شخصیت و عملکرد معاویه

از دیدگاه

امام علی علیه السلام

مجمع جهانی شیعه شناسی

موسی امینی

بسم الله الرحمن الرحیم

معاویه از دیدگاه امام علی علیه السلام(شخصیت و عملکرد)

نویسنده:

موسی امینی

ناشر چاپی:

مجتمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معاویه از دیدگاه امام علی علیه السلام(شخصیت و عملکرد)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : معاویه از دیدگاه امام علی علیه السلام(شخصیت و عملکرد)/ موسی امینی؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۲۹۵ص.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۸۷] - ۲۹۵.

شابک : ۸۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۳۱-۱

موضوع : معاویه بن ابی سفیان. خلیفه اموی، ۲۰ قبل از هجرت - ۶۰ق.

سرشناسه : امینی، موسی، ۱۳۵۸ -

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

رده بندی دیویی : ۹۵۳/۰۲

رده بندی کنگره : DS۳۸/۵/الف۸۷م۶ ۱۳۹۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۵۲۹۱۵

ص: ۱

اشاره

اشاره

نام کتاب: معاویه از دیدگاه امام علی(ع)

مؤلف: موسی امینی

ناشر: انتشارات آشیانه مهر

ویراستاری علمی: سید علی سجادی بهسودی

صفحه آرایی: علی اکبر احسانی تیرگر - محمدابراهیم ناظری

حروفچینی: علی اکبر احسانی تیرگر

تنظیم و طرح روی جلد: علی اکبر رشیدی گلروئیه

تعداد صفحات: ۲۹۶

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۹۱

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت (گالینگور): ۹۵۰۰ تومان

قیمت (شومیز): ۷۴۰۰ تومان

شابک: ۱-۳۱-۶۱۶۴-۶۰۰-۹۷۸

ص: ۴

عکس دارد

ص: ۵

فهرست مطالب

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

شناخت دقیق تاریخ صدر اسلام و شخصیت های مثبت و منفی تأثیرگذار بر آن به ویژه با انگیزه شناخت اسلام راستین از اهمیت بالایی برخوردار است.

مخالفت و دشمنی بنی امیه با اسلام، از همان آغازین روزهای علنی شدن دعوت به اسلام و نقش اساسی و اصلی ابوسفیان در تمامی حوادث و ناملایمات تحمیلی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بر هیچ محقق و پژوهش گری پوشیده نیست.

وی به تحریک و تجهیز کفّار، مشرکین، منافقین و حتی یهود علیه اسلام اصرار داشت، تا آنکه به ناچار و به ظاهر اسلام آورد. پس از رحلت شهادت گونهٔ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نیز با نفوذ در دستگاه غاصبین، دشمنی هایش با اسلام اصیل و بی انحراف، در زمان حکومت امام علی علیه السلام به اوج خود رسید و به صورت علنی و همه جانبه بر اسلام و امیرالمؤمنین علیه السلام هجوم آوردند.

این تراژدی غمبار تا آنجا ادامه یافت که با شهادت امام علی علیه السلام ، تحمیل صلح بر امام حسن علیه السلام و شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش، مسیر الاهی خلافت

اسلامی به سلطنت جاهلی((۱)) بنی امیه تبدیل گردید. در این همه مصائب نقش منحصر به فرد معاویه حایز بررسی و دقت نظر فراوان است. البته در این مقدمه کوتاه مجال تحریر بر تفصیل نیست و تنها به چند نکته مهم اشاره ای می نماییم:

معاویه از دیدگاه قرآن

مسلّم آن است که معاویه و پدرش ابوسفیان سالیان فراوانی به عنوان سرکرده و فرمانده کفار و مشرکین علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و مسلمین جنگیدند. ظلم و ستم ها و مصیبت های فراوانی را بر اسلام عزیز تحمیل کردند. آیات فراوانی از قرآن در مذمت کفّار

۱- مستشرق آلمانی می نویسد: اگر ما غربی ها مجسمه ی معاویه را از طلا بسازیم و در میدان برلین نصب نماییم، باز هم حق معاویه را ادا نکرده ایم!!! زیرا اگر او نظام حکومت اسلامی را از پایه ی دمکراسی و آزادی خواهی آن به سلطنت و پادشاهی تبدیل نمی کرد، امروز اسلام همه ی جهان را تسخیر کرده بود و ما آلمانی ها و دیگر ملت های اروپایی اکنون مسلمان می بودیم. (صاحب یونس، معاویهْ فی الکتاب والتاریخ والسنهْ، چاپ اول، بیروت، دارالعلم، ص ۱۹۵)

و مشـرکین نازل شد که به طور قطع و یقین شامل حال معاویه و پدرش نیز می گردد. حتی پس از اسلام آوردن ظاهری معاویه و ابوسفیان باز هم قرآن نقاب از چهره ی آنان برداشته و به عنوان «شجره ی ملعونه»((۱)) از آنان یاد نموده است.

مفسـران شیعه و اهل تسنن نقل کرده اند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دید که فرزندان بنی امیه به شکل میمون هایی از منبر او بالا و پایین می روند. آن حضـرت از این خواب بسیار غمگین شد، آن چنان که بعد از این خواب کسی او را خندان ندید. به دنبال آن، آیه نازل شد و جریان خواب و شجره ی ملعونه بودن بنی امیه را بر همگان آشکار ساخت.

خداوند

متعـال در قرآن کریم می فرمایـد: {وَإِذْ قُلْنَا لَکَ إِنّ رَبّکَ أَحَاطَ بِالنّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرّؤْیَا الّتِی أَرَیْنَاکَ إِلّا فِتْنَهً لّلنّاسِ وَالشّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ وَنُخَوّفُهُمْ فَمَا یَزِیدُهُمْ إِلّا طُغْیَاناً کَبِیراً}((۲)) «به یـادآور زمانی را که به تو گفتیم پروردگارت احاطه کامل به مردم دارد (و از وضـعشان کاملاً آگاه است) ما آن رؤیایی را به تو نشان دادیم فقط برای آزمایش مردم بود، همچنین شجره ی ملعونه را که در قرآن ذکر کرده ایم، ما آنها را تخویف (و انذار) می کنیم اما جز بر طغیانشان افزوده نمی شود.»

مفسران فراوانی از اهل تسنّن همچون فخر رازی در «تفسیر کبیر»، ج ۲۰، ص ۲۳۷ و قرطبی در «تفسیر الجامع»، ج ۶، ص ۳۹۰۲ و... آن را به صورت مشروح بیان نموده اند. جهت اطلاعات بیشتر به کتب تفاسیر مراجعه گردد.((۳))

بنابراین معاویه از دیدگاه قرآن مورد غضب، لعن و نفرین خداوند متعال است.

معاویه از دیدگاه پیامبر اسلام(ص)

در جای جای کتب تفسیری، تاریخی و روایی دیدگاه پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسلم ، نفرین، لعن و مخالفت های او نسبت به معاویه به زیبایی تبیین شده است.((۴))

۱- سوره اسراء، آیه ۶۰.

۲- همان.

۳- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۱۶۴؛ جوامع الجامع، ج ۳، ص ۴۷۳؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۴۲؛ برگزیده تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶۵۲.

۴- جهت اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتب؛ صـحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۵، دار الاحیاء الکتب العربی؛ سنن ابی داود، ص ۴۰۷، بیروت؛ معـاویه امـام محکمـهٔ الجزاء، ص ۱۹؛ ابن عبـد ربه، احمـد بن محمـد، العقـد الفریـد، بیروت، ج ۴، ص ۳۴۵؛ نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۲۴۳ و... .

«روزی ابوسفیان بر مرکبی سوار بود و دو پسرش یزید و معاویه همراه او بودند. یکی افسار اسب به دست داشت و دیگری آن را می راند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این حال را مشاهده کرد، فرمود: خدایا لعنت خود را بر سوار، راننده و جلودار این مرکب نازل فرما و آنها را از رحمت خویش دور بدار.»((۱))

ماجرای عجیب رؤیای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و داستان شجرهٔ ملعونه در قرآن قبلاً بیان شد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم پس از آن فرمودند: «وقتی معاویه را دیدید که بر منبر من خطبه می خواند، گردنش را بزنید.»((۲))

علاوه بر احادیث فوق موارد متعددی وجود دارد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نفرت و انزجار خود را از بنی امیه به ویژه معاویه ابراز داشته است.

شجره نامه و نَسَب خانوادگی معاویه

معاویهْ بن ابوسفیان فرزند حرب بن امیه و او فرزند خوانده ی عبدالشمس است. معاویه از نسل بنی امیه است. امیه نیز غلامی یهودی مسلک و رومی بوده است که عبدالشمس در مسافرت شام وی را خریداری نموده و پس از مدت ها او را آزاد و فرزند خوانده ی خویش نمود. به همین علت امیه عرب اصیل و از نسل بنی هاشم نبوده بلکه غلامی یهودی مسلک و رومی بوده است که به فرزندخواندگی عبدالشمس در آمده و به همین دلیل امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرمایند: «... لیس امیه کهاشم ولا حربُ کعبد المطلب ولا ابوسفیان کأبی طالب ولا مهاجر کالطلیق ولا الصّریح کاللّصیق و...».((۳)) «هرگز جدّ شما امیه مانند جدّ ما هاشم و حرب همانند عبدالمطلب و ابوسفیان مانند ابوطالب نخواهد بود. هرگز ارزش مهاجران همچون اسیران آزاد شده نیست و حلال زاده مانند حرام زاده نیست...».

۱- ابن جوزی، تذکرهْ الخواص، ص ۱۱۵؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم والملوك، ج ۱۱، ص ۳۵۷.

۲- معاویه امام محکمهْ الجزاء، ص ۱۹.

۳- نهج البلاغه، نامه ۱۷.

امـام علی علیه السـلام در این فراز مهم نکات فراوانی را بیان می فرماینـد که به دو نکته حساس آن اشاره می کنیم، یکی اینکه فرموده اند: «لیس امیه کهاشم»

چون امیه برده ای رومی بوده است و هاشم از بزرگان، معتمدین و شخصـیت های برجسته تاریخی و نکته دوّم فرموده اند: «ولا الصّریح کاللّصیق»((۱)) که اشـاره به حرام زاده بودن معاویه، و برخوردار نبودن از شـرافت والای نسبی وی دارد. البته برخی از بزرگـان اهـل تسـنّن نیز به این نکته ی حسّاس اعتراف نموده انـد. زمخشـری دانشـمند و مفسّر مشـهور اهل تسـنّن پس از بیان مشـروح و مفصّل جریانـات نامشـروع هنـد مـادر معـاویه و ارتبـاط نامشروع وی بـا افراد مختلف، کسـانی را که معاویه به آنها منسـوب بود را چنین معرفی می کنـد: ۱- مسـافر بن عمرو ۲- عمارهْ بن ولیـد ۳- صـباح، غلامـ آوازه خوان عمارهْ و... .((۲)) دیدیم که از نظر شجره و نسب خانوادگی نیز معاویه به دور از اصالت و اعتبار است.

بنابراین کسـی که از دیدگاه قرآن، پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسـلم ، نسب خانوادگی، اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم ، به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام چنین وضعیت ناسالم و غیر اسلامی دارد، چه جای تعجب که در شمار اصلی ترین دشمنان امام و خلیفه به حق مسلمین علی علیه السلام قرار گیرد؟

به حق باید گفت که مؤلف محترم جناب آقای «موسـی امینی» از عهده این تحقیق وزین به زیبایی برآمده و اثری گرانسـنگ و ارزشمند ارائه نموده است.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسـلام اجراً، ادام الله ظله ودامت افاضاته والسّلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علیّ بن أبی طالب علیه السلام فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته.

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۲۰

۱- شـیخ محمد عبده از اکابر اهل تسـنّن در شرح نهج البلاغه خویش می نویسد: صریر کسی را گویند که صحیح النسب باشد و لصیق کسی است که بیگانه باشد و او را به فامیل و قبیله چسبانده باشند.

۲- زمخشری، ربیع الأبرار، ج ۳، ص ۵۵۱.

پیشگفتار

در این کتاب، شخصیت و عملکرد معاویه از دیدگاه امام علی علیه السلام مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

واژگان کلیدی عبارتند از: امیرمؤمنان علیه السلام ، معاویه، عملکرد، شخصیت و دیدگاه.

در کنار تحقیق و بررسی این موضوع که شخصیت و عملکرد معاویه از منظر امیرمؤمنان علیه السلام چگونه بوده از مسائلی همچون، پیشینه خانوادگی معاویه، نحوه اسلام آوردن، علت دشمنی معاویه با امیرمؤمنان علیه السلام ، برخورد خلفای سه گانه با معاویه، معاویه چگونه به قدرت دست یافت؟ نیز مورد پژوهش و تحقیق قرار می گیرد.

درباره معاویه آثار زیادی به رشته تحریر درآمده که همگی در جای خود سودمند است؛

آثاری همچون: «النصایح الکافیه»، «کشف الهاویه»، «معاویه سردسته تبهکاران»، «معاویه فی الکتاب و التاریخ و السنهْ» و... اما از آنجا که معاویه از چهره های مطرح و تأثیرگزار در تاریخ اسلام به شمار رفته، و از طرف محققان معاصر اهل سنت (پیروان مکتب خلفا) به نحوی مورد ستایش قرار گرفته، شایسته است به صورت ویژه شخصیت معاویه از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام مورد پژوهش قرار گیرد، در آن صورت دیدگاه مکتب اهل بیت (شیعه) نیز در مورد معاویه به روشنی تبیین خواهد شد.

ص: ۲۳

با توجه به این که معاویه از نظر نسبی و خانوادگی شأن پایینی دارد، معاویه همانند پدرش تظاهر به اسلام می کرد و در واقع اسلام نیاورده بود و معاویه از دیدگاه امام علی علیه السلام شخصی فاسد العقیده و فاسد العمل بوده است پایه های حکومت معاویه در زمان عمر بنیان نهاده شده است.

هدف اصلی در این تحقیق، شناخت شخصیت و عملکرد معاویه با تکیه بر سخنان امام علیه السلام است که می تواند حقایق تاریخی و هویت معاویه را تبیین کند و پرده از چهره واقعی او برداشته و شگردهای را او برای دست یابی به قدرت روشن سازد.

گرچه پژوهش های بایسته ای در راستای شناخت معاویه صورت پذیرفته است، ولیکن تا آنجا که جستجو کردم به صورت مستقل و جامع دیدگاه امام علی علیه السلام به عنوان بزرگترین صحابی، خلیفه مسلمین و امام مؤمنین درباره معاویه تبیین نشده است.

قلمرو تحقیق از نظر زمانی؛ زندگی معاویه از آغاز تا هنگام شهادت امیرمؤمنان علیه السلام و اندکی از تاریخ خانواده اش را شامل می‌شود و از نظر مکانی، شامل مدینه، شام، عراق و از نظر موضوعی نیز شامل شخصیت و عملکرد معاویه است.

ص: ۲۴

فصل اول:مباحث مقدماتی

اشاره

ص: ۲۵

درآمد

تاریخ اسلام و شناخت شخصیت های نامدار و تأثیر گذار در آن، مقدمه ی شناخت متن اسلام است، به گونه ای که بدون شناخت دقیقی از آن شخصیت ها نمی توان حقایق تاریخ اسلام را درک کرد؛ زیرا شناخت چهره های بزرگ و مثبت اسلام و رفتار و کردار آنها از یک طرف، و شناخت عناصر منفی از سوی دیگر، نشانگر چگونگی رویارویی و مجاهدات رهبران راستین اسلام با طاغوتیان و زورمداران است.

از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دعوت به حق را آشکار کرد و مردم را از شرک و بت پرستی بر حذر داشت و به توحید فراخواند، بنی امیه با آن به مخالفت برخاستند و دلیل آن نیز این بود که امویان و ابوسفیان می خواستند جلوپیشرفت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را بگیرند و قدرت و شوکت جاهلی را در دودمان بنی امیه زنده نگه دارند.

اگر سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و جنگ های تحمیلی بر آن حضرت را به دقت مطالعه نماییم، خواهیم دید که تقریباً تمام حوادث و ناملایماتی که برای پیامبر پیش آمد، ابوسفیان در آنها نقش داشته و همواره جلودار آن بوده است. او پیوسته کفار عرب و یهودیان را به جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رمی انگیخت.

ص: ۲۷

اما با تمام این کارشکنی ها اسلام پیروز و مکه فتح گردید و بساط شرک برچیده شد. پس از این فتح و پیروزی ابوسفیان و بنی امیه چون توان رویارویی با سپاه اسلام را نداشتند، به ظاهر اسلام آوردند و از بیم مرگ شهادتین گفتند، در حالی که در باطن هرگز ایمان نیاوردند و همواره مترصد فرصتی بودند تا بار دیگر کفر خود را آشکار نمایند.

پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و شکل گیری جریان سقیفه و خارج شدن خلافت از مسیر الهی و حقیقی خود، ابوسفیان زمینه را برای پیاده کردن نقشه های خود مساعد دید، از این رو با سران سقیفه وارد معامله شد و از همین جا باند اموی به حکومت و خلافت اسلامی راه یافت. سرانجام با به قدرت رسیدن معاویه در شام و سیطره او بر بخش مهمی از قلمرو سرزمین اسلامی در زمان خلیفه دوم، رویارویی رسمی باند تبهکار اموی با پیروان مکتب علوی و اندیشه های زلال توحیدی آنان آغاز شد و در زمان عثمان – که خود از بنی امیه بود – ادامه یافت. با آغاز خلافت امیر مؤمنان و خودداری معاویه از بیعت با آن حضرت علیه السلام این تقابل فکری و فرهنگی به نبرد نظامی و جنگهای فیزیکی تبدیل شد و تراژدی جبران ناپذیری در تاریخ اسلام آغاز شد که تا امروز جهان اسلام از آن رنج می برد.

این معاویه بود که مسیر الهی خلافت اسلامی

را تغییر داد و به سلطنت موروثی و نظام دیکتاتوری تبدیل نمود. وی نگذاشت که جامعه بشری و اسلامی از سرچشمه ی پر فیض عدالت علوی بهره مند گردد.

ص: ۲۸

بدون تردید اگر شخصی همانند معاویه سر راه امام علی علیه السلام قرار نمی گرفت و برنامه های اصلاحی برخاسته از عدالت و حکمت آن حضرت علیه السلام - که حتی در دنیای مدرن امروزی نیز مایه شگفتی دانشمندان و جامعه شناسان است؛ به گونه ای که عهدنامه ی امیرمؤمنان علیه السلام به مالک اشتر از سوی سازمان ملل به عنوان منشور جهانی حقوق بشر معرفی می‌شود - همچنان در مسیر پیشرفت به سیر طبیعی خود ادامه می‌داد، وضع جهان اسلام امروز غیر از این بود که هست و به میزانی از ترقی و پیشرفت می رسید که سراسر کره زمین را تسخیر می کرد.

البته تردیدی نیست که غصب حق امیر مؤمنان بلافاصله بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آغاز شد و اگر امام علی علیه السلام فرصت می یافت که پس از پیامبر اسلام به حق الهی خود برسد و خلافت اسلامی را عهده دار گردد، با همت بلند و تقوای برخاسته از عصمت و روح حق طلبی و آزادی خواهی و جوانمردی و عدالت خواهانه ای که داشت، دست از آستین همت بیرون آورده و به افکار و اندیشه های الهی خود جامه ی عمل می‌پوشاند، امروز جهانی غیر از آنچه امروز شاهد آن هستیم وجود داشت و شیفتگان حقیقت و دست کم مسلمانان در شرایطی غیر از آنچه امروز در آن زندگی می کنند، می زیستند.

بعد از قتل عثمان که امیر مؤمنان علی علیه السلام به خلافت رسید، کارشکنی های پی درپی معاویه از یک طرف و مردم بی خبر، عقب مانده و کوتاه فکری که امام علیه السلام در میان آنان می زیست از سوی دیگر، هرگز فرصت ندادند که نهال افکار و اندیشه های بلند و ملکوتی امیر مؤمنان علیه السلام رشد نماید و برای جامعه اسلامی بارور گردد.

ص: ۲۹

یکی از اندیشمندان آلمانی می‌نویسد:

اگر ما غربی ها مجسمه ی معاویه را از طلا بسازیم و در میدان برلین نصب نماییم، باز هم حق معاویه را ادا نکرده ایم!؟ زیرا اگر او نظام حکومت اسلامی را از پایه ی دموکراسی و آزادی خواهی آن به سلطنت و پادشاهی تبدیل نمی کرد، امروز اسلام همه جهان را تسخیر کرده بود و ما آلمانی ها و دیگر ملت های اروپایی اکنون عرب و مسلمان می‌بودیم.((۱))

عالمان و محققان بزرگ شیعه بر آنند تا ثابت کنند که پس از پیامبر گرامی اسلام که فرمود: «ما أوذی نبی بمثل ما أوذی». هیچ مظلومی در جهان از علی علیه السلام مظلوم تر نبوده است؛ زیرا از یک سو مأمور ابلاغ و نشر پیام دین به مردم بوده و از طرفی دیگر سیل مخالفان و حیله گر مانع پیشرفت کار آن حضرت بوده اند. از این رو به بررسی شخصیت معاویه پرداختیم تا از باب «تعرف الاشیاء باضدادها». وجود بی بدیل امیرمؤمنان علیه السلام را بهتر بشناسیم.

امیر مؤمنان علیه السلام با تمام وجود برای تثبیت پایه های خلافت الهی تلاش می کرد، معاویه نیز با همه توان برای رسیدن به حکومت دنیایی دست و پنجه نرم می‌نمود.

آری، بدان روی معاویه را موضوع این پژوهش برگزیدم تا تفاوت میان حق و باطل و فضیلت و رذیلت روشن شود.

۱- صاحب یونس، معاویهْ فی الکتاب والتاریخ والسنهْ، چاپ اول، بیروت، دار العلم، ۱۴۲۳، ص۱۹۵.

آنگونه که شاعر گفته است:

وَنَذُمُّهُمْ وَبِهِمْ عَرَفْنا فَضْلَهُ وبِضِدِه ا تَتَبيَّنُ الأَشْياءُ

«آنان را مذمّت می‌کنیم تا فضل امام علیه السلام را بشناسیم که اشیاء با ضد خود، شناخته می‌شوند».

ضدان اذا اجتمعا حسنا والضد یظهر حسنه الضد

«دو چیز ناهمگون هرگاه در کنار هم آید،نیکو است؛ زیرا زیبایی هر چیزی در کنار ضد خود آشکار می‌شود».((۱))

البته تردیدی نیست که بحث درباره زندگی سیاسی معاویه و شخصیت او، شرح تبهکاری ها و جنایات بی شمار وی از قبیل کشتار مسلمانان، غارت اموال، اسارت نفوس و... که در طی دوران حکومت خود مرتکب شد و با نیرنگ و فریب و سوء استفاده از بی خبری مردم کرسی مقدس خلافت را اشغال نمود، ارتباطی با مسایل مربوط به همگرایی شیعه و سنی در اصول ندارد، چرا که به فرموده امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام حق با افراد سنجیده نمی شود. بلکه افراد می‌بایست با حق و حقیقت ارزیابی شوند.

البته تبهکاری های معاویه به حدی است که دانشمندان و مورخان سنی نیز نتوانسته اند آن را کتمان کنند.

حسن بصری - از عالمان بزرگ اهل سنت - درباره معاویه گفته است:

در پرونده عمل معاویه چهار چیز بود که اگر یکی از آنها در کارنامه

۱- معاویهٔ أمام محکمهٔ الجزاء، ص ۸.

کسی باشد برای نابودی او کافی است:

۱- معاویه با شمشیر به امت اسلامی حمله کرد و با حیله و نیرنگ خلافت را به دست گرفت؛

۲- پس از خود، یزید را که همواره مست بود - برگزید؛

۳- بر خلاف سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: «الولد للفراش وللعاهر الحجر»((۱)). زیاد را به ابوسفیان نسبت داد؛

۴- حجر بن عدی و یاران او را کشت که در این باره مرتکب اعمال ننگینی شد.((۲))

در پایان لازم می‌دانم از عزیزان در مجمع جهانی شیعه شناسی، به ویژه از مدیراندیشمند و فرهیخته ی آن جناب حجهْ الاسلام والمسلمین استاد انصاری بویر احمدی، کمال سپاسگزاری را داشته باشم.

دوام توفیق آن عزیزان را در معرفی مکتب پربار تشیع و نشر آموزه های حیات بخش اهل بیت علیهم السلام از ایزد منان خواستارم.

به امید جهانی سبز در پرتو طلوع خورشید مهدوی و رویش جوانه های علم و معرفت و باروری اندیشه ها و گسترش عدالت در گستره گیتی.

موسی امینی

ص: ۳۲

۱- الکافی، ج۵، ص۴۹۱، روایت ۲ و۳ - صحیح، بخاری ج۳ ص۵، باب تاب البیوع.

۲- معاویهْ امام محکمهْ الجزاء، ص۳۹.

تبار شناسی معاویه

اشاره

خانواده یکی از عوامل مهم شکل گیری شخصیت انسان است. مکتب اسلام بر نقش و جایگاه این نهاد مقدس، تأکید زیادی دارد. به همین دلیل وقتی که چهر ه های تأثیرگذار - مثبت یا منفی - در تاریخ اسلام مورد بررسی قرار می گیرند، ابتدا باید وضعیت و شخصیت خانوادگی آنها مورد تحقیق و ارزیابی قرارگیرند تا معلوم شود که کانون مرکزی و هسته اصلی خاستگاه وجودی و شخصیتی آنها چگونه بوده است.

از این رو در این فصل، نخست به بازشناسی تبار معاویه و زندگی خانوادگی او (پدر و مادرش) می پردازیم تا به چهره واقعی معاویه نزدیک تر شویم.

در این قسمت، با استناد به سخنان امیر مؤمنان علیه السلام ، به معرفی معاویه پرداخته و از منابع قدیمی و اصیل اهل سنت شاهد آورده ایم.

۱- نیاکان

پدر معاویه، ابوسفیان، صخر بن حرب بن امیهْ بن عبدالشمس، و مادرش هند، دختر عتبهْ بن ربیعهْ بن عبد الشمس است.

هند، مادر معاویه، نخستین بار، با «فاکه» فرزند مغیرهْ، از طایفه بنی مخزوم ازدواج کرد. این مرد در سرزمین «غمیصا» در نزدیکی مکه کشته شد. بعد از مرگ فاکه، هند

به نکاح حفص، فرزند دیگر مغیره درآمد. پس از چندی او نیز به دیار باقی شتافت و هند برای آخرین بار، به همسری ابوسفیان درآمد.((۱))

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۰ م، ج۸، ص ۲۳۵

برخی از مورخان، داستان این ازدواج ها را بدین صورت آورده اند که «فاکه»، اولین همسر هند، زوجه ی خود را آلوده به زنا می دانست، به این دلیل از او جدا شد، تا این بار ننگ را به دوش نکشد.((۱))

«مسافر بن عمرو»، از قبیلهٔ بنی امیه، سخت دلباخته هند بود. داستان روابط آنها در کوی و برزن بر سرزبانها افتاد و هند از وی باردار شد. مسافر بن عمرو، از ترس این مسئله، از مکه فرار کرد و به نعمان بن منذر، پادشاه مشهور عرب حیره پناه برد. درغیاب او ابوسفیان با هند ازدواج کرد.((۲))

پس از چندی، ابوسفیان، به حیره سفر کرده و در آنجا دوست دیرین خود مسافر را ملاقات کرد. او در آن وقت، از عشق شدید و هجران معشوقه اش، گرفتار رنج و بیماری شده بود.

پس از گفتگو و پرسش از احوال مردم مکه، سخن به این جا کشید شد که ابوسفیان برای او نقل کرد من بعد از فرار تو، با هند ازدواج کرده ام! این گفته چون پتکی گران بر سر مسافر فرود آمد و به دنبال این ملاقات بیماریش شدت یافت و پس از تحمل رنج های طولانی و لاعلاج، جان داد.

به گفته مورخان، مسافر یکی از کشتگان عشق، در دوران جاهلیت به شمار می رود!((۳))

۱- ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، دار احیاء التراث العربی، ج۹، ص ۵۳.

۲- همان، ص ۵۰-۵۳.

۳- همان، ص ۵۳.

۲- انتساب معاویه به چهار نفر

«هشام بن محمد کلبی» نسب شناس نام آور درکتاب «مثالب» و «اصمعی»، ادیب و دانشمند پرآوازه عرب، گفته اند:

معاویه در دوران جاهلیت به چند نفر منسوب بود:

۱- عمارهٔ بن ولید از بنی مخزوم؛

۲- مسافر بن عمرو، از بنی امیه؛

۳- ابوسفیان بن حرب از بنی امیه؛((۱))

این افراد با یکدیگر دوست بودند و هرکدام به داشتن ارتباط نامشروع با هند شهرت داشتند.

«عمارهٔ بن ولید»، از زیباترین مردان قریش به شمار می رفت. او همراه عمرو بن عاص، برای بازگرداندن مسلمانانی که به حبشه هجرت کرده بودند، به نزد نجاشی، پادشاه این کشور رفت و به علت توجهی که در طول سفر به همسر عمروعاص پیدا کرده بود،

گرفتار حیله انتقام جویانه ی او شد. عمروعاص با فراهم آوردن مقدمات لازم و سعایت در نزد نجاشی، وی را گرفتار خشم پادشاه حبشه کرد و به دستور او، ساحران با داروهای خاص او را گرفتار جنون کردند، تا آنجا که سر به بیابان گذاشت و با حیوان های وحشی محشور شد.((۲))

۱- ابن جوزی، یوسف بن قز اوغلی، تذکرهٔ الخواص، بیروت، مؤسسه اهل بیت، ۱۹۹۱م، ص۱۱۶.

۲- اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، ج۹، ص ۵۵-۵۸.

«زمخشـری»، مفسر و دانشمند نامی در کتاب «ربیع الابرار»، آن چهار تن را که معاویه به آنها منسوب بود، این گونه معرفی می کند:

۱- مسافر بن عمرو؛

۲- عمارهْ بن ولید؛

۳- عباس بن عبدالمطلب؛

۴- صباح، غلام آوازه خوان عمارهْ.

به گفته «زمخشـری»، ابوسفیان مردی کوتاه قد و بدشکل، و صباح مزدور و اجیر ابوسفیان از طراوت جوانی برخوردار بود. هند به اوبه دیـد عاشـقانه نگـاه می کرد و سـرانجام طاقت نیاورد و او را به خود خوانـد و میان آن ها ارتباط نامشـروع پنهانی برقرار شد! این ارتباط تا آنجا بالا گرفت که پاره ای از مورخان برآنند که علاوه بر معاویه، عتبه فرزند دیگر ابوسـفیان نیز در حقیقت از صُـلب صباح بوده است. از این رو هند، از به دنیا آوردن این طفل در منزل، ناخوشنود بود، به همین دلیل سر به بیابان نهاد و در تنهایی، کودک خود، عتبه را به دنیا آورد!((۱))

«حسـان بن ثابت»، شاعر بزرگ اسـلام، قبل از فتـح مکه، وقتی که میان مسـلمانان و مشـرکان جنگ سـرد و هجو سـرایی ادامه داشت، این حادثه را به شعر در آورده و هند را به باد هجو و انتقاد می گرفت:

لِمَنِ الصَّبِیّیُ بِجانِبِ البَطْحاءِ

نَجَلَت به بیضاءُ آنسهٌ

فی التُّرْبِ ملقیً غَیْرَذی مَهْدِ

یا هندُ إنّکِ صُلْبَهُ الَحْردِ

۱- زمخشری، ربیع الابرار، ج۳، ص۵۵۱.

تَسْعى إلَى الصبّاح مُعْوِلَةً

وإذا تشاءُ دَعَتْ بِمَقطَرِهٍ

غلبت على شَبَهِ الغلامِ وَقد

اَشِرَتْ لكاعٍ وكان عَادَتُها

مِنْ عَبْدِ شمسٍ صَلْتَهُ الْخَدِّ

تُذْكى لَها بِأَلُوَّهِ الهْندِ

بانَ السَّوادُ لِحالِكٍ جعدٍ

دَقّ المُشاشِ بناجذ جَلْدِ(١)

لِمَنِ الصَّبِيّئ

بِجانِبِ البَطْحاءِ

نَجَلَت به بيضاءُ آنسةٌ

تَسْعى إلَى الصبّاح مُعْوِلَةً

وإذا تشاءُ دَعَتْ بِمَقطَرِهٍ

غلبت على شَبَهِ الغلامِ وَقد

اَشِرَتْ لكاعٍ وكان عَادَتُها

فی الْتُّرْبِ ملقیً غَيْرَ

ذی مَهْدِ یا هندُ إنّكِ صُلْبُهُ الَحْردِ

مِنْ عَبْدِ شمسٍ صَلْتَهُ الْخَدِّ

تُذْكى لَها بِأَلُوَّهِ الهْندِ

بانَ السَّوادُ لِحالِكٍ جعدٍ

دَقّ المُشاشِ بناجذ جَلْدِ((۲))

آن کودک در ریگزار مکه افتادهٔ بدون بستر، از کیست؟

او را سپید تنی آشنا و نرم صورت از خانواده ی عبدشمس زاده است.

او به سوی صباح، مویه کنان می دوید. ای هند چرا اینقدر خشمگین هستی؟

او هرگاه بخواهد عود سوزی می طلبد که برایش خوشایند باشد با آن عود مخصوص.

وی بر مانند غلامی چیره گشت و سیاهی و موهای پیچاپیچ آشکار شد.

زن فاسدی بد مستی کرد و شیوه او هماره گاز زدن به استخوان پوک بی مغز است.

او هرگاه می خواست خود را خوشبو کند، بهترین عطرهای کشور هند را به کار می برد.

این کودک به مادر خود هند، چه قدر شباهت دارد اما شباهت پدر سیاه پوست با موی مجعد - صباح - در او فزون تر است.
آن زن فرومایه سرکشی کرد و طغیان عادت همیشگی او بود و استخوان به دندان گرفتن و جویدن.

«هشام بن محمد کلبی» در کتاب «مثالب» می‌نویسد:

هند از زنانی بود که به مردان سیاه میل و اشتیاق فراوان داشت، او

۱- دیوان حسان بن ثابت، ص ۹۸.

۲- دیوان حسان بن ثابت، ص ۹۸.

هر گاه فرزند سیاهی به دنیا می آورد، وی را می کشت!

وی در ادامه می نویسد:

روزی میان یزید بن معاویه و اسحاق بن طابه، در دوره خلافت معاویه، و در حضور او، مشاجره ی تندی در گرفت. یزید رو به اسحاق کرده و به کنایه گفت: به نفع تو است که تمام فرزندان حرب بن امیه، به بهشت داخل شوند. یعنی تو در واقع از فرزندان نامشروع این طایفه هستی و از پدرت نیستی. چون مادراسحاق متهم بود که با بعضی از افراد بنی امیه ارتباط دارد!

اسحاق نیز به کنایه گفت:

ای یزید! به سود تو خواهد بود که تمام افراد بنی عباس به بهشت بروند! یزید اشاره اسحاق را نفهمید اما معاویه مطلب را گرفت. به همین دلیل وقتی اسحاق بیرون رفت، به یزید گفت: چرا زبان به دشنام مردم می گشایی، در حالی که نمی دانی و نمی فهمی درباره ات چه می گویند؟ یزید گفت: من هدفم آشکار کردن عیوب او بود! معاویه گفت: او نیز همین نظر را درباره تو داشت. یزید پرسید: چگونه و چطور؟

معاویه پاسخ داد:

مگر نمی دانی که بعضی از افراد قریش، در دوران جاهلیت، مرا فرزند عباس می دانستند! و یزید به سخن اسحاق پی برد.

آری! آلودگی هند چنان قطعی و مسلم بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در روز فتح مکه، نیز به آن اشاره داشته اند. وقتی هند برای بیعت، نزد آن حضرت آمد، با این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، خون او را هدر اعلام کرده بود، وی را بخشید و بیعت او را

ص: ۳۸

پذیرفت. او به حضرت عرضه داشت: ما بر چه چیز با تو بیعت کنیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بر اینکه زنا نکنید!!

هند گفت: مگر ممکن است زن آزاد هم زنا کند، و خود را بیالاید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چیزی نفرمود و به صورت عمر تبسمی اشارت آمیز کرد.((۱))

در جای دیگری آمده است: به صورت عباس، خنده معنی داری کرد؛ (چون عباس به خوبی هند را می شناخت و از گذشته او و خودش خاطره ها داشت)!

این فشرده ای بود از آنچه مورخان معتبر - که بیشتر آنها از اهل سنت اند - درباره تبار معاویه نوشته اند و بر همه محققان آزاد اندیش و جویندگان حقیقت است که بدون تعصب و به دور از دگم اندیشی، به بررسی قضایای تاریخی صدر اسلام بپردازند تا حقایق پنهان در زیر پرده جهل، عناد و تعصب برهمگان آشکار شود؛ زیرا هر قدر حقایق تاریخی برای مسلمانان تبیین گردد، همان قدر، زمینه های اختلاف از میان آنان زدوده می‌شود.

۳- شخصیت نسبی معاویه از نظر حضرت علی(ع)

در نامه هایی که میان امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه رد و بدل شده و بیشتر آنها را سید رضی گِرد آورده است، امام علیه السلام به آشفتگی نَسَبی معاویه و آلودگی خانوادگی او اشاره کرده است.

در هنگامه ی جنگ صفین و در ماه صفر سال ۳۷ ه- ق. در جواب نامه

۱- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، دار الفکر، ۱۴۲۴ ه- . ق، ج۱، ص ۳۶۰.

معاویه، آنگاه که فضایل اهل بیت علیهم السلام را بر می شمارد، این گونه نوشت:

«... وَأمَّا قَوْلُکَ إنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَکَذَلِکَ نَحْنُ وَ لَکِنْ لَیْسَ اُمَیَّهُ کَهَاشِمٍ وَلا حَرْبٌ کَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَلا أبُوسُفْیَانَ کَأبِی طَالِبٍ وَلا الْمُهَاجِرُ کَالطَّلِیقِ وَلَا الصَّرِیحُ کَاللَّصِیقِ وَلَا الْمُحِقُّ کَالْمُبْطِلِ وَلَا الْمُؤْمِنُ کَالْمُدْغِلِ وَلَبِئْسَ الْخَلْفُ خَلْفٌ یَتْبَعُ سَلَفاً هَوَی فی نَارِ جَهَنَّمَ».((۱))

... و اینکه ادعا کرده ای ما همه فرزندان «عبد مناف» هستیم، آری چنین است اما جد شما «امیه» چون جد ما «هاشم» و «حرب» همانند «عبدالمطلب» و «ابوسفیان» مانند «ابوطالب» نخواهد بود، هرگز ارزش مهاجران همچون اسیران آزاد شده نیست و حلال زاده همانند حرام زاده نیست و آن را که برحق است، با آنکه بر باطل است، نمی توان مقایسه کرد و مؤمن، چون سفیه نخواهد بود و چه زشت است که فرزندانی پدران خود را در ورود به

آتش پیروی کنند.

در نامهٔ دیگری که در سال ۳۶ ه- ق. در صفین نگاشته، خطاب به معاویه می نویسد:...

«وَمَتَی کُنْتُمْ یَا مُعَاوِیَهُ سَاسَهَ الرَّعِیَّهِ وَوُلَاهَ أمْرِ الأُمَّهِ بِغَیْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ وَلَا شَرَفٍ بَاسِقٍ وَ نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ وَاُحَذِّرُکَ أَنْ تَکُونَ مُتَمَادِیاً فی غِرَّهِ الأُمْنِیَّهِ مُخْتَلِفَ الْعَلَانِیَهِ وَالسَّرِیرَهِ».((۲))

معاویه! از چه زمانی شما زمامداران امت و فرمانـدهان ملت بودیـد؟ نه سابقه ی درخشان در دین، و نه شرافت والایی در خانواده دارید.

ص: ۴۰

۱- نهج البلاغه، نامه ۱۷.

۲- همان، نامه ۱۰.

به خدا پناه می برم از گرفتار شدن به دشمنی های ریشه دار! تو را برحذر می دارم از اینکه دنبال آروزهایت تلاش کنی و آشکار و نهانت یکسان نباشد.

۴- جنایات هند، مادر معاویه

اشاره

هند، دختر عتبهْ بن ربیعهْ بن عبد شمس و از عمو زادگان ابوسفیان بود. او اگرچه از بنی امیه به شمار نمی آمد اما به دلیل اینکه پدرش، شخص اول مکه، دشمن سرسخت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و فرمانده سپاه کفر در جنگ بدر، بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، بود ودر همان جنگ به قتل رسید، ازین رو هند، به دلیل عوامل وراثتی و محیطی، پیوسته فکر عناد و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در دل می پروراند و این عداوت، با کشته شدن پدر و برادرش در جنگ بدر، به اوج خود رسید.

پس از واقعه بدر، گروهی از زنان قریش نزد هند آمدند و از او پرسیدند: چرا برای بستگانت که در بدر کشته شدند، نوحه سرایی نمی کنی؟

گفت: این بر من سخت گران است که بر کشتگان خویش بگریم و خبر آن به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برسد و مرا شماتت کند! نه،

من هرگز نخواهم گریست و این اندوه را همچنان در دل خود نگه خواهم داشت تا سرانجام انتقام خویش را از آنها باز ستانم. ((۱))

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ ه- ق، ج۳، ص۳۴۲.

۱-جنایات هند،مادرمعاویه

در جنگ اُحد، هند با تعدادی از زنان قریش همراه لشکر آمدند تا محرک عواطف شهوانی و تهییج کننده عصبیت های قومی قشون قریش باشند. در میان راه، هر وقت چشم هند به «وحشی» غلام «جبیر بن مطعم» می افتاد، می گفت: ای وحشی! کینه های دیرینه و داغ های دل مرا شفا بخش تا از رنج بندگی آسوده شوی!

وقتی آتش جنگ افروخته شد، هند و دیگر زنان قریش، با خواندن اشعار، لشکریان را به جنگ تحریض می نمودند.

هند چنین می سرود:

ضرباً بنی عبدالدار ضرباً حماه الادبار

ضرباً بکلّ بتار

نحن بنات طارق نمشی علی النّمارق

إن تقبلوا نعانِق او تدبروا نفارق

فراق غیر وامق((۱))

به پیش، فرزندان عبدالدار! بکوشید ای محافظان و عقب داران لشکر! با شمشیر های بران خود ضربت بزنید! ما دختران ستاره صبحگاهیم! اگر پیروزمندانه پیشروی کنید، آغوش می گشاییم و بسترها می گستر‌انیم!! اگر به میدان نبرد پشت کنید و شکست را پذیرا شوید، ما نیز از شما روی بر می گردانیم و دوری می کنیم. آنگاه به فراقی مبتلا می شوید که در آن اثری از مهر و وفا دیده نشود.

۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، اعلمی، ۱۴۰۹ ه- ق، ج۲، ص ۵۱۳؛ واقدی، المغازی، ج۱، ص ۲۲۵.

این اشعار به خوبی نشان می دهد که هند با روح فاسد و شخصیت گناه آلود خود و باخواندن اشعار شهوانی، مردان دور از خانواده را به جنگ تحریک می کرد.

۲- دستور نبش قبر

در این سفر وقتی که نیروهای دشمن - در راه مکه و مدینه - به قریه «ابواء» محل دفن آمنه، مادر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسیدند، هند به لشکریان قریش گفت: قبر آمنه را شکافته و جسد او را بیرون آورند و آن را قطعه قطعه کرده و پاره های آن را همراه خود ببرند!!

سپس ادامه داد: نتیجه این کار آن است که اگر کسی از شما اسیر شد، با فدیه دادن پاره ا ی از آن به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، اسیر خود را رها سازد!! اما برخی از سران قریش با این اندیشه ننگین و غیر انسانی او مخالفت کردند.((۱))

جالب این که همین هند، در اثناء جنگ اُحد،به دست یکی از مجاهدان اسلام گرفتار شد اما آن مسلمان، جوانمردانه از خون او گذشت. یکی از رزمندگان انصار نیز هند را مشاهده کرد که لشکر مشرکین را به جنگ تحریک می کند، با شمشیر آخته به سوی او تاخت و وقتی که متوجه شد او زن است، از کشتنش صرف نظر کرد.

آری! این است تقابل نور و ظلمت، کفر و اسلام و حق و باطل. مکتب حیات بخش اسلام، پیروان خود را این گونه تربیت می کند که در هنگامه جنگ،

۱- حلبی شافعی، السیرهْ الحلبیهْ، دار احیاء التراث العربی، ج۲، ص ۲۱۸.

کسی را که تحریک کننده لشکر است، به خاطر زن بودنش نمی کشند اما همین زن، به جسد زنی که سالها قبل از دنیا رفته است، رحم نمی کند و دستور نبش قبر و به یغما بردن اجزاء از هم پاشیده بدن او را می دهد!! آن هم به این دلیل که فرزند او، پیام آور پاکی، انسانیت و محبت است و همه رنج ها را به جان می خرد تا انسان به کمال انسانی خود دست یابد.

بعد از پایان جنگ، هند به همراه زنان قریش، به میان شهدا آمدند و هر کدام بر سر کشته ای رفته و گوش و بینی و سایر اعضاء آن را بریدند! اعضاء قطع شده آنقدر زیاد بود که هند از گوش ها و بینی های بریده مجاهدان، برای خود گردن بند و دست بند تهیه کرد!! و در برابر خدمت وحشی، گوشواره، دست بند و سینه ریز خود را به او بخشید. هند با قساوت تمام، پهلوی حمزه سیدالشهدا را درید و پاره ی از جگر او را به دهان برد تا بخورد، اما نتوانست! ناگزیر آن را بیرون انداخت.((۱))
پس از این عمل وحشیانه، بر تخته سنگ بلندی ایستاد و با آهنگ رسا، این شعر را خواند:

نحن جزیناکم بیوم بدر والحرب بعد الحرب ذات سعر

ماکان عن عتبه لی من صبر و لا اخی و عمه و بکری

شفیتُ نفسی و قضیت نذری شفی وحشی غلیل صدری

فاشکر وحشی علی عمر حتی ترم أعظمی فی قبری((۲))

۱- واقدی، المغازی، انتشارات اعلمی، ۱۹۸۹م، ج۱، ص ۲۷۴؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج۱، ص ۳۲۲.
۲- عسکری، علامه سیدمرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، انتشارات منیر، ۱۳۷۷ش، ج۳، ص۲۲.

ما پاداش جنگ بدر را به شما دادیم! جنگ پس از جنگ، آتش افروز است. من بر مرگ عتبه هرگز آرام نداشتم؛

و نه بر برادرم و نه بر عمویش شیبه و نه بر فرزندم حنظله. اکنون درد دل خویش را شفا بخشیدم و نذرم را ادا کردم.

وحشی، جوشش سینه ام را آرام بخشید. من در سراسر زندگی، از وحشی سپاس گزار خواهم بود تا وقتی که استخوان هایم در گور بپوسد و خاک شود.

یکی از بانوان بنی هاشم به نام «هند» دختر «اثاسهْ بن عباد بن المطلب» در پاسخ هند اینگونه سرود:

خزیت فی بدر و بعد بدر یا بنت وقاع عظیم الکفر

صبحک الله غداه الفجر مل هاشمیین الطوال الزهر

بکل قطاعٍ کلام یفری حمزه لیثی و علی صقری

إذ رام شیبه وابوک غدری فغضبنا منه ضواحی النحر

و نذرک السوء فشرّ نذر((۱))

هم در جنگ بدر و هم پس از آن، در گرداب گناه غرق شده ای، ای فرزند دنائت ها و کفر ورزی های بزرگ! خداوند بر تو روزی را برساند که با دست رسای بنی هاشم و شمشیر بران آن ها روبرو شوی.

حمزه شیر غرّان ما بود، و علی علیه السلام باز تیز چنگ ما، وقتی که عمو و پدرت خیال کشتار ما را در سر داشتند، گلوگاه ایشان را به خون آغشتند! این نذر شوم تو، چه بد نذری بود.

۱- همان، ص ۲۲-۲۱.

این بود گزارش کوتاهی از زندگی سیاه و ننگین هند، مادر معاویه که از نظر نَسَبی، شخصیتی و کرداری، جز تباهی و گناه چیزی در پرونده عمل خود ندارد. چهره او پیش از اسلام و در دوران جاهلیت، غرق در لجن زار فساد، شهوت و آلودگی بود و بعد از اسلام نیز وحشیانه ترین اعمال را مرتکب و تمام توان و قوای خود را برای مقابله با اسلام و نابودی آن به کار برد.

اکنون معاویه که در دامن چنین مادری پروش یافته و از سینه سراسر کینه و تاریکی او شیر نوشیده است، چگونه شخصیتی خواهد داشت؟

خیانت های ابوسفیان

اشاره

به گفته ابن هشام، ابوسفیان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، یکی از سران و سردمداران احزاب مخالف آن حضرت بود و سخت برای ازپای درآوردن آن حضرت می کوشید.((1)) او از کسانی بود که نزد ابوطالب، مدافع بزرگ اسلام رفتند تا او را از حمایت و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بازدارند؛((2)) از افرادی بود که در «دار الندوه»، - مرکز شورای قبیله قریش - گرد آمدند و به شور پرداختند تا چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به قتل برسانند.((3))

ابوسفیان از آغاز بعثت تا روز فتح مکه، با تمام توان با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مبارزه کرد

۱- ابن هشام، عبدالملک، السیرهْ النبویهْ، ج ۱، ص ۳۱۵-۳۱۷.

۲- همان، ج۳، ص ۲۷۶-۲۷۹.

۳- همان، ج ۲، ص ۹۲-۹۵.

و لحظه ای از پا ننشست و از توطئه، تخریب و کارشکنی دست برنداشت.

میزان جرایم و جنایات این پدر، کمتر از جنایات فرزندش معاویه نبود و در پشت پا زدن به حق و دشمنی با حقیقت و ارتکاب انواع نیرنگ، دسیسه و فتنه جویی دست کمی از

معاویه نداشت.((۱))

۱- ابوسفیان در جنگ بدر

نخستین رویارویی نظامی ابوسفیان و امویان با مسلمانان در جنگ بدر بود؛ هر چند در این جنگ، ابوسفیان حضور نداشت و در رویارویی دو سپاه، از تیررس مسلمانان دور شده بود. در این جنگ که با امدادهای غیبی و جانبازی مجاهدان اسلام مسلمانان پیروز شدند، هفتاد نفر از سپاه دشمن اسیر شدند که در میان آن ها هفت نفر از خاندان اموی بودند. هشت تن نیز به قتل رسیدند که در میان آنان، حنظلهْ بن ابی سفیان، عُتبهْ و شیبهْ، پدر و عموی هند و ولید بن عتبهْ دایی معاویه به چشم می خورند. هفت نفر از امویان بودند که عمرو، فرزند دیگر ابی سفیان نیز در بین آن ها بود.((۲))

امیر مؤمنان علیه السلام در جواب نامه ای به معاویه، با اشاره به این مطلب، می نویسد:

«... وَ عِنْدِی السَّیْفُ الَّذِی أعْضَضْتُهُ بِجَدِّکَ وَ خَالِکَ وَ أخِیکَ فی مَقَامٍ

۱- همان.

۲- ابن هشام، عبدالملک، السیرهْ النبویهْ، ج۲، ص ۳۵۵-۳۶۴؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج۱، ص ۳۰۱.

وَاحِدٍ وَ إِنَّکَ وَ اللهِ مَا عَلِمْتُ الأغْلَفُ الْقَلْبِ الْمُقَارِبُ الْعَقْلِ».((۱))

... و نزد من همان شمشیری است که در جنگ بـدر بر پیکر جـد، دایی و برادرت زدم. به خدا سوگند می دانم تو مرد تاریک دل و بی خردی هستی... .

و در نامه دیگری، پیش از آغاز جنگ صفین، در سال ۳۶ه-.ق، به معاویه می نویسد:

«... فَأَنَا أبُو حَسَنٍ قَاتِلُ جَدِّکَ وَأخِیکَ وَخَالِکَ شَدْخاً یَوْمَ بَدْرٍ وَ ذَلِکَ السَّیْفُ مَعِی وَ بِذَلِکَ الْقَلْبِ أَلْقَی عَدُوِّی مَا اسْتَبْدَلْتُ دِیناً وَ لَا اسْتَحْدَثْتُ نَبِیّاً وَإِنِّی لَعَلَی الْمِنْهَاجِ الَّذِی تَرَکْتُمُوهُ طَائِعِینَ وَدَخَلْتُمْ فِیهِ مُکْرَهِینَ».((۲))

... من ابوالحسن، کشنده جدّ، دایی و برادر تو در روز نبرد بدر هستم که سر آنان را شکافتم؛ امروز همان شمشیر با من است و با همان قلب با دشـمنانم ملاقات می کنم؛ نه بدعتی در دین گذاشـته ام و نه پیامبر جدیدی برگزیده ام. من بر همان راه راسـت الهی قرار دارم که شما با اختیار رهایش کرده و با اکراه پذیرفته بودید.

پس از جنگ بدر، ابوسـفیان رهبری قریش را در جنگ و صلح به عهده گرفت و نذر کرد که سر خود را نشوید، مگر اینکه به جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اقدام کند. از این جهت ابوسفیان دشمن شماره یک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و محرک اصلی قریش در قیام و اقدام، در مقابل آن حضرت و پیشاهنگ نیروهای روی گردان از حق و

۱- نهج البلاغه، نامه ۶۴.

۲- نهج البلاغه، نامه ۱۰.

فرمانده سپاه کفر در جنگ های بدر، اُحد، احزاب و

سایر حوادث و وقایع بزرگ و کوچک در آغاز پیدایش اسلام به شمار می آید.

۲- ابوسفیان در جنگ اُحد

مشرکان - به دنبال شکست در جنگ بدر - برای جبران آن جنگ احد را بر ضد مسلمانان ترتیب دادند. ابوسفیان رهبری این جنگ را بر عهده داشت. او جنگ مرگبار و پر خسارت اُحد را بر پا کرد و بسیاری از مجاهدان راستین و گروندگان کوشای اسلام را به خاک و خون کشید؛ غمبارترین حادثه صدر اسلام، در این جنگ رقم خورد و آن شهادت نا به هنگام و دلخراش حمزه سید الشهدا بود. ابوسفیان تا آخرین لحظه و تا وقتی که احساس کرد به پایان خط رسیده و دیگر مقاومت در برابر انوار پرتو افشان اسلام سودی ندارد، در برابر اسلام ایستاد.

«ام حبیبه» - دختر ابوسفیان و خواهرمعاویه - نخست همسر «عبیدالله بن جَحش»((۱)) بود که همراه او به حبشه مهاجرت کرد. عبیدالله در حبشه به نصرانیت گروید و پس از مدتی در گذشت.

پس از مرگ عبیدالله بن جحش نجاشی «ام حبیبه» را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خواستگاری کرد که جعفر طیار و خالد بن سعید بن عاص عاقد او بودند.

ص: ۴۹

۱- وی برادر عبدالله بن جحش یکی از شهدای اُحد بود که در کنار حمزه سید الشهدا در مدینه منوره مدفون گردید. (اسد الغابه فی معرفة الصحابه، ج۳، ص ۱۳۱)

نجاشی به این مناسبت ولیمه ا ی ترتیب داد و وزیران خود را دعوت کرد. سپس او را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد.((۱))

به نوشته علامه مجلسی، نام او حبیبه رمله است و وکیل آن حضرت هنگام عقد، عمرو بن امیّه بود.((۲))

۳- آمدن ابوسفیان به مدینه

بعد از اقتدار روز افزون اسلام، ابوسفیان به خود آمد و آینده تاریکی را برای خود پیش بینی می کرد. از این رو، ناگزیر به مدینه آمد و با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم - که خبر نقض صلح حدیبیه توسط قریش را شنیده بود - ملاقات کرده و پیمان مذکور را تمدید کرد.

وقتی به مدینه آمد، ابتدا به خانه دخترش «ام حبیبه» - همسر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم - وارد شد وخواست بنشیند اما ام حبیبه فرش را از زیر پای او کشید. ابوسفیان از این کار دخترش ناراحت شد و گفت: دخترم! مرا گرامی تر از آن داشتی که روی این فرش بنشینم یا به پاس احترام همسرت آن را برداشتی؟ ام حبیبه گفت: این فرش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و تو مرد مشرک و پلیدی هستی و نباید آن را آلوده کنی؟

ابوسفیان برآشفت و گفت: ای دختر! ببین چگونه با دوری از من منحرف شده ای!

ام حبیبه گفت: من منحرف نشده ام، بلکه خداوند مرا به راه راست و روشن

ص: ۵۰

۱- قمی، شیخ عباس، وقایع الایام، تعریب سید محمد باقر قزوینی، بیروت، نشر بلاغ، ص ۳۴.
۲- مجلسی، علامه محمد باقر، حیاةُ القلوب، قم، انتشارات سرور، ۱۳۸۲ ش، ج۴، ص ۱۵۲۲.

اسلام راهنمایی کرده است. منحرف تویی که سنگی را می‌پرستی که نه می شنود و نه می بیند... .((۱))

۴- اسلام ابوسفیان

با فتح مکه، به دست پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسلم سیادت و آقایی ابوسفیان برای همیشه شکسته شد؛ همان گونه که بت های فراوان عرب نیز به فرمان پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم و به دست امیرمؤمنان علیه السـلام نابود شدنـد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسـلم با ده هزار رزمنده مسـلمان به مکه نزدیک می شد، عباس عموی پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم به ابوسفیان هشدار داد که کشته خواهد شد، آن گاه او را همراه خود، بر شتر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سوار کرده به سوی آن حضـرت حرکت کرد. وقتی به محضـر مبارک پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم رسیدند، ابوسفیان گفت: به نبوت تو تردید دارم! عباس خطر را احساس کرده به او گفت: اسلام بیاور و خود را گرفتار چنگال مرگ نکن.

در این لحظه، ابوسفیان به ناچار و با اکراه و ترس از مرگ، شهادتین را خواند و به ظاهر، اسلام را پذیرفت. پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسـلم وارد مکه شـد، در کنار کعبه سـخنرانی مفصـلی ایراد کرد و خطاب به قریش فرمود: گمان می کنید من درباره شـما چه خواهم کرد؟ گفتنـد: ما جز خوبی از تو انتظار نداریم. فرمود: «اذهبوا فأنتم الطلقاء»((۲))؛ «بروید! شما آزاد هستید».

۱- حلبی شافعی، السیرهْ الحلبیه، ج۳، ص ۸۴.

۲- ابن هشام، عبدالملک، السیرهْ النبویهْ، ج۴،ص ۸۷۰؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، ج۳، ص ۶۱.

پس از پیروزی در جنگ حنین، غنائم آن میان تازه مسلمان ها تقسیم شد که قرآن از آن به «مؤلفه قلوبهم»((۱)) تعبیر می کند. با این کار، خدا و پیامبر می خواستند دلهای مسلمانان را به اسلام متمایل کنند. به همین دلیل به هر یک از این افراد، یکصد نفر شتر دادند، ابوسفیان و معاویه نیز هر کدام یکصد نفر شتر و مقداری زیادی نقره گرفتند.((۲))

همان طور که گفته شد، ابوسفیان از روی ترس و اجبار، آن هم به توصیه عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و به ظاهر اسلام آورد و گرنه او هیچ وقت اعتقاد قلبی به اسلام پیدا نکرد. او خود در زمان عثمان، به صراحت، اظهار می کرد که نه بهشتی وجود دارد و نه دوزخی! که به آن اشاره خواهیم کرد.

امیر مؤمنان علیه السلام در نامه ای به معاویه، نوشت:

«... أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَلَى مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْأُلْفَهِ وَالْجَمَاعَهِ فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَمْسِ أَنَّا آمَنَّا وَ كَفَرْتُمْ وَ الْيَوْمَ أَنَّا اسْتَقَمْنَا وَفُتِنْتُمْ وَمَا أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كَرْهاً وَبَعْدَ أَنْ

كَانَ أَنْفُ الإِسْلَامِ كُلُّهُ لِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم حِزْباً...».((۳))

... پس از یاد خدا و درود! چنان که یادآور شده ای، ما با شما هم دوست بودیم و هم خویشاوند اما دیروز میان ما و شما جدایی افتاد که ما ایمان آوردیم و شما کافر شدید و امروز، ما در اسلام استوار

۱- توبه/ ۶۰.

۲- طبری، همان، ج۳، ص ۹۴.

۳- نهج البلاغه، نامه ۶۴.

ماندیم و شما، آزمایش شدید. اسلام آورندگان شما با ناخوشنودی، آن هم زمانی به اسلام روی آوردند که بزرگان عرب، تسلیم رسول الله شدند و در گروه او قرار گرفتند... .

پس از فتح مکه، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از سخنرانی به طواف کعبه پرداخت. ابوسفیان در گوشه ا ی ایستاده، صحنه طواف را می نگریست. وقتی دید مسلمانان با چه شور و شوقی پشت سر آن حضرت، گرد خانه کعبه طواف می کنند، ابوسفیان با خود گفت: چه می شد و چقدر خوب

بود اگر دوباره انبوه مردم را به جنگی تازه علیه محمد صلی الله علیه و آله وسلم بر می انگیختم!! پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رو به اوکرد و به سینه اش کوبید و فرمود: در آن روز، خداوند تو را ذلیل و خوار خواهد کرد. ابوسفیان گفت: به سوی خدا باز می گردم، و از او آمرزش می خواهم من که این فکر را بر زبان جاری نکردم!؟

بار دیگر با خود گفت: نمی دانم دلیل پیروزی محمد صلی الله علیه و آله وسلم چه بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر پشتش کوبید و فرمود: با نیروی خدا، بر شما غالب و پیروز شدم. ابوسفیان به ناچار گفت: شهادت می دهم که تو پیام آور خدا هستی.((۱))

آری! از آنجا که اسلام، قدرت و شوکت دنیایی و ریاست ابوسفیان را از او گرفته بود، او در اعماق دل، نسبت به اسلام و مسلمانان، کینه هایی انباشته بود. کینه هایی

که گاه و بیگاه و در خلال سخنان وی، جلوه گر می شد.((۲))

۱- ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینهْ دمشق، ج۶، ص ۴۰۴.
۲- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۴۷.

عبد الله بن زبیر می گوید:

با پـدرم در جنگ یرموک بودم، اما به دلیل سن کم قدرت جنگ نداشـتم. در اثناء جنگ، گروهی را دیدم که از جنگ کناره گرفته و بر فراز تپه ای اجتماع کرده انـد، به طرف آنها رفتم، آن گروه ابوسـفیان با تنی چنـد از سـران قریش بودنـد؛ همگی از کسانی بودند که پس از فتح مکه اسلام آورده بودند. من در اوج صحبت آن ها رسیدم، آن ها به من به دیده یک کودک می نگریستند، لذا به سخنان خود ادامه دادند.

به محض این که رومیـان، مسـلمانان را وادار به عقب نشـینی می کردنـد، ابوسـفیان می گفت: زنـده بـاد رومیـان! امـا وقتی که مسـلمانان چیره می شدنـد، ابوسـفیان می گفت: رومیان بزرگوار،پادشاهان روم، گویی هیـچ فرد زنده ای از ایشان باقی نمانده است؟!

پس از پیروزی سـپاه اسـلام، من قضیه را برای پدرم نقل کردم. او دست مرا گرفت و در میان مسلمانان گرداند و گفت: پسرم! داسـتان را برای این هـا بـازگو کن. من هم آنچه را که دیـده بـودم گفتم. آن هـا از این همه نفـاق، دو رویی و خصـومت او با اسلام، در شگفت شدند.((۱))

آری! ابوسـفیان پیوسـته کینه اسـلام و مسـلمانان را در دل پنهـان می کرد و هر از گـاهی آن را بر زبـان می آورد امـا وقتی که حکومت به بنی امیه رسـید و عثمان، خلافت اسلامی را به دست گرفت، ابوسفیان به دلیل خویشاوندی با خلیفه، احترام تازه ای یافت و دیگر چون گذشته تحقیر نمی شد.

۱- ابوالفرج اصـفهانی، ألأغـانی، بیروت، دار احیـاء التراث العربی، ج۶، ص ۳۵۴؛ ابن عبـد البر، یوسف بن عبـدالله، الاستیعاب، چاپ اول، دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۵ م، ص ۶۸۹.

در این دوران، وی روزی وارد مجلس عثمان شد و گفت: ... ای فرزندان امیه!... اکنون که خلافت به چنگ شما افتاده است، همان طور که کودکان با توپ بازی می کنند، باید آن را در میان خود گردش دهید، به خدا سوگند، نه بهشتی است و نه جهنمی!((۱))

در زمان خلافت عثمان روزی ابوسفیان از کنار قبر شهید بزرگوار اسلام حمزه، می‌گذشت با پای خود به قبر آن حضرت می کوبید و می گفت: ای ابوعمارهْ! چیزی که ما دیروز بر سر آن شمشیر می زدیم، امروز به دست کودکان ما رسیده است و با آن به بازی مشغولند.((۲))

آری! با خلافت عثمان، ابوسفیان به آروزهای خود رسیده بود، به همین دلیل دریک محفل خصوصی، به عثمان گفت: خلافت امری دنیایی است و از نوع حکومت های دوران جاهلیت. بنابراین، تو کارگزاران سرزمین های وسیع اسلامی را از بنی امیه انتخاب کن!((۳))

اگر در تاریخ خلافت عثمان و دولت اموی دقت کنیم، خواهیم دید که توصیه های شوم و اسلام برانداز ابوسفیان، مو به مو به دست بنی امیه اجرا شده است. علاوه بر این که تمام سرزمین های اسلامی، در دوران عثمان، در دست

۱- الأغانی، ج۶، ص ۳۵۶-۳۵۵؛ ابن عبد البر، الاستیعاب، ص ۶۹۰.

۲- شرح نهج البلاغه، ج۴، ص ۵۱.

۳- الاغانی، ج۶، ص ۳۵۵؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینهْ دمشق، ج۶، ص ۴۰۷.

خاندان اموی قرار گرفت،((۱)) حکومت نیز برای اولین بار به دست معاویه، به صورت موروثی در آمد.

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه ای که در سال ۳۸ ه- ق. پس از جنگ نهروان، در افشای جنایات بنی امیه و معاویه ایراد می کند، دوران سیاه حکام اموی را این گونه به تصویر می کشد:

«وَاللهِ لَا یَزَالُونَ حَتَّی لَا یَدَعُوا لِلَّهِ مُحَرَّماً إِلَّا اسْتَحَلُّوهُ وَلَا عَقْداً إِلَّا حَلُّوهُ وَحَتَّی لایَبْقَی بَیْتُ مَدَرٍ وَلاوَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ وَنَبَا بِهِ سُوءُ رَعْیِهِمْ».((۲))

سوگند به خدا! بنی امیه چنان به ستمگری وحکومت ادامه می دهند که حرامی باقی نمی ماند، جز آن که حلال شمارند و پیمانی نمی ماند، جز آن که همه را بشکنند و هیچ خیمه و خانه ا ی وجود ندارد، جز آن که ستمکاری آنان، در آنجا راه یابد و ظلم و فسادشان مردم را از خانه ها کوچ دهد.

اسلام معاویه

اشاره

پس از بررسی سابقه خانوادگی معاویه و آشنایی کوتاه با پدر و مادر او (ابوسفیان و هند)، اکنون به بحث دربارهٔ شخصیت و عملکرد او در صدر اسلام می پردازیم.

۱- معاویه و نکوهش ابوسفیان برای قبول اسلام

معاویه، در اوج برخورد جاهلیت با اسلام، لحظه ای از سردمداران کفر دوری

۱- عسکری، مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۵۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۸.

نگزید، حتی آن روز که می دید پدرش ظاهراً به اسلام گرایش یافته است، وی را با اشعاری نکوهش کرد و گفت:

یا صخر لاتسلمن یوماً فتفضحنا بع-د الذین بب-در اصبح-وا مزقا

خالی وجدی وعم الام ثالثهم وحنظل الخیر قد اهدی لنا الارقا

لاترکننّ الی امر یکلّفنا عاد والراقصات به فی مکه الخرقا

فالموت اهون من قول العداه لقد ابن الحرب عن العزّی اذا فرقا((۱))

ای صخر! اسلام را نپذیر که ما را به رسوایی دچار خواهی ساخت! پس از مرگ عزیزانی که در جنگ بدر پاره پاره شدند، دایی و جدم و نیز عموی مادرم - که سومین فرد آن کشتگان بود - وحنظله برادر خوبم؛ آن ها که خواب سحرگاه ما را به بیداری مبدل ساختند، یک لحظه نیز به اسلام میل نکن، که بر گردن ما بار ننگ می گذارد!

سوگند به شتری که چون رقاصان، در مکه راه می پیماید، مرگ آسان تر است از ملامت دشمنان که بگویند فرزند حرب، به خاطر ترس و وحشت از - بت - عزّی روی گردانید!»

از این اشعار بر می آید که دشمنی معاویه با اسلام، حتی از پدرش ابوسفیان - که محور شرک و سردمدار جنگ های خونین علیه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اسلام بود - بیشتر است. ابوسفیان از روی اضطرار، تظاهر به اسلام می کرد، اما معاویه همان را هم برای خود ننگ می دانست. او هیچ وقت نمی توانست با آیینی که افتخارهای جاهلی و سروری و ریاست خانوادگی او را نابود کرده بود، سر سازش داشته باشد.

ص: ۵۷

۱- عسکری، علامه سید مرتضی، همان، ص ۶۰؛ امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۶۸.

معاویه به خاطر آنچه که از نظر نسب به او نسبت داده می شد و نیز به خاطر عیب هایی که بر او و خاندانش - که در برابر اسلام مقاومت ها و مبارزه ها کرده بودند- مطرح بود، عقده های حل ناشدنی داشت!

این عقده ها وقتی بیشتر می شد که می دید اسلام، او و خاندانش را - که در دوران جاهلیت بسی بزرگ و دارای شخصیت مادی بودند - به پستی کشیده و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او، پدر و برادرش را در ردیف آزاد شدگان قرار داده است!

۲- سخن امیرمؤمنان(ع)

امیر مؤمنان در جواب نامه معاویه، در سال ۳۶ ه- ق، پس از جنگ جمل خطاب به او نوشت:

«... وَمَا لِلطُّلَقَاءِ وَأَبْنَاءِ الطُّلَقَاءِ وَالتَّمْيِيزَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ وَتَرْتِيبَ دَرَجَاتِهِمْ وَ تَعْرِيفَ طَبَقَاتِهِمْ هَيْهَاتَ لَقَدْ حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا وَ طَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا ألا تَرْبَعُ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ عَلَى ظَلْعِكَ وَتَعْرِفُ قُصُورَ ذَرْعِكَ وَ تَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَخَّرَكَ الْقَدَرُ...». ((۱))

... اسیران آزاد شده و فرزندان آن ها را چه رسد به تشخیص امتیازات میان مهاجران نخستین و ترتیب درجات و شناسایی منزلت و مقام آنان. ای مرد! چرا بر سر جایت نمی نشینی و کمبود هایت را به یاد نمی آوری و به منزلت عقب مانده ات باز نمی گردی؟...

آری! معاویه در برابر بی نام و نشانی خود و خاندانش در اسلام، از رقیب شان

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۸، ترجمه مرحوم دکتر دشتی (ره) .

بنی هاشم، جز نیک نامی جاودان و محبوبیتی همگانی چیزی نمی دید. این عقده ها روح او را می‌آزرد به همین دلیل وقتی که او با «مغیرة بن شعبة» خلوت کرده بود، چون او را از پاسداران جاهلیت می دانست و سال ها با هم در سیاه کاری ها همکاری داشتند، این

عقده ها کاملاً سر باز کرد و ریشه های فکری و اعتقادی او را آشکار کرد.((۱))

۳- سخن کفرآمیز معاویه در باره پیامبر(ص)

اشاره

زبیر بن بکار، در کتاب خود «الموفقیات» از قول مطرف، فرزند مغیرة، می‌نویسد:

من همراه پدرم مغیره به سفر شام رفتیم و بر معاویه وارد شدیم. پدرم هر روز نزد معاویه می رفت و با او هم سخن می شد و زمانی که بر می گشت، با شگفتی فراوان از فراست و کیاست معاویه تعریف می کرد و از آنچه که از وی دیده بود، با تعجب یاد می کرد.

اما یک شب که از پیش معاویه بر گشت، سخت ناراحت بود و از غذا خوردن امتناع کرد. ساعتی صبر کردم، فکر می کردم از دست من عصبانی است، یا به جهت مشکلاتی که برای ما پیش آمده، این گونه ناراحت است. وقتی جریان را از او پرسیدم، گفت: فرزندم! من از نزد خبیث ترین و کافرترین مردم بازگشته ام!! گفتم: برای چه؟ گفت: مجلس معاویه خالی از اغیار بود، من به او اظهار داشتم:

ای امیر المؤمنین! تو به آروزها و آمالت رسیده ای، حال اگر با این

۱- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۲۶۸-۲۸۶.

کهولت سن به عدل و داد روی آوری و با دیگران با مهربانی رفتار کنی، چقدر نیکو خواهد بود. اگر نظر لطفی به خویشاوندانت (بنی هاشم) نمایی و با آنها صله رحم کنی، نام نیکی از خود به یادگار خواهی گذاشت. به خدا سوگند! امروز این ها هیچ چیزی که ترس و هراس تو را بر انگیزد، ندارند! - یعنی دست آن ها از خلافت کوتاه شده است - معاویه پاسخ داد: دور است، دور است آنچه می گویی. ابوبکر به حکومت رسید و عدالت ورزید و آن همه زحمت را تحمل کرد، به خدا قسم! وقتی که مُرد نامش همراهش مُرد، مگر آن که گوینده ای روزی بگوید: ابوبکر!!

پس از او عمر به حکومت رسید، کوشش ها کرد و ده سال رنج کشید. بیش از چند روزی از مرگش نگذشت، که هیچ چیز از او باقی نماند، جز اینکه گاه و بیگاه گوینده ای بگوید: عمر!!

سپس برادر ما عثمان به خلافت رسید؛ مردی که از نظر نسب، چون او وجود نداشت!! و کرد آنچه کرد و با او رفتار کردند آنچه کردند اما وقتی کشته شد، به خدا قسم! نامش نیز مُرد و اعمال و رفتارش نیز فراموش شد در حالی که این مرد هاشمی (پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) را هر روز، پنج مرتبه، در سراسر جهان اسلام فریاد بر می دارند و به بزرگی یاد می کنند! تو فکر می کنی چه عملی با این حال باز خواهد ماند و چه نام نیکی پایدار است؟ ای بی مادر! به خدا سوگند! آرام نخواهم نشست، مگر این که این نام را دفن کنم و این اسم را مدفون سازم!!((1))سینه معاویه از شهرت جهانی نام زیبای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، چون کانونی از آتش،

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۵، ص ۱۲۹.

شعله ور بود به همین دلیل او می خواست به هر قیمتی، این نام را از بین ببرد و برای نیل به این هدف، به دو شکل زیر عمل می کرد:

۱- از بین بردن بنی هاشم:

او می خواست حتی یک نفر از بنی هاشم زنده نماند!

امیر مؤمنان علیه السلام در تصریح به این نیت معاویه می فرماید:

به خدا سوگند! معاویه خواهان آن است که یک فرد از بنی هاشم زنده نماند؛ او به این وسیله می خواهد نور حق را خاموش سازد اما حق جز به اتمام نور خویش راضی نمی شود اگرچه کافران هم به خواست او خوشنود نباشند.((۱))

۲- ساخت حدیث و سیره:

اشاره

او برای رسیدن به این هدف شوم، و بدنام کردن انوار تابناک بنی هاشم و در مقابل رفع بدنامی ها و عیوب خاندان بنی امیه، دستگاه عظیم حدیث سازی و جعل سیره و تاریخ را بر پا کرد.((۲))

گفتار ابن ابی الحدید در اسلام آوردن معاویه

از مباحث مربوط به معاویه که مورد بحث مورخین و متکلمین اسلامی قرار گرفته است، دین و اعتقاد معاویه به اصول و مبانی اسلام است.

۱- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، و معادن الجوهر، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲.ق، ج۳، ص ۲۸.

۲- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۲۸۹-۲۸۸.

حق این است که معاویه در داشتن دین مورد شک، تردید و دچار طعن و عیب جویی بوده است. چندان که شیوخ معتزله در کتب کلامی خود، او را به زنادقه و الحاد نسبت داده اند؛ چرا که معاویه از طعن، سخریه و گفتار زشت و

ناهنجار درباره رسول خدا و دین او پروا نداشت و گاه و بیگاه از خلال اظهارات او تراوش می کرد؛

روزی مؤذن، اذان می گفت. وقتی بعد از شهادت به توحید، شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را گفت؛ معاویه سر برداشت و گفت: روح پدرت شاد ای پسر عبدالله! چقدر بلند همت بودی! تو به کمتر از این قانع نشدی و رضایت ندادی تا سرانجام نام خود را در کنار نام پروردگار عالم نهادی!!((۱))

آری! معاویه فرزند رئیس سابق قریش و فرد اول مکه، با شکست سیادت قریش و از میان رفتن ریاست ابوسفیان، در جامعه اسلامی، جایگاهی نداشت و به دلایل زیر کسی به او اعتنایی نمی کرد؛

۱- عوامل احترام مانند علم و تقوا در او وجود نداشت؛

۲- از نظر مادی و مالی هم که چشم ظاهر بینان را خیره می کند، تهی دست بود.

«رزوی»، زنی از مهاجران، با رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ، درباره ی ازدواج با معاویه، یا دو نفر دیگر از مسلمانان مشورت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: معاویه مردی بی نور و تهی دست است.((۲))

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص ۱۱۳، ج ۲، ص ۵۳۷.

۲- مسلم، صحیح مسلم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج۴، ص ۱۹۵؛ سنن ابی داود، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ص۴۰۷.

معـاویه از دیـدگاه مسـلمانان، از بینوایان و تهیدسـتان به شـمار می آمـد، حتی زمانی که یکی از اشـراف عرب (علقمة بن وائل حضـرمی) بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده بود و قصد رفتن از محضر او را داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به معـاویه دسـتور داد تـا بیرون از مـدینه آن مرد را بـدرقه کنـد، هوا خیلی گرم بود و معـاویه پـا برهنه راه می رفت! به آن مرد گفت: مرا با خود سوار کن! در جواب گفت: تو صلاحیت هم ردیفی با اشراف و ملوک را نداری! معاویه گفت:

حـداقل نعلین خود را به من بـده تـا پاهایم را از سوزش آفتاب نگهـدارم. مرد گفت: تو بی ارزش تر از آن هستی که نعلین مرا بپوشـی! معـاویه گفت: پس من چه کـار کنم، پاهـایم می سوزد؟ گفت: در سایه شتر من حرکت کن که تو شایسـتگی بیش از این را نداری.((۱))

در آینده خواهیم دید که این مرد بینوا، چگونه از اموال مسلمانان، به ثروت کسرایی رسید و کاخ سبز قیصری بنا کرد.((۲))

معاویه از زبان پیامبر(ص)

پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم می دانست که معاویه بر سرنوشت مسلمانان حاکم می‌شود، از این رو مسلمانان را از او برحذر داشت و به مبارزه با او فراخواند و فرمود: وقتی معاویه رادیدید، که بر منبر من خطبه می خواند، گردنش را بزنید.((۳))

۱- عیون الاخبار، ج۲، ص۲۷۱؛ حیاهْ الامام حسن علیه السلام ، ج۲، ص ۱۳، به نقل از: معاویهْ امام محکمهْ الجزاء، ص ۱۸.

۲- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۶۱.

۳- حیاهْ الامام حسن علیه السلام ، ج۲، ص ۱۳، به نقل از: معاویهْ امام محکمهْ الجزاء، ص ۱۹.

سیاهکاری های آینـده معاویه، از دیـد تیزبین و الهی پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم پوشـیده نماند به همین دلیل در مناسـبت های گوناگون، مسلمان ها را از او و همفکرانش برحذر می داشت. در حوادث تاریخی، نمونه هایی از این دست را می بینیم.

در حدیثی آمده است:

در جنـگ تبوک، پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم معاویه و عمرو عاص را دیـد که در حال گفتگو راه می رفتنـد، رو به یاران خود کرد و فرمود: هرگاه این دو را در کنار هم مشاهـده کردید، از هم جدایشان کنید؛ زیرا این دو، هرگز برای خیر و صـلاح گرد هم نمی آیند.((۱))

ایـن روایـت به گـونه هـای دیگری نیز نقـل شـده است. پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم دست به دعـا برداشت و عرض کـرد: بارالها! این دو را در فتنه اند از و در آتش پرتاب شان کن.((۲))

روزی ابوسـفیان بر مرکبی سوار بود و دو پسـرش یزید و معاویه همراه او بودند. یکی افسار اسب به دست داشت و دیگری آن را می رانـد. وقـتی پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم این حـال را مشاهـده کرد، فرمود: خـدایا! لعنت خود را بر سوار، راننـده و جلودار این مرکب نازل فرما و آن ها را از رحمت خویش دور بدار.((۳))

این گونه حوادث و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به طور دقیق، دیدگاه اسلام

۱- ابن عبد ربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۹م، ج۴، ص ۳۴۵.
۲- کتاب صفین، ص ۲۴۶.
۳- طبری، محمـد بن جریر، تاریـخ الامـم و الملوک، ج۱۱، ص ۳۵۷؛ ابن جـوزی، یوسف بن قز اوغلی، تـذکرة الخواص، ص ۱۱۵.

راستین و نظر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را درباره شخصیت و اصالت معاویه وخاندانش روشن می کند.((۱))

شجره ملعونه در قرآن

در مجلسی که با حضور امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام ، عبدالله بن عباس، فضل بن عباس و عبدالله بن جعفر و معاویه تشکیل شده بود، بحثی میان معاویه و عبدالله بن جعفر آغاز شد. عبدالله گفت:

وقتی درباره آیه ۶۰ سوره اسراء، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سؤال کردند، فرمود: من دوازده نفر از امامان گمراهی را دیدم که از منبرم بالا می رفتند و پایین می آمدند و امتم را به صورت قهقرا به عقب بر می گرداندند. در میان آن ها دو نفر از طایفه مختلف قریش یعنی (تیم و عدی) و سه نفر از بنی امیه و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی العاص بودند و نیز از آن حضرت شنیدم که می فرمود: هرگاه فرزندان ابی العاص به ۳۰ نفر رسیدند، کتاب خدا را فریب، مردم و

بندگان او را غلام و کنیز و اموال الهی را، ثروت خود می‌دانند.((۲))

معاویه گفت: ای پسر جعفر! اگر آنچه می گویی درست باشد من و سه نفر قبل از من و هر کس که ولایت آن ها را پذیرفته است، هلاک شده ایم بلکه امت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب او، از مهاجر و انصار هلاک شده اند.((۳))

۱- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۶۲.
۲- سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، انتشارات الهادی، ۱۳۷۵، ص ۵۲۲.
۳- همان، ص ۵۲۵-۵۲۴.

«ابو سعید خدری» پس از نقل این روایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: هرگاه معاویه را بر فراز منبرم دیدید، او را بکشید؛ می گوید: ما این کار را نکردیم و رستگار نشدیم. حسن بصری نیز همین جمله را - که مسلمانان این کار را انجام ندادند و رستگار نشدند - گفته است.((۱))

ویژگی های شخصیتی معاویه

۱- عقده های روانی

معاویه همواره در مقایسه پیشینه خود و خانواده اش، با امیر مؤمنان علیه السلام و جایگاهش درگیر رنج جانکاهی بوده که در نامه های میان وی و امیر مؤمنان علیه السلام به چشم می خورد. امام علیه السلام ، بارها، با یادآوری فضایل بنی هاشم و رسوایی های بنی امیه، برای معاویه، شخصیت ننگین او و دودمانش را بازگو کرد.

اینک به چند مورد از این نامه ها اشاره می کنیم:

در گرما گرم جنگ صفین، در جواب نامه ی معاویه بدین گونه نوشت:

«وَ أَمَّا قَوْلُکَ: إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَکَذَلِکَ نَحْنُ وَ لَکِنْ لَیْسَ أُمَیَّهُ کَهَاشِمٍ وَلا حَرْبٌ کَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَلا أَبُو سُفْیَانَ کَأَبِی طَالِبٍ وَلا الْمُهَاجِرُ کَالطَّلِیقِ وَلا الصَّرِیحُ کَاللَّصِیقِ وَلا الْمُحِقُّ کَالْمُبْطِلِ وَلا الْمُؤْمِنُ کَالْمُدْغِلِ وَلَبِئْسَ الْخَلْفُ خَلْفٌ یَتْبَعُ سَلَفاً هَوَی فی نَارِ جَهَنَّمَ وَفی أَیْدِینَا

۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج۱۱، ص ۳۵۷؛ نصر بن مزاحم، وقعهْ صفین، مؤسسهْ العربیهْ الحدیثیهْ، ۱۳۸۲، ص ۲۴۳.

بَعْدُ فَضْلُ النُّبُوَّهِ الَّتِی أَذْلَلْنَا بِهَا الْعَزِیزَ وَ نَعَشْنَا بِهَا الذَّلِیلَ».((۱))

... این که ادعا کردی ما همه فرزندان عبدمناف هستیم، آری چنین است امّا جدّ شما امیه چون جد ما هاشم، و حرب همانند عبدالمطلب، و ابوسفیان مانند ابوطالب نخواهد بود. هرگز ارزش مهاجرین چون اسیران آزاد شده نیست، و حلال زاده همانند حرام زاده نیست، و آن را که بر حق است، با آنکه بر باطل است، نمی توان مقایسه کرد. مؤمن چون مفسد نخواهد بود؛ و چه زشت است آن ها که پدران خود را در ورود به آتش، پیروی می کنند. از همه این ها که بگذریم، فضیلت نبوت در اختیار ماست که با آن عزیزان را ذلیل، و خوارشدگان را بزرگ کردیم... .

در نامه ی دیگری، پس از جنگ جمل، در پاسخ نامه ی معاویه چنین نوشت:

«... أ لا تَرَی غَیْرَ مُخْبِرٍ لَکَ وَ لَکِنْ بِنِعْمَهِ اللهِ اُحَدِّثُ أَنَّ قَوْماً اسْتُشْهِدُوا فی سَبِیلِ اللهِ تَعَالَی مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ وَ لِکُلٍّ فَضْلٌ حَتَّی إِذَا اسْتُشْهِدَ شَهِیدُنَا قِیلَ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ خَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وسلم بِسَبْعِینَ تَکْبِیرَهً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَیْهِ أَوَ لَا تَرَی أَنَّ قَوْماً قُطِّعَتْ أَیْدِیهِمْ فی سَبِیلِ اللهِ وَ لِکُلٍّ فَضْلٌ حَتَّی إِذَا فُعِلَ بِوَاحِدِنَا مَا فُعِلَ بِوَاحِدِهِمْ قِیلَ الطَّیَّارُ فی الْجَنَّهِ وَ ذُو الْجَنَاحَیْنِ وَ لَوْ لَا مَا نَهَی اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَزْکِیَهِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَکَرَ ذَاکِرٌ فَضَائِلَ جَمَّهً تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِینَ وَ لَا تَمُجُّهَا آذَانُ السَّامِعِینَ فَدَعْ عَنْکَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِیَّهُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا لَمْ یَمْنَعْنَا قَدِیمُ عِزِّنَا وَ لَا عَادِیُّ طَوْلِنَا عَلَی قَوْمِکَ أَنْ خَلَطْنَاکُمْ بِأَنْفُسِنَا

۱- نهج البلاغه، نامه ۱۷.

فَنَكَحْنَا وَ أَنْكَحْنَا فِعْلَ الْأَكْفَاءِ وَ لَسْتُمْ هُنَاكَ وَ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَمِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنْكُمُ الْمُكَذِّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ مِنْكُمْ صِبْيَهُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَمِنْكُمْ حَمَّالَهُ الْحَطَبِ فِى كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَ عَلَيْكُمْ».((۱))

آیا نمی بینی جمعی از مهاجر و انصار در راه خدا به شهادت رسیدند؟ و هر کدام دارای فضیلتی بودند، اما وقتی که شهید ما- حمزه - شربت شهادت نوشید، او را سیّدالشّهدا خواندند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در نماز، بر پیکر او، به جای پنج تکبیر، هفتاد تکبیر گفت؟! آیا نمی بینی گروهی که دست شان در جهاد قطع شد، و هر کدام فضیلتی داشتند، امّا چون بر یکی از ما ضربتی وارد شد و دستش قطع شد، طیّارش خواندند؛ که با دو بال در آسمان بهشت پرواز کند! و اگر خدا نهی نمی فرمود که مرد خود را بستاید، فضایل فراوانی را بر می شمردم که دل های آگاه مؤمنان آن را شناخته و گوش های شنوندگان با آن آشناست.

معاویه! دست از این ادّعا بردار که تیرت به خطا رفته است، همانا مادست پرورده و ساخته ی پروردگار خویشیم و مردم تربیت شدگان و پرورده های مایند. این که با شما طرح خویشاوندی ریختیم، ما از طایفه شما همسر گرفتیم و شما از طایفه ما همسر انتخاب کردید و برابر با شما رفتار کردیم، عزت گذشته و فضیلت پیشین را از ما باز نمی دارد.

شما چگونه با ما برابرید در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از ماست و

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۸.

دروغگوی رسوا - ابوجهل - از شما، حمزه شیر خدا از ماست، اسد الاحلاف([۱]) - بوسفیان - از شما دو سید جوانان اهل بهشت از ما کودکان([۲]) در آتش افکنده شده از شما بهترین زنان جهان از ما، زن هیزم کش([۳]) دوزخیان از شما. از ما این همه فضیلت ها، و از شما آن همه رسوایی هاست.

آری! معاویه که میراث دار فضایح اجدادی خود در برابر فضایل بی شمار بنی هاشم بود، به شدّت از این عقده ها احساس حقارت می کرد. او، هم از این جهت و هم از جهت آلودگی نَسَبی که داشت و خود نیز به آن آگاه بود، در مقابل شخصیت ممتاز امیرمؤمنان علیه السلام ، احساس بی شخصیتی و بی هویتی می کرد؛ او برای

سرپوش گذاشتن بر این کمبودها و عقده ها، تمام توان خود را صرف رسیدن به قدرت و غلبه سیاسی بر امیر مؤمنان می کرد و در این راه از هیچ چیز فروگذار نمی کرد و حاضر بود همه چیز را زیر پا گذارد.

عقده گشایی های او را در سخنانی که پس از صلح با امام حسن علیه السلام ، به زبان آورد، به خوبی در می یابیم.

او به هیچ یک از تعهداتی که با امام حسن علیه السلام داشت، پایبند نماند؛ نه تنها به

۱- ابوسفیان چون قبایل گوناگون را سوگند داد تا با پیامبر بجنگند، او را به مسخره شیر سوگندها نامیدند.
۲- وقتی عقبه از سران شرک در بدر اسیر شد، وقت مرگ گفت: سرپرست فرزندان من چه کسی باشد؟ حضرت فرمود: آتش جهنم. از آنجا به صبیّة النّار معروف شد.
۳- امّ جمیل همسر ابولهب، خواهر ابوسفیان، عمّه معاویه. پاورقی نامه ۲۸.

کتاب خدا و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عمل نکرد بلکه یزید را به ولایت عهدی خود برگزید و امنیت را از تمام شیعیان گرفت.

به گفته حصین بن منذر، معاویه به هیچ یک از شروط خود با امام علیه السلام عمل نکرد؛ او حجربن عدی و اصحاب او را کشت؛ پسرش یزید را به جانشینی خود برگزید و کار را به شورا واگذار نکرد و امام حسن علیه السلام را مسموم نمود.((۱))

معاویه وقتی به کوفه آمد، گفت: من با شما برای خواندن نماز و گرفتن روزه و انجام حج و پرداخت زکات جنگ نکردم، بلکه جنگیدم تا امیری شما را به دست آورم(!) و خدا این را به من عطا کرد و حال آنکه شمااز آن کراهت داشتید.((۲))

در نقل دیگر، گفت: من این شروط را برای خاموش کردن آتش فتنه و مدارا با مردم پذیرفتم امّا اکنون همه آن ها را زیر پا می گذارم!((۳))

۲- حیله گری و نیرنگ

از ویژگی های بارز معاویه، حیله و نیرنگ بی حد و حصر او بود که او را شهره تاریخ کرده است. در واقع تمام موفقیّت ها و پیروزی های ظاهری معاویه، مدیون این خصیصه ی ضد انسانی و شیوه ناجوانمردانهٔ او بود.

افراد زیادی این دغل بازی های معاویه را به حساب زرنگی او می گذارند! در

۱- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج۳ ص۴۷.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱۶،ص۴۶.

۳- همان.

حالی که فرق است میان کیاست و زرنگی و نیرنگ و مکر! افراد ساده لوحی که موفقیت ظاهری معاویه را می دیدند، امام علی علیه السلام را متهم به

ناآگاهی از اصول سیاست می کردند و می گفتند؛ معاویه از علی علیه السلام سیاستمدارتر است! امام علیه السلام در انتقاد از گروه بی اطلاع از اصول سیاست اسلام فرمود:

«وَاللهِ مَا مُعَاوِیَهُ بِأَدْهَی مِنِّی وَلَکِنَّهُ یَغْدِرُ وَ یَفْجُرُ وَ لَوْ لا کَرَاهِیَهُ الْغَدْرِ لَکُنْتُ مِنْ أَدْهَی النَّاسِ وَ لَکِنْ کُلُّ غُدَرَهٍ فُجَرَهٌ وَ کُلُّ فُجَرَهٍ کُفَرَهٌ وَ لِکُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ یُعْرَفُ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ اللهِ مَا اُسْتَغْفَلُ بِالْمَکِیدَهِ وَ لا اُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِیدَهِ...».((۱))

به خدا سوگند! معاویه از من سیاستمدارتر نیست؛ چون او نیرنگ می زند و گناه می کند و اگر به دلیل کراهت حیله گری نبود، من سیاستمدارترین مردم بودم. اما هر نیرنگی نوعی گناه است و هر گناهی یک نوع کفر، و در روز رستاخیز هر حیله گری پرچم خاصی دارد که با آن شناخته می شود.

به خدا سوگند! من با فریبکاری غافلگیر نمی شوم و با سخت گیری ناتوان نخواهم شد.

۳- دنیامداری

از دیگر صفات برجسته معاویه، دنیاپرستی و تعلق خاطر او به مظاهر دنیایی بود. چیزی که امیرمؤمنان علیه السلام ، در جای جای گوناگون، معاویه را از آن برحذر

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

داشته است. به برخی از این هشدارها توجه کنید:

امام علیه السلام پیش از آغاز جنگ، در نامه ا ی به معاویه می نویسد:

«وَکَیْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَکَشَّفَتْ عَنْکَ جَلَابِیبُ مَا أَنْتَ فِیهِ مِنْ دُنْیَا قَدْ تَبَهَّجَتْ بِزِینَتِهَا وَ خَدَعَتْ بِلَذَّتِهَا دَعَتْکَ فَأَجَبْتَهَا وَ قَادَتْکَ فَاتَّبَعْتَهَا وَأَمَرَتْکَ فَأَطَعْتَهَا وَ إِنَّهُ یُوشِکُ أَنْ یَقِفَکَ وَاقِفٌ عَلَی مَا لا یُنْجِیکَ مِنْهُ مِجَنٌّ...».((۱))

چه خواهی کرد، آن گـاه که جـامه هـای رنگین تو کنار رود؛ جامه هایی که به زیبایی های دنیا زینت شـده است؟ دنیا تو را با خوشـی های خود فریب داده، و به سوی خود خوانده و تو به دعوت او پاسخ دادی فرمانت داد و اطاعت کردی. همانا، تو را به زودی وارد میدان خطرناکی می کند که هیچ سپر نگهدارنده ا ی نجاتت نمی دهد... .

در نامه ی دیگری نوشت:

«...فَنَفْسَکَ نَفْسَکَ فَقَدْ بَیَّنَ اللهُ لَکَ سَبِیلَکَ وَ حَیْثُ تَنَاهَتْ بِکَ اُمُورُکَ فَقَدْ أَجْرَیْتَ إِلَی غَایَهِ خُسْرٍ وَ مَحَلَّهِ کُفْرٍ فَإِنَّ نَفْسَکَ قَدْ أَوْلَجَتْکَ شَرّاً وَأَقْحَمَتْکَ غَیّاً وَ أَوْرَدَتْکَ الْمَهَالِکَ وَ أَوْعَرَتْ عَلَیْکَ الْمَسَالِکَ».((۲))

معاویه، اینک به خودآی و به خود بپرداز! زیرا خداوند راه و سر انجام تو را روشن کرده است امّا همچنان به سوی زیان کاری و جایگـاه کفرورزی حرکت می کنی، خواسته های دل،تو را به بـدی کشانـده و در پرتگاه گمراهی قرار داده است و تو را به هلاکت انداخته و راه های نجات را به روی تو بسته است.

۱- همان، نامه ۱۰.

۲- نهج البلاغه، نامه ۳۰.

در نامه ی دیگری، به او در مورد دنیا پرستی این گونه هشدار می دهد:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا مَشْغَلَةٌ عَنْ غَيْرِهَا وَ لَمْ يُصِبْ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَيْئاً إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ حِرْصاً عَلَيْهَا وَ لَهَجاً بِهَا وَ لَنْ يَسْتَغْنِيَ صَاحِبُهَا بِمَا نَالَ فِيهَا عَمَّا لَمْ يَبْلُغْهُ مِنْهَا وَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ فِرَاقُ مَا جَمَعَ وَ نَقْضُ مَا أَبْرَمَ وَ لَوِ اعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى حَفِظْتَ مَا بَقِيَ وَ السَّلَامُ».((۱))

پس از یاد خدا و درود! همانا دنیا انسان را به خود سرگرم و از دیگر چیزها باز می دارد. دنیاپرستان چیزی از دنیا به دست نمی آورند، جز آنکه دری از حرص به رویشان گشوده و آتش عشق آنان به دنیا شعله ورتر می شود؛

کسی که به دنیای حرام برسد از آنچه به دست آورده راضی و بی نیاز نمی شود، و در اندیشه آن چیزی است که به دست نیاورده است. اما سرانجام آن جدایی از فراهم آورده ها، و به هم ریختن بافته شده است. اگر از آنچه گذشته، عبرت بگیری، آنچه را که باقی مانده، می توانی حفظ کنی.

امام علیه السلام در نامه ی دیگری در سال ۳۷، پیش از جنگ صفین به معاویه یادآور می شود که دنیا، سرای آزمایش است و در آن همه در معرض امتحان الهی قرار می گیرند تا برای جهان ابدیت توشه برگیرند:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا وَ ابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلِقْنَا وَ لا بِالسَّعْيِ فِيهَا أُمِرْنَا وَإِنَّمَا وُضِعْنَا فِيهَا لِنُبْتَلَى بِهَا وَ قَدِ ابْتَلَانِي اللهُ بِكَ وَ ابْتَلَاكَ بِي فَجَعَلَ أحَدَنَا

۱- نهج البلاغه، نامه ۴۹.

حُجَّهً عَلَی الآخَرِ فَعَدَوْتَ عَلَی الدُّنْیَا بِتَأْوِیلِ الْقُرْآنِ فَطَلَبْتَنِی بِمَا لَمْ تَجْنِ یَدِی وَ لا لِسَانِی».((۱))

پس از یاد و درود خدا! همانا خداوند دنیا را برای آخرت قرار داد و مردم را در دنیا به آزمایش گذاشت، تا روشن شود کدام یک نیکوکارترند. ما را برای دنیا نیافریده اند، و تنها مأمور تلاش برای دنیا نشده ایم. به دنیا آمدیم تا در آن آزمایش شویم و همانا خداوند مرا با تو، و تو را با من آزموده است و یکی از ما را بر دیگری حجت قرار داد، تو با تفسیر دروغین قرآن به دنیاروی آوردی، و مرا متهم به چیزی می کنی - قتل عثمان - که دست و زبانم هرگز به آن آلوده نشده است.

۴- بردگی شیطان

شاید برجسته ترین ویژگی معاویه، روحیه ی شیطانی او بود که نه تنها خود او را به گرداب هلاکت و نابودی انداخت بلکه دیگران را نیز به وادی گمراهی و تباهی کشاند. امیر مؤمنان علیه السلام در سخنانی خطاب به معاویه از این که او عنانش را به دست شیطان سپرده و به دنبال او راه می رود، به او هشدار می دهد و او را به شیطان تشبیه می کند که از هر سو برای گمراهی انسان می آید و در جایی دیگر، او را متهم می کند که مردم را گمراه کرده است.

به سخنان امام علیه السلام ، توجه کنید:

«فَاتَّقِ اللهَ فی نَفْسِکَ وَ نَازِعِ الشَّیْطَانَ قِیَادَکَ وَ اصْرِفْ إِلَی الآخِرَهِ

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۵.

وَجْهَکَ فَهِیَ طَرِیقُنَا وَ طَرِیقُکَ وَ احْذَرْ أَنْ یُصِیبَکَ اللَّهُ مِنْهُ بِعَاجِلِ قَارِعَهٍ تَمَسُّ الأَصْلَ وَ تَقْطَعُ الدَّابِرَ».((۱))

معاویه! از خدا بترس و با شیطانی که مهار تو را می کشد، مبارزه کن و به سوی آخرتی که راه من و تو است، بازگرد و بترس از خدا، که به زودی با بلای کوبنده، ریشه ات را برکَند و نسل تو را براندازد....

در جایی دیگر می فرماید:

«وَ اعْلَمْ أنَّ الشَّیْطَانَ قَدْ ثَبَّطَکَ عَنْ أنْ تُرَاجِعَ أحْسَنَ اُمُورِکَ وَ تَأْذَنَ لِمَقَالِ نَصِیحَتِکَ وَالسَّلَامُ لأَهْلِهِ».((۲))

معاویه! بدان که شیطان تو را نمی گذارد تا به نیکوترین کار خود((۳)) بپردازی و اندرزی که به سود تو است، بشنوی. درود بر آنان که سزاوار درودند.

در نامه ی دیگری به زیاد بن ابیه می نویسد:

«وَ قَدْ عَرَفْتُ أنَّ مُعَاوِیَهَ کَتَبَ إِلَیْکَ یَسْتَزِلُّ لُبَّکَ وَ یَسْتَفِلُّ غَرْبَکَ فَاحْذَرْهُ فَإِنَّمَا هُوَ الشَّیْطَانُ یَأْتِی الْمَرْءَ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ یَمِینِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ لِیَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَ یَسْتَلِبَ غِرَّتَهُ».((۴))

اطلاع یافتم که معاویه برای تو نامه هایی نوشته تا عقل تو را بلغزاند و اراده ی تو را سست کند. از او بترس که شیطان است، از پیش رو

ص: ۷۵

۱- همان.

۲- نهج البلاغه، نامه ۷۳.

۳- نیکوترین کار، همان اطاعت از اهل بیت و امام زمان، امیرمؤمنان علیه السلام است.

۴- نهج البلاغه، نامه ۴۴.

و پشت سر، راست و چپ به سوی انسان می آید تا در حال فراموشی، او را تسلیم خود ساز و شعور و درکش را برباید... .

امام علیه السلام در نامه ی دیگری می‌نویسد:

«وَ أَرْدَیْتَ جِیلًا مِنَ النَّاسِ کَثِیراً خَدَعْتَهُمْ بِغَیِّکَ وَ أَلْقَیْتَهُمْ فِی مَوْجِ بَحْرِکَ تَغْشَاهُمُ الظُّلُمَاتُ وَ تَتَلَاطَمُ بِهِمُ الشُّبُهَاتُ فَجَازُوا عَنْ وِجْهَتِهِمْ وَنَکَصُوا عَلَی أَعْقَابِهِمْ وَ تَوَلَّوْا عَلَی أَدْبَارِهِمْ وَ عَوَّلُوا عَلَی أَحْسَابِهِمْ إِلَّا مَنْ فَاءَ مِنْ أَهْلِ الْبَصَائِرِ فَإِنَّهُمْ فَارَقُوکَ بَعْدَ مَعْرِفَتِکَ وَ هَرَبُوا إِلَی اللهِ مِنْ مُوَازَرَتِکَ إِذْ حَمَلْتَهُمْ عَلَی الصَّعْبِ وَ عَدَلْتَ بِهِمْ عَنِ الْقَصْدِ فَاتَّقِ اللهَ یَا مُعَاوِیَهُ فی نَفْسِکَ وَ جَاذِبِ الشَّیْطَانَ قِیَادَکَ فَإِنَّ الدُّنْیَا

مُنْقَطِعَهٌ عَنْکَ وَالآخِرَهَ قَرِیبَهٌ مِنْکَ وَ السَّلَامُ».((۱))

ای معاویه! گروه زیادی از مردم را به هلاکت کشاندی و با گمراهی خود، فریب شان دادی؛ در موج سرکش دریای جهالت خود غرق شان کردی؛ به گونه ای که تاریکی ها آنان را فراگرفت و در امواج انواع شبهات، غوطه ور گردیدند که از راه حق به بیراهه افتادند و به دوران جاهلیت گذشتگان شان روی آوردند و به ویژ گیهای جاهلی خاندانشان افتخار کردند جز اندکی از آگاهان که مسیر خود را تغییر دادند و پس از آن که تو را شناختند، از تو جدا شدند و از یاری تو دست کشیده به سوی خدا بازگشتند؛ زیرا تو آنان را به کار دشواری واداشتی و از راه راست منحرف شان کردی.

ای معاویه! در کارهای خود از خدا بترس و اختیارت را از کف شیطان درآور که دنیا از تو بریده و آخرت به تو نزدیک شده است.

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۲.

در نامه ی دیگری می نویسد:

«...فَاحْذَرْ یَوْماً یَغْتَبِطُ فِیهِ مَنْ أحْمَدَ عَاقِبَهَ عَمَلِهِ وَ یَنْدَمُ مَنْ أَمْکَنَ الشَّیْطَانَ مِنْ قِیَادِهِ فَلَمْ یُجَاذِبْهُ...».((۱))

... معاویه! از روزی بترس که صاحبان کارهای پسندیده خوشحالند و تأسف می خورند که چرا عمل شان اندك است؛ آن روز کسانی که مهار خود را به دست شیطان دادند، سخت پشیمان هستند... .

عنوان خال المؤمنین

اشاره

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بر اساس مصالح جامعه اسلامی، همسران زیادی اختیار کرده بودند که تعداد آنان را تا ۱۷ نفر نوشته اند.

«یعقوبی» می نویسد:

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۲۱ و به قولی ۲۳ زن گرفت که با بعضی از آنان همبستر شد و بعضی را طلاق داد و با بعضی همبستر نشد.

سپس او اسم هر کدام را به تفصیل ذکر می کند.((۲))

«ابن بابویه» به سند معتبر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۱۵ زن داشت که با ۱۳ تن از آن ها نزدیکی کرد و زمانی که از دنیا رفت، ۹ زن در حباله نکاح آن حضرت بودند.((۳))

۱- همان، نامه۴۸.

۲- یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه ابراهیم آیتی، چاپ هشتم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ش، ج۲، ص ۴۵۲ به بعد.

۳- مجلسی، علامه محمد باقر، حیاهٔ القلوب، چاپ چهارم، قم، سرور، ۱۳۸۲ش، ص ۱۵۲۱.

شیخ طوسی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با ۱۸ زن ازدواج کرد.((۱))

البته این حق تنها اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دارد و شرع مقدس چنین اجازه ای را به دیگران نداده است.

از طرفی، در میان همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از خدیجه کبرا÷ - که جایگاه ویژه ای دراسلام و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داشت - عایشه، مشهورترین و معروفترین آنهاست اما با این حال این معاویه است که در تاریخ اسلام، عنوان «خال المؤمنین» را یدک می‌کشد و این عنوان، فقط درباره او مطرح می شود، نه محمد بن ابی بکر!!

نقد و بررسی

به راستی چرا برخی تنها به معاویه مدال «خال المؤمنین» را اهدا کرده و هاله ای از قداست به دور او ترسیم کرده اند؟! آیا ام حبیبه، از عایشه و حفصه مشهورتر است؟ یا معاویه، از محمد بن ابی بکر و عبدالله بن عمر، مقام معنوی بالاتری دارد؟!

بدون تردید، جواب هر دو سؤال منفی خواهد بود؛ زیرا گفتیم که عایشه، از شهرت بیشتری برخوردار است و محمد بن ابی بکر و عبدالله بن عمر، از نظر شایستگی های اخلاقی، به مراتب برتر و بالاتر از معاویه هستند.

از همه اینها که بگذریم، اصولاً زمانی به برادر مادر، دایی می گویند که

۱- شیخ طوسی، المبسوط، ص ۲۷۰.

رابطه ی مادری از راه نسب باشد، نه از راه تحریم نکاح و تعظیم حقوق.

بنابراین معاویه در صورتی خال المؤمنین است که ام حبیبه از طریق نسب مادر مؤمنان باشد نه به دلیل تحریم نکاح و تعظیم حقوق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم .

بنابراین، هیچ کدام از برادران زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، دایی حقیقی مؤمنان نیستند و خداوند تنها برای تحریم نکاح، آن ها را مادران مؤمنان خطاب کرده است. البته این تحریم اختصاص به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ندارد بلکه شامل همسران پدر نیز می شود؛ یعنی اگر زنی، با پدر ازدواج کرده، پسر حق ازدواج با او را ندارد و مادران مرضعه نیز همین گونه اند؛ طفلی که از آنها شیر خورده، حق ازدواج با آنها را ندارد، نه اینکه آن ها مادران حقیقی به حساب آیند.

نظر دانشمندان مسلمان

اشاره

برای توضیح بیشتر، به نظر چهار تن از اندیشمندان اشاره می کنیم:

۱- ابوجعفر اسکافی معتزلی، متوفی ۲۲۰ ه- ق:

... با اینکه عایشه، نزد اهل سنت، مشهورترین زن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و از ام حبیبه، دختر ابوسفیان، بهتر و از همه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مشهورتر است، با این حال اگر کسی از معاویه پیش آنها بدگویی کند، مورد خشم، انکار و لعنت آنها قرار می گیرد، به این علت که معاویه دایی مؤمنان است!!

اما وقتی از محمد بن ابی بکر بدگویی کنند، راضی هستند و نه تنها سکوت می کنند بلکه با گوینده آن همراهی می کنند!! با اینکه دایی بودن محمد واضح و آشکار است... از علی علیه السلام چرکین است، چون

علی علیه السلام با معاویه جنگیده است، قلب های آن ها، مملو از کینه است و از شهادت محمد بن ابی بکر و عمار یاسر خرسندند در حالی

که محمد، خال المؤمنین است و از معاویه و پدرش از پدر معاویه، برتر است. پس در آنچه گفتیم، خوب اندیشه کن، تا بدانی که علت دشمنی آن ها با علی علیه السلام ، جهالت و نیرنگ آن ها بود. پس چه چیز باعث شده است که آن ها، قتل محمد را بد نمی دانند و دایی بودن او را به خاطر نمی آورند.((۱))

همانگونه که این محقق منصف جریان را دریافته است، باید انگیزه این فضیلت تراشی برای معاویه را سیاسی دانست.

۲- محمد بن عقیل علوی حضرمی:

وی در کتاب النصایح می نویسد:

گروهی از نادانان، دهان خود را باز می کنند و هر چه بخواهند می گویند و از گفتار ناروای خود، هیچ ابا و امتناعی ندارند. این مردم نادان خیال می کنند، معاویه از این جهت که برادر «ام حبیبه» است، دارای شرف وافتخار است و باید مؤمنان او را به عنوان «دایی» احترام کنند.

اینها فکر نکرده اند که هیچ کدام از برادران زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، دایی حقیقی مؤمنان نیستند، و خداوند، برای تحریم نکاح آنان، آن ها را مادر مؤمنان خطاب کرده و شایسته تعظیم دانسته است نه اینکه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، از تمام جهات، مادر مؤمنان باشند. مادر حقیقی آنهایی هستند که مؤمنان را به دنیا آورده اند.

۱- اسکافی، ابوجعفر، المعیار و الموازنْة، چاپ اول، بیروت: فواد بعینو، ۱۴۰۲ ه- ق، ص ۲۱.

همان گونه که نکاح زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، تحریم شده اند، زنان مرضعه هم از نظر قرابت با کودکی که از شیر آنها خورده، فقط برای نکاح، حرام شده اند نه اینکه از همه جهات، مادر آنها باشند و حق توارث داشته باشند و فرزندان باید از آنها اطاعت کنند و نفقه آنها را بپردازند. اگر معاویه واقعاً خال المؤمنین باشد، باید «حیّ بن أخطب یهودی» را هم، جد المؤمنین دانست؟!

آن مؤمنی که معاویه دایی او باشد،باید حیّ بن أخطب هم جدّ او شمرده شود. در این صورت، دختران ابوسفیان، بلکه دختران ابی بکر و عمر هم، با بچه های خواهران شان ازدواج کرده اند!! به خدا سوگند! این افراد، با کتاب خدا و احکام قرآن بازی می کنند. اگر مردی بگوید: «إن کان معاویه خالی و حیّ جدّی، فزوجتی طالقه» آیا فقیه، حکم به مفارقت بین زوجین می کند، من هرگز خیال نمی کنم، قاضی جرأت به صدور این حکم بکند.((۱))

اگر معاویه را دایی مؤمنان بدانیم، باید حیّ بن احطب را پدر بزرگ آنان بدانیم!! در حالی که این فرض، از ریشه باطل است.

۳- سید مرتضی معتقد است:

زمانی به برادر مادر، دایی می گویند که رابطه مادری از راه نسب باشد،نه از تشبیه و استعاره. از این رو، پدران و مادران همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز، جد و جده مسلمانان نامیده نمی شوند. [وگرنه حیّ بن اخطب یهودی به دلیل اینکه پدر صفیه است، باید «جدّ

۱- علوی حضرمی، محمد بن عقیل، النصایح الکافیهْ، ترجمه عزیزالله عطاردی، تهران، آرمان، ۱۳۷۳، ص ۲۸۵.

المؤمنین» خوانده شود.]((۱)) چرا فقط معاویه از میان برادران آنان، خال المؤمنین نامیده شد؟ در حالی که محمد بن ابی بکر، برادر عایشه و عبدالله بن عمر، برادر «حفصه» بود.((۲))

۴- جاحظ می نویسد:

معاویه در صورتی خال المؤمنین است که ام حبیبه از طریق نسب، مادر مؤمنان باشد؛ نه از راه تحریم نکاح و تعظیم حقوق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم . بنابراین اگر گفته آنان، قیاس مقبول و تأویل معقول باشد، پس ابوبکر و عمر و ابوسفیان، اجداد مسلمانان خواهند بود و سالم بن عبدالله((۳)) پسر دایی آن ها به شمار می آید. در حالی که این حرف، منتفی و استدلال به آن دور از عقل است و گوینده آن یا فاقد عقل است یا بیهوده گویی می کند، هرچند معاویه، به خاطر ترس شدید و احتیاج شدید به این عنوان دل بسته بود. در حالی که اگر معاویه، دایی زنان مسلمان باشد، ازدواج هیچ یک از آن ها با معاویه جایز نخواهد بود و این رأی ساقط و مذهب فاضح است.((۴))

۱- صفیه، دختر حیّ بن اخطب، نسبش به هارون برادر موسی بر می گردد. پیش از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همسر «کنانهْ بن ربیع» بود که در جنگ خیبر به قتل رسید و صفیه اسیر شد. پیامبر او را برای خود برگزید و آزادی او را مهرش قرار داد و با او ازدواج نمود. وقتی عایشه و حفصه بر او مباهات می کردند که ما از خویشان پیامبر هستیم و تو یهودی زاده هستی، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: چرا به آنان نگفتی که پدرم هارون، عمویم موسی و همسرم محمد صلی الله علیه و آله وسلم است. (شیخ عباس قمی، وقایع الایام، ص ۳۴).

۲- طقوش، محمد بن سهیل، دولت امویان، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴، ص ۱۱.

۳- سالم بن عبدالله بن عمر، از فقیهان و بزرگان زمان خود به شمار می آمد. وی در سال ۱۰۶ه- در مدینه درگذشت و هشام بن عبدالملك بر بدن او نماز خواند. (ابن قتیبه، المعارف، ص۱۸۶).

۴- جاحظ، الرسالهْ السیاسیهْ، چاپ اول، بیروت، دار المکتبهْ الهلال، ص ۳۴۵.

این بود نظر و دیدگاه عالمان و اندیشمندان مشهور اسلامی، درباره نسبت خال المؤمنین برای معاویه، که طرفداران او سعی دارند از این راه برای او مقامی جستجو کنند و جایگاهی احراز نمایند!!

اما دیدیم که احراز این عنوان (خال المؤمنین)، برای معاویه، نادرست و فاقد پشتوانه عقلی است و گویندگان آن اهداف سیاسی خاصی داشتند تا عملکرد منفی معاویه را تحت الشعاع این عنوان قرار دهند و با این ترفند تبلیغاتی، برای او شخصیت ممتازی ترسیم کنند، غافل از اینکه با دادن این مقام به معاویه، زمینهٔ رسوایی خود را فراهم می کنند.

کتابت وحی

اشاره

کسانی که در صدد اثبات فضائل معاویه هستند، سعی دارند دو عنوان برای او مطرح کنند تا به زعم خود، او را در شمار چهر ه های درخشان و قابل احترام اسلامی

درآورند:

یکی عنوان خال المؤمنین است که نادرستی آن را از دیدگاه اندیشمندان اسلامی ثابت کردیم.

مقام دیگری که طرفداران معاویه برای او تراشیده اند، «کاتب وحی» بودن اوست.

قبل از بحث و بررسی دربارهٔ درستی یا نادرستی این عنوان، باید تاریخ اسلام آوردن معاویه را بررسی کرد.

پیش از این، درباره اسلام آوردن معاویه بحث کردیم و گفتیم که او هیچ گاه اسلام نیاورد بلکه با اکراه تظاهر به اسلام می کرد.

ص: ۸۳

وقتی ابوسفیان در فتح مکه مسلمان شد، معاویه فرار کرد و حاضر نشد تسلیم شود. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خون او را مباح اعلام کرد و دستور داد تا هر کجا او را یافتند، بکشند تا اینکه با اضطرار، پنج ماه قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خود را به دامن عباس انداخت ودرخواست شفاعت کرد تا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از خون او درگذرد. عباس از پیامبر خواست تا معاویه را ببخشد و «جزء طلقاء» قرار دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز او را بخشید و فرمود: «انتم الطلقاء».((۱))

معاویه در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و با شفاعت عباس بن عبدالمطلب خشیده شد و با درخواست او اذن کتابت به معاویه داده شد. معاویه هر از گاهی، نامه ای برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می نوشت. وی درسه ماه آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز یکی دو نامه نوشت!

نقد و بررسی

او را «کاتب وحی» گفته اند. این عنوان نیز برگرفته از احادیث ساختگی است؛ زیرا معاویه هیچگاه کاتب وحی نبوده است، نه قرآن شنیده و نه نوشته بود؛ به همین دلیل

علمای تاریخ و حدیث، معاویه را کاتب وحی نمی دانند؛ زیرا در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم - که معاویه اسلام آورد - وی نامه های پادشاهان و رؤسای قبایل را می‌نوشت. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را کاتب صدقات نیز قرار داد و یکی دو مورد هم، به فرمان ایشان برای صدقات نامه نوشت.((۲))

۱- عماد زاده، حسین، امویان، ابوسفیان و معاویه، چاپ اول، تهران، مکتب القرآن، بی تا. ص۹۹-۹۸.

۲- همان.

نظر دانشمندان اسلامی

درباره کاتب وحی بودن معاویه، بیشتر دانشمندان اسلامی نظر منفی دارند اما عده ای از علمای اهل سنت - که بسیار جای تعجب و تأسف است - معاویه را از کاتبان خاص وحی قلمداد کرده اند؛ به گونه ای که او کاری جز کتابت وحی نداشته است!!

حلبی در سیره اش می نویسد:

معاویه و زید بن ثابت، پیوسته عهده دار امر کتابت در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند، چه در نوشتن وحی و چه در غیر آن، و اصولاً آن دو کاری جز کتابت وحی نداشتند!!((۱))

در این قسمت، به آرا و نظریه های عده ای از دانشمندان اسلامی می‌پردازیم:

علامه سید مرتضی عسکری(ع)

این محقق بزرگ معاصر می نویسد:

ابوسفیان از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درخواست کرده بود که او و فرزندانش را به کاری بگمارد تا تنفر مسلمانان نسبت به وی رفته رفته جای خود را به محبت بدهد و این افتخار، وضع اجتماعی آنها را- که به شدت منفی بود- بهبود بخشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که برای اصلاح از هر وسیله مشروعی استفاده می کرد، بر اساس اخلاق اسلامی تقاضای ابوسفیان را پذیرفت. بر این اساس معاویه گاه و بیگاه، افتخار نویسندگی آن حضرت را به دست

۱- حلبی شافعی، السیرهٔ الحلبیهٔ، ج۳، ص ۳۶۳.

می آورد. ابوسفیان نیز درپاره ای از اوقات، صدقات را جمع آوری می کرد.((۱))

قاضی نورالله شوشتری(ع)

صاحب کتاب «احقاق الحق» می نویسد:

معاویه کاتب وحی نبوده وبه جز سال دهم هجرت - که پنج ماه از عمر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باقی مانده بود - هیچگاه کاتب پیامبر نبوده است.

«حافظ ابرو»، نویسنده مشهور، می نویسد:

معاویه کاتب صدقات بوده است.((۲))

مداینی

وی می نویسد:

معاویه در سال دهم هجرت و از ترس کشته شدن اسلام آورد. وقتی پدرش اسلام آورد، معاویه در یمن بود و علیه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تبلیغ می کرد. وی در پایان دوران وحی مسلمان شد، زید بن ثابت، کاتب وحی بود و معاویه نامه های میان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اعراب را می نوشت. از این رو مسلم است که معاویه، هرگز کاتب وحی نبوده و از قرآن خبری نداشته است. اسلام آوردن او برای حفظ جان خود و به طمع مقام سلطنت بوده و در شش ماههٔ آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، برای رسیدن به مقام سلطنت اسلام آورده است.((۳))

۱- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۶۰، پاورقی.

۲- عمادزاده، حسین، امویان، ابوسفیان و معاویه، ص ۹۹-۹۸.

۳- همان، ص ۱۰۰.

نویسنده کتاب پر ارج «مکاتیب الرسول»، می نویسد:

با اینکه معاویه، در چند ماه آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، عهده دار کتابت بود، درباره ی او زیاده روی کردند و منزلت او را بالا بردند تا آن جا که او را کاتب وحی قلمداد کردند و با این عنوان او را شایسته تعظیم دانستند و کتابت وحی را به او نسبت داده و نام دیگران را حذف کردند.

مرحوم علامه (ره) در «کشف الحق و نهج الصدق» می نویسد:

معاویه پیوسته در حال شرک به سر می‌برد. در تمام دوران بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، پیوسته وحی را تکذیب می‌کرد و شرع را به استهزاء می گرفت. وی در روز فتح مکه نیز در یمن بود و بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم طعن می زد.

تمام آن چه که معاویه – در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم – انجام داد این بود که بعضی از نامه های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در چند ماه آخر نوشت اما وقتی به قدرت رسید، قلم های مزدور اموی او را بالا بردند تا جایی که او را از کاتبان وحی و غیر وحی معرفی کردند و نام غیر او را حذف کردند؛ به گونه ای که حتی «ابن اثیر» امیر مؤمنان علیه السلام را از کاتبان عهدنامه ها و صلح نامه ها دانسته و کتابت وحی را از آن حضرت سلب کرده است!! با اینکه خودش می دانسته، امیر مؤمنان علیه السلام مدت ۱۰ سال در مکه عهده دار امر کتابت وحی بوده و در این زمان کسانی مانند همانندابی بن کعب، محمد بن مسلم، زید بن ثابت – که در وقت آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه خردسال بود– معاویه، عمرو عاص، مغیره، عبدالله بن ارقم، ثابت بن قیس در شرک به سر می بردند یا در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نبودند.

حضرت امام علی علیه السلام همیشه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود. آن حضرت به

فرمان پیامبر، عهده دار کتابت وحی، علوم رسالت و ذخایر نبوت بود. به گفته «ابن عبد ربه» در «العقد الفرید» (ج۳، ص ۵) امیر مؤمنان علیه السلام به دلیل شرافت و نسبت با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، کتابت وحی را عهده دار بود و بعد از کتابت، به خلافت برگزیده شد. علی علیه السلام و عثمان بن عفان، هر دو کاتب وحی بودند، اگر این دو نفر نبودند، ابی بن کعب و زید بن ثابت می نوشتند و اگر آن دو نیز نبودند، دیگران می نوشتند. پس به تصریح ابن عبد ربه، کاتب وحی دو نفر بودند: علی علیه السلام و عثمان. اگر این دو نبودند، ابی بن کعب.((۱))

محمود ابوریه

نویسنده برجسته عرب، در کتاب ارزشمند، «ابوهریره» پس از طرح این سؤال که آیا معاویه از کاتبان وحی بود، می نویسد:

در این بخش به بیان وضع سیاسی و دنیایی که اموی ها در فضای جامعه به وجود آورده بودند، می پردازیم و به عنوان مثال، یک مورد را باز می کنیم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

آن نکته این است که آن ها می خواستند معاویه را بالا ببرند، به همین دلیل او را کاتب وحی معرفی کردند و در این راه افراط کردند و گفتند: معاویه، آیهٔ الکرسی را با قلم طلایی که جبریل از عرش برای او هدیه آورده بود، نوشت! این خبر بین مردم پیچید، با این که از ریشه دوروغ است و بداهت از پذیرش آن ابا دارد و عقل آن را نمی پذیرد؛ زیرا چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، به کسی همانند معاویه، که با

۱- احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج۱، ص ۲۹-۲۸، چاپ اول، قم، اتحاد، ۱۳۳۹.

اکراه اسلام آورد اجازه می‌دهد که قرآن را بنویسد؟! این خبر را عقل سلیم قبول نمی کند و هیچ روایت درستی که این ادعا را تأیید کند، وجود ندارد و مدعیان باید در صحت برهان خود حداقل یک آیه قرآن بیاورند که معاویه نوشته است! گرچه معاویه در امور دیگر، کاتب بود اما در امر وحی هرگز!((۱))

به گفته «حافظ ابرو»، معاویه کاتب صدقات بود.

«سنایی غزنوی» درباره معاویه، این گونه سروده است:

پسر هند اگرچه خال من است دوستی ویم به کاری نیست

ور نوشت اوخطی زبهر رسول به خطش نیز افتخاری نیست در مقامی که شیر مردانند از خط و خال او اعتباری نیست((۲))

چه نیکو سروده است این شاعر بلند آوازه و مسلمان، درباره نسبت کتابت وحی به معاویه و نیز عنوان خال المؤمنین برای او که به هیچ کدام آنها اعتبار و افتخاری نیست؛ زیرا از اساس نادرست و بی پایه است.

صاحب النصایح الکافیه

وی معتقد است:

از فضایلی که برای معاویه عنوان کرده اند، این است که او کاتب وحی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده است. «مسلم» در «صحیح» خود روایتی دارد که معاویه در خدمت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به کتابت اشتغال داشته و به اصطلاح منشی آن حضرت بوده است.

۱- ابو ریه، محمود، ابوهریره شیخ المضیره، چاپ دوم، بیروت، اعلمی، ص ۲۰۴.

۲- عماد زاده، حسین، امویان، ابوسفیان و معاویه، ص ۹۹-۹۸.

«مدائنی» می نویسد:

«زید بن ثابت»، کاتب وحی بود ومعاویه هم از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به این طرف و آن طرف نامه می نوشت و جواب سؤالها را می داد. البته این در جای خود فضیلتی است که قابل انکار نیست اما معاویه، هرگز کاتب وحی نبوده است و در این مورد، روایت صحیحی در دست نیست. افرادی که مدعی هستند معاویه کاتب وحی بوده، باید ثابت کنند و بگویند کدام آیه را معاویه نوشته است؟ دوستان او روایتی ساخته اند که جبریل یک قلم طلایی برای معاویه هدیه آورد و او هم با آن قلم مخصوص، آیهْ الکرسی را نوشت!! از این کذب صریح و افتراء بزرگ، به خدا پناه می بریم که به خدا و رسولش نسبت دورغ دهیم. به پروردگار سوگند! این ننگ است که آدمی به این گونه مفتریات و اکاذیب متوسل شود. آری! معاویه مدتی برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم کتابت نمود، پس از اندک زمانی او مرتکب حرام شد و نامه های ظالمانه نوشت، مردم را به سب و شتم و بغی و عناد امر نمود و مرتکب اعمال ناروایی شد.

پیش از معاویه، «عبدالله بن أخطل» کاتب آن حضرت بود. او می گفت: اگر محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، پیامبر است، من از کتابت برای او خودداری خواهم کرد و یا اینکه هرچه دلم خواست خواهم نوشت، سپس مرتد شد و به مکه رفت و بار دیگر مشرک شد. هنگام فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد گردن او را زدند و فضیلت کتابت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز برای او سودی نداشت. عاقبت او این چنین بود و در آخرت هم عذاب خواهد شد.

«ابن عدی»، پس از ذکر این قضیه می‌نویسد:

پیش از «عبدالله بن أخطل»، «عبدالله بن ابی سرح»، در مکه، برای

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نامه می نوشت و او هم پس از مدتی مرتد شد و می گفت: من محمد صلی الله علیه و آله وسلم را هر طور می خواستم، می چرخاندم! و خداوند درباره او فرمود: ظالم تر از آن که بر خدا افترا می بندد، کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در فتح مکه دستور دادند او را هر جادیدند، بکشند.((۱))

به راستی هواداران معاویه، برای فضیلت تراشی برای او از هیچ افترایی فروگذار نکردند و حاضر بودند برای اثبات مقصود خود، حتی به خداوند نیز تهمت بزنند!! آن ها به چه قیمتی می خواهند برای معاویه فضیلت کتابت وحی را اثبات کنند؟! در حالی که کاتب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودن، ارزش ذاتی ندارد و سبب نجات انسان از مهالك نمی شود. چنان که دیدیم کاتبان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، قبل از معاویه، به چه سرنوشتی گرفتار شدند و سر از شرك و ارتداد در آوردند! پس با این وصف، بر فرض اینکه به ادعای آن ها، معاویه کاتب وحی باشد، نمی توان حکم به نیك فرجامی او داد.

جاحظ

در پایان این بحث، دیدگاه «جاحظ»، ادیب نام آور اهل سنت و عالم بزرگ اسلامی را نقل می کنیم.

وی می نویسد:

ادعا کرده اند که معاویه، کاتب وحی است، شما می دانید که پیش از او، چه کسانی کاتب وحی بودند:

عبدالله بن ابی سرح - که اولین مرتد در اسلام شد - برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

۱- علوی حضرمی، محمد بن عقیل، النصایح الکافیه، قم، چاپ دار الثقافة، ص ۲۰۷.

نـامه می نوشت امـا در املای آن، با پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم مخالفت می کرد. عبـدالله بن ابی سـرح - که مادرش به عثمان شـیر داده بود و از این جهت، برادر رضاعی او به حساب می آمد - پیش از فتح مکه، اسـلام آورد و بعد از پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم ، به مـدینه مهاجرت کرد. او کتابت وحی را عهـده دار بود اما مرتد شد و به مکه نزد قریش بازگشت و به آنان گفت:

من پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم را هرگونه که می خواستم، می چرخاندم! او قرآن را به «عزیزٌ حکم» املاء می کرد، و من می گفتم: «علیمٌ حکیم؟ او می گفت: بله، همه اش درست است؟!

در روز فتح مکه، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دستور قتل او را داد، هرچند در زیر پرده کعبه باشد. عبدالله به عثمان پناه برد و عثمان او را مخفی کرد، پس از اینکه از اهل مکه ایمنی یافت، او را نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم آورد و درخواسـت امان نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پس از سکوت طولانی، درخواست عثمان را پذیرفت.

وقتی عثمـان بیرون رفت، پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم به اطرافیان خود گفت: من برای این سـکوت کردم تا یکی از شـما برخیزد و گردنش را بزند. یکی از انصار گفت: یا رسول الله! چرا اشاره نکردید؟ پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم فرمود: پیامبر خدا اشاره نمی کند.

پس از آن عبـدالله، اسـلام آورد و چیزی در مـذمت او نقل نشـده است. او در زمان عثمان، اسـتاندار مصـر شد و افریقیه را فتح کرد. او در قضـیه عثمـان، بی طرف مانـد و بـا امـام علی علیـه السـلام و معـاویه نیز بیعت نکرد. عبـدالله در سـال ۶۳ه.- ق.، در عسقلان درگذشت.((۱))بعد از او

۱- اسدالغابه، ج۳، ص ۱۵۳.

معاویه عهده دار امر کتابت شد و او اولین کسی است که در اسلام، با امام خود نیرنگ کرد و با سرکشی نقض پیمان نمود. کاتب عمر بن خطاب، زیاد بن ابیه بود. وی شرع جدیدی در اسلام پدید آورد و با ادعای خود سنت را شکست و در دوره حکومت او بر عراق، جبریه ظهور کرد. کاتب عثمان بن عفان، مروان بن حکم بود که در مُهر او خیانت کرد و مردم را علیه او شوراند.((۱))

این بود بررسی وضع کاتبان خلفا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از دیدگاه جاحظ، که چگونه هر کدام به سرنوشت نکبت بار و سیاهی گرفتار شدند.

در فصل دوم، به بررسی عملکرد معاویه، در دوران خلفا خواهیم پرداخت.

در پایان این بخش جنایات معاویه و خاندان او را از زبان شاعر می شنویم:

داستان پسر هند مگر نشنیدی که ازاو و سه کس او به پیامبر چه رسید؟

پدر او، لب ودندان پیامبر شکست مادر او، جگر عم پیامبر مکید

او به ناحق، حق داماد پیامبر گرفت پسر او، سر فرزند پیامبر برید برچنین قومی تولعنت نکنی شرمت باد لعن الله یزیداً و علی آل یزید((۲))

۱- جاحظ، الرسائل السیاسیهْ، ص۳۴۵و۶۰۶ به نقل از معاویهْ فی الکتاب والتاریخ والسنهْ، ص۱۹۰.
۲- کشف الهاویه، ص ۹، نقل از تاریخ حافظ ابرو، شعر منسوب به انوری.

فصل دوم:معاویه در دوران خلفا

اشاره

ص: ۹۵

مقدمه

دوران خلفا سرآغاز زندگی سیاسی معاویه به شمار می‌آید؛ زیرا پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و شکل گیری کودتای سقیفه و انحراف خلافت اسلامی از مسیر الهی و طبیعی خود، زمینه مناسبی برای افرادی همچون معاویه فراهم شد تا درصدد راهیابی به دستگاه حکومت اسلامی برآیند.

عناصر معاند و اسلام ستیزی که تا آخرین نفس در برابر دعوت الهی و پیام آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ایستادگی کردند و سرانجام، با اکراه، اسلام آوردند؛ آنان با دور افتادن حکومت اسلامی از سرچشمه زلال عصمت و امامت و تبدیل آن به مردابی که جایگاه رشد هرگونه میکروبی بود، فرصت مناسبی را برای دستیابی به خواسته های از دست رفته شان بدست آورند.

آری! خاندان اموی از زمان ابوبکر وارد حکومت شد و در دوران خلیفه دوم، پایه های حکومت دیکتاتوری خود را تحکیم نمودند و در زمان خلافت عثمان - که از تبار اموی بود - حکومتی مستقل تشکیل دادند و برای بازگرداندن مردم به دوران جاهلیت، از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

ص: ۹۷

دوران ابوبکر

اشاره

پس از وفات رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ، و به قدرت رسیدن ابوبکر، ابوسفیان سر به مخالفت برداشت. او نمی توانست تحمل کند که افرادی از پایین ترین قبایل قریش به حکومت برسند و بنی امیه و بنی هاشم، از قدرت محروم بمانند. از این رو نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و خواستار بیعت با امام علیه السلام شد.

ابوسفیان، وارد خانه امام علیه السلام شد و اشعاری به این مضمون و در مدح آن حضرت سرود:

فرزندان هاشم! سکوت را بشکنید تا مردم، مخصوصاً قبیله های تیم و عدی، در حقّ مسلّم شما چشم طمع ندوزند.

امر خلافت، مربوط به شما و به سوی شماست و برای آن، جز حضرت علی علیه السلام ، کسی شایستگی ندارد.

بنی هاشم لاتُطمِعُوا الناسَ فِیْکُم وَ لاسِیَّما تَیْم ابنِ مَرَّةَ اَوْ عَدِیِی

فَمَا الْامرُ إلا فِیْکُمْ وَ إلَیْکُم وَ لَیْسَ لَها إلا اَبُوحَسَنٍ عَلَیِّ(۱)

آن حضرت با آگاهی از نیّت پلید او، دست رد به سینه اش زد. وقتی ابوسفیان خواست با امام بیعت کند، امام علیه السلام مانع شد.

امام علیه السلام فرمود: «تو در پیکاری هستی که ما نیستیم». امام علیه السلام از نیت ناپاک ابوسفیان به خوبی آگاه بود و می دانست که هدف او، جزایجاد اختلاف در میان

ص: ۹۸

۱- الدرجات الرفیعهْ، ص ۸۷، به نقل از فروغ ولایت، ص ۱۵۲.

مسلمانان و بهره برداری از آب گل آلود و بازگرداندن عرب به دوران جاهلیت و خشکاندن نهال نوپای اسلام، چیز دیگری نیست. ازین رو به طور کنایه به نیّت او اشاره کرد.

به نوشته طبری، امام علی علیه السلام ، ابوسفیان را ملامت کرد و گفت: تو جز فتنه و آشوب، هدف دیگری نداری. تو مدت ها بدخواه اسلام بودی. مرا به پند و نصیحت و سوار و پیاده تو نیازی نیست.((۱))

امام علیه السلام پس از این ماجرا فرمود:

«أَیُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاهِ وَ عَرِّجُوا عَنْ طَرِیقِ الْمُنَافَرَهِ وَ ضَعُوا تِیجَانَ الْمُفَاخَرَهِ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوِ اسْتَسْلَمَ فَأَرَاحَ هَذَا مَاءٌ آجِنٌ وَ لُقْمَهٌ یَغَصُّ بِهَا آکِلُهَا وَ مُجْتَنِی الثَّمَرَهِ لِغَیْرِ وَقْتِ إِینَاعِهَا کَالزَّارِعِ

بِغَیْرِ أَرْضِهِ».((۲))

ای مردم! امواج فتنه ها را با کشتی های نجات((۳)) درهم بشکنید و از اختلاف و پراکندگی بپرهیزید و تاجهای فخر و برتری جویی را بر زمین نهید. رستگار شد آن کس که با یاران به پا خاست یا کناره گیری کرد و مردم را آسوده گذاشت. این گونه زمامداری،((۴)) چون آبی بد مزه و لقمه ای گلوگیر است و آن کس که میوه را کال و نارس بچیند، مانند کشاورزی است که در زمین دیگری بکارد.

۱- ابن ابی الحدید، همان، ج۲، ص ۴۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۵.

۳- اشاره است به حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: اهل بیت من همانند کشتی نجات است.

۴- زمامداری پیشنهادی ابوسفیان!!

سکوت و همکاری ابوسفیان با دستگاه خلافت

هنگامی که ابوسفیان موفق به بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام نشد و نقشه شوم و پلیدش را نقش بر آب دید، ناگزیر به سوی حکومت روی آورد. گردانندگان سقیفه، ابوسفیان را به خوبی می شناختند و از قدرت او آگاهی داشتند. بنابراین برای جلب رضایت او، دست به کار شدند. عمر به ابوبکر گفت: صدقاتی را که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گرد آورده است، در اختیارش قرار بده تا از شرش آسوده باشیم.((۱))

این نقشه پیاده شد و چون خود وی امید ریاست نداشت و از سوی دیگر از امیر مؤمنان علیه السلام نیز جواب رد دریافت کرده بود، راه سوّم را برگزید و تن به همکاری با سردمداران زمان خود داد. بدین ترتیب ابوسفیان نیز به حزب گردانندگان سقیفه پیوست و خود و خانواده اش در شمار آنان قرار گرفتند.((۲))

پاداش همکاری ابوسفیان

ابوبکر نیز به پاس سکوت و همکاری ابوسفیان، پسرش یزید را در سال ۱۳ ه- ق، به فرماندهی یک لشکر بزرگ از مجاهدان اسلام، برای فتح شامات برگزید. معاویه نیز زیر نظر برادرش، در جنگ شرکت کرد.

۱- ابن عبد ربه، العقد الفرید، ج۳، ص ۶۲؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج۲، ص ۴۴۹.

۲- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۶۳.

پس از فتح شام، به فرمان ابوبکر، یزید بن ابی سفیان به حکومت دمشق منصوب شد و فرماندهی لشکر آن منطقه نیز به او واگذار گردید.((۱))

ابوبکر در ماه صفر سال ۱۳ه-.ق. آن گاه که از کار شورشیان رده - گروهی از اعراب که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از اسلام روی گردانید، سپس به دست مسلمانان سرکوب شدند - فراغت یافت، تصمیم گرفت لشکری را به سوی شام بفرستد و ایالتی را که مرز مشترک عرب

و روم به شمار می آمد و در دست رومیان قرار داشت، تصرف کند.

وی سه لشکر به فرماندهی سه نفر یعنی خالد بن سعید، شرحبیل بن حسنه و عمرو عاص، بسیج نمود و به هر یک پرچمی داد و آن ها را به طرف شام گسیل داشت. بعد از انتخاب این سه تن، عمر با انتخاب خالد بن سعید مخالفت نمود و گفت: خالد مردی جاه طلب و خودخواه است و پیوسته در کارهای خود راه تعصب می پیماید، بهتر است کسی دیگری را برای این کار انتخاب کنی.

ابوبکر نیز کسی را فرستاد و پرچم را از خالد پس گرفته و یزید بن ابی سفیان را به جای او برگزید و معاویه برادر او را نیز به سمت پرچمداری او انتخاب کرد و همراه او به سوی شام فرستاد.

در این لشکر کشی، ابوبکر سفارش کرد پس از فتح شامات، «عمرو بن عاص» ولایت «فلسطین»، «شرحبیل» حکومت، «اردن» و«یزید» امارت «دمشق» را عهده دار

۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج۴، ص ۲۰۲.

شوند و سرانجام دمشق، در رجب سال ۱۴ ه- ق. به دست ارتش اسلام فتح شد و یزید بن ابی سفیان، امارت دمشق و نواحی آن را به عهده گرفت و در زمان خلافت عمر، فلسطین و نواحی آن نیز به قلمرو حکومت یزید افزوده شد.((۱))

«جاحظ» می نویسد:

ابوبکر در جریان فتح شامات، فرماندهی بخشی از سپاه عرب را به یزید بن ابی سفیان سپرد و برادرش معاویه را نیز، در کنار او به کار گماشت.((۲))

پس زمینه راهیابی بنی امیه به ارکان قدرت، از زمان خلیفه اول فراهم شد و ریشه در کودتای سقیفه داشت. در واقع بذر حکومت معاویه، در زمان حکومت ابوبکر پاشیده شد و در دوران عمر، جوانه زد و به درخت تناوری

تبدیل شد. سپس در زمان عثمان به بار نشست و در زمان امیر مؤمنان علیه السلام ، عصاره ثمره تلخ و جانکاهش را در کام امت اسلامی ریخت.

دوران عمر

اشاره

دوران عمر برای معاویه خصوصاً و برای بنی امیه عموماً، یک دوران حساس و طلایی به شمار می آید؛ چرا که همان گونه که اشاره شد، بذر حکومت معاویه - که در زمان ابوبکر پاشیده شده بود - جوانه زد. در واقع این دوران سرآغاز و شروع حکومت معاویه به شمار می‌رود.

۱- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، دار الکتب العلمیهْ. ص ۱۱۴.

۲- جاحظ، الرسالهْ السیاسیهْ، ص ۳۴۴.

پایه ریزی حکومت معاویه در زمان عمر

در سال ۱۸ ه- ق - که یزید بن ابی سفیان درگذشت - عمر، معاویه را به جانشینی او برگزید و فرمان ولایت شام را برای او فرستاد. هنگامی که یزید به بیماری طاعون گرفتار شد، به جای خود، برادرش معاویه را برای حکومت و فرماندهی لشکر شام، به دستگاه خلافت پیشنهاد کرد. عمر نیز با این درخواست موافقت کرد و حکومت آنجا را به معاویه سپرد.((۱))

از همین جا، اساس حکومت و خلافت امویان پایه ریزی شد. بر اثر این عنایت و توجه - که از طرف عمر به معاویه ابراز شد - ابوسفیان نزد او آمد اظهار امتنان کرد و گفت: ای امیر المؤمنین! از این خدمت که در عالم خویشاوندی، به پسرم کردی، از تو سپاسگذارم.((۲))

بدین ترتیب معاویه حکومت شام را به دست آورد و با نقشه هایی که داشت و روش هایی که برای اعمال آن به کار می برد، و از طرفی، توصیه ها و سفارش هایی که پیوسته از طرف پدر و مادرش، در چگونگی حکمرانی، به او می شد، هر لحظه، در محکم کردن جای پا و تثبیت

موقعیت خود کوشش می کرد.

به این ترتیب بنای حکومت و قدرت معاویه، در زمان عمر و با همکاری و بذل توجه بی دریغ او، پایه ریزی شد. از مسائل حساس دوره خلافت عمر،

۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج۴، ص ۲۰۲.
۲- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ص ۱۱۴.

انتخاب معاویه به سمت حاکم دمشق طی شش سال آخر خلافت اوست. بر اساس واقعیت های یاد شده، می توان نتیجه گرفت که خلیفه دوم در تثبیت جایگاه بنی امیه، در شام، نقش کلیدی داشته است.((۱))

در همان دوره تمام نواحی شام، در اختیار معاویه قرار گرفت.((۲)) دمشق، با کمک ابوعبیده جراح، خالد بن ولید و یزید بن ابی سفیان فتح شد. پس از آن که این نسل از بین رفت، عمر، میراث آن ها را در اختیار معاویه گذاشت. از آن پس، او در اندیشه خلافت بود.((۳)) برای این که نقش عمر را در زمینه سازی و تثبیت حکومت معاویه و علل و اسباب و شواهد آن را بیشتر بدانیم، لازم است تا نخست شخصیت خلیفه، ویژگی های شخصیتی و نیز سیره عملی او را بدانیم.

ویژگی های شخصیتی عمر

بر اساس شواهد تاریخی، خلیفه دوم شخصیتی خشن، تند مزاج و به شدت افراطی داشت. این خشونت و درشت خویی به گونه ای بود که از وقتی که ابوبکر او را به جانشینی خود برگزید، اعتراض هایی را برانگیخت.

بر اساس نقل ابن ابی الحدید از طبری، ابوبکر در حال احتضار، عثمان را برای نوشتن عهد نامه احضار کرد و گفت: بنویس به نام خدا، این عهدنامه از

۱- جعفریان، رسول، تاریخ خلفاء، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۲ ش، ص ۸۱.

۲- همان.

۳- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه سید حسین روحانی، چاپ دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴ش، ج۳، ص ۱۵۷.

عبدالله بن عثمان((۱))

برای مسلمانان است. اما بعد... آنگاه از هوش رفت، عثمان از پیش خود نوشت: عمر بن خطاب را بر شما خلافت دادم! بعد از این که به هوش آمد، پرسید چه نوشته ای؟ نوشته را برای او خواند، او از این کار عثمان خرسند شد و تکبیر گفت!!

گروهی از صحابه، از جمله طلحه و زبیر، به ابوبکر گفتند: فردای قیامت جواب پروردگارت را چه می دهی، که مرد سنگ دل و درشت خویی را بر ما ولایت دادی؛ مردی که نفوس از او می گریزد و دلها از او می رمد؟ ابوبکر در جواب گفت: اگر خداوند از من بپرسد، در جواب خواهم گفت: بهترین بندگانت را بر آنها ولایت دادم!((۲))

امیر مؤمنان در خطبه شقشقیه، درباره این ویژگی اخلاقی عمر و نیز در مورد تبانی ابوبکر و عمر - که هر کدام شتر خلافت را به در خانه ی دیگری خوابانید - می فرماید:

«... حَتَّی مَضَی الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَدْلَی بِهَا إِلَی فُلَانٍ بَعْدَهُ فَيَا عَجَباً بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ يَغْلُظُ كَلْمُهَا وَ يَخْشُنُ مَسُّهَا وَ يَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا وَ الِاعْتِذَارُ مِنْهَا...».((۳))

۱- اسم ابوبکر در جاهلیت، عبدالکعبه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نام او را تغییر داد و عبدالله گذاشت. اسم ابو قحافه نیز عثمان است. (ابن قتیبه، المعارف، ص ۱۶۷).

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۵.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۳.

تـا اینکه خلیفه اول به راه خـود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد. ... شـگفتا! ابـوبکر که در زنـدگی خـود، از مردم می خواست که عـذرش را بپذیرنـد، (ابوبکر بارها می گفت: مرا رها کنیـد و از خلافت معذورم دارید که من بهتر از شـما نیسـتم) چگونه در هنگـام مرگ، خلافت را به عقـد دیگری درآورد؟ هر دو از شتر خلافت سـخت دوشـیدند و از حاصل آن بهره مند گردیدند. سـرانجام اولی حکومت را به راهی درآورد و به دست کسی (عمر) سپرد که مجموعه ای از خشونت، سخت گیری، اشتباه و پوزش طلبی بود.

عمر مردی خشن، با هیبت و سـخت گیر بود. او از کسـی ابا نداشت و ملاحظه کسی را نمی کرد و بزرگان صحابه از رو به رو شـدن بـا او حـذر می کردنـد. به گفته ابن ابی الحدیـد، این عمر بود که زمینه را برای بیعت بـا ابوبکر فراهم کرد و مخالفین را سرجای خود نشانید؛ شمشیر زبیر را وقتی که در مخالفت با این بیعت از نیام کشیده بود، از او گرفت و بر سنگ زد، در جواب اعتراض مقداد با مشت بر سـینه او زد سعد بن عباده را - که کاندیدای انصار برای خلافت بود - لگدمال نمود و گفت: بکشید سعد را، خدا او را بکشد و بینی خباب بن منذر را که در روز سـقیفه درباره خلافت گفت: دوای این درد نزد من و چاره آن به دست من است، خُرد نمود و از آنجا بیرون آورد و اگر او نبود، هرگز زمینه برای خلافت ابوبکر آماده نمی شـد و خلافت او پا نمی گرفت.((۱))

همین روحیه ی خشن او سبب شده بود که در میان احکام نیز - به رغم آنکه

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص ۱۷۴.

شجاعت نظامی محسوسی نـداشت - به جهاد بیش از همه چیز اهمیت بدهـد.((۱)) وی بـه این دلیـل که ممکن است، مردم به میدان جهاد نروند!! جملهٔ «حیّ علی خیر العمل» را، از اذان حذف کرد؛ البته عمر جمله دیگری نیز به اذان اضافه کرد، در حالی که جزء اذان نبود.

رفتار عمر با کارگزاران خود

شخصـیت افراطی خلیفه، در کار فکری و سیاسـی واجرایی او نیز تأثیر زیادی داشت. او از نظر اندیشه نیز افراطی بود و مدیریت را نوعی سخت گیری می دانست و می کوشید تا با این روش اعراب بدوی را تحت کنترل درآورد.

تبلور این خوی و سـرشت، در افکـار و رفتار او، در زمان حیات پیامبر نیز پنهان نمانـد. در جنگ بـدر او اصـرار داشت تا پیامبر صلی الله علیه و آله وسـلم تمـام اسـیران را به قتل برسانـد.((۲)) از ایـن جهت عمر، مـدیران سـخت گیر را می پسـندید، هرچند پایبنـد تقوا نبودنـد. یکی از شـهرهایی که برای عمر مشـکل ایجـاد کرده بود، شـهر تازه تأسـیس کوفه بود. سـعد بن وقاص که حاکم کوفه بود، با شـکایت مردم برکنار شد. پس از او عمار یاسـر آمد، که او نیز متهم به ضـعف شد و عمر او را برکنار کرد. نفر بعدی جبیر بن مطعم بود که او نیز به سـرنوشت فرمانداران پیشـین دچار شد. عمر که پس از آن سخت سرگردان شده بود، از مغیرهٔ پرسید، چه کسی را برای حکومت

۱- الاغانی، ج۶، ص ۲۷۹.

۲- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج۴، ص ۲۰۹.

کوفه مناسب می داند؟ مغیره گفت: مرا والی آن شهر کن. عمر گفت: تو مردفاسقی هستی! مغیره گفت: کفایت (مدیریت) من برای تو می ماند و فسق من برای خودم. عمر جواب او را پسندید و او را به حکومت کوفه گماشت! ((۱))

نظارت بر کارگزاران

یکی از نکته های مهم درباره کارگزاران عمر، نظارت عمر بر برخورد آنان با مردم و بیت المال بود. عمر همه کارگزاران خود را در این باره خطا کار می دانست. او وقت رفتن به محل خدمت، ثروت آن ها را ثبت می کرد و وقت بازگشت، اموال آن ها را به دو نیم تقسیم می کرد، نیمی را به آنان سپرده و نیمی دیگر را به بیت المال تحویل می داد، که به این کار در اصطلاح «مشاطره اموال» می گویند.((۲))

نظارت بر کارگزاران، در سیاست عمر، به صورت یک اصل مطرح بود. این کنترل، بیشتر از جهت مالی اعمال می شد. وقتی عمر شنید عمرو بن عاص از بیت المال پولی برداشته، به او نوشت: افرادی از مهاجرین نزد من بودند که برتر از تو بودند، اما من تو را فرستادم با این امید که نیاز کمتری داری. پس از آن محمد بن مسلم را نزد او فرستاد، تا اموال او را مشاطره کند. ((۳))

یا این که عمر شنید عیاض بن غنم، فرماندار حمص، لباس نرم می پوشد و

۱- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸، ج۲، ص ۱۵۵.
۲- ابن عبد ربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، ج۱، ص ۱۵-۱۴.
۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص ۱۷۴.

غذای لذیذ می خورد، محمد بن مسلم را فرستاد تا او را بیاورد. وقتی او را به مدینه آورد، عمر عصا و لباسی به او داد، آنگاه سیصد گوسفند به او سپرد تا آن ها را به چرا ببرد! او مدت دو ماه به این کار مشغول بود. سپس تصمیم گرفت با وساطت همسر خلیفه،

خود را از این گرفتاری نجات دهد. وقتی عمر از این کار با خبر شد، به همسرش تندی کرد و گفت: تو را چه به این کارها؟ تو فقط یک وسیله عیش هستی، پس از انجام کار، کنار گذاشته می شوی!! «إنّما أنت لعبه یلعب بک، ثم تترکین». در کار من و مسلمانان دخالت می کنی؟ پس از آن با وساطت عثمان، او را برگرداند و از او تعهد گرفت که تکرار نکند، او نیز پذیرفت و به محل کارش بازگشت.((۱))

ابن ابی الحدید، به نقل از طبری، می نویسد:

عمر، عتبهْ ابن ابی سفیان را به کاری گمارد. او در بازگشت، اموالی با خود آورد. عمر پرسید این اموال از کجاست؟ گفت: مالی با خود برده، خرید و فروش کرده ام و به این مقدار رسیده است. عمر آن را مصادره کرد.

وقتی عثمان به خلافت رسید، به ابوسفیان گفت: اگر مایلی، می توانم مالی را که عمر از عتبه گرفته از بیت المال برگردانم. ابوسفیان قبول نکرد و گفت: در این صورت خلیفه ی بعد از تو نیز، احکام تو را در دوره زمامداریت نادیده خواهد گرفت و بر خلاف آن عمل خواهد کرد.((۲))

۱- همان، ص ۱۷۸.

۲- همان، ج۱۲، ص ۹۷.

برخورد متفاوت با معاویه

شگفت انگیز ترین مسئله در سیره سیاسی خلیفه ی سخت گیر و شدید العقاب، این نکته است که او در میان کارگزاران خود، از یک نفر به طور محسوس، هیچ گونه بازخواستی نکرد. او معاویه پسر ابوسفیان بود که در فصل گذشته گفتیم که حتی دیرتر از پدرش مسلمان شد.

قاضی عبدالجبار، سنّی متعصب می نویسد:

با این که عمر شدیداً مراقب رفتارعاملان خود بود، اما هرگز چنین برخوردی با معاویه نکرد.((۱))

حتی عثمان در برابر اعتراض هایی که مردم به معاویه می کردند، می گفت: چگونه او را عزل کنم، در حالی که عمر او را نصب کرده است؟!

همهٔ آنچه از دوره خلافت عمر گفتیم، در واقع مقدمه ا ی بود، برای بررسی ارتباط خلیفه دوم با معاویه و نقش او در پایه ریزی حکومت اموی که بنیانگذار آن پسر هند بود.

به راستی دلیل سیاست دوگانه خلیفه چه بود؟ او که از کوچکترین تخلفات مالی کارگزارانش نمی گذشت و در پایان دوران فرمانروایی آنان، دارایی آن ها را نصف می کرد، چرا چشمان خود را در برابر اسراف و فساد مالی معاویه بسته بود؟

۱- قاضی عبدالجبار، تثبیت دلایل النبوهٔ، ص ۵۹۳.

معاویه، استحکام پایگاه خود را برخاسته از برخورد عمر با او می دانست.((۱)) او پس از قتل عثمان، خطاب به مردم گفت: می دانید که من، جانشین عمر و عثمان در میان شما هستم.((۲))

«جاحظ» می نویسد:

از احتجاجات (سفیانیه) برای اثبات خلافت معاویه، سخن خود معاویه است که می گفت: این جایگاهی است که عمر، مرا در آن قرار داد و از زمانی که مرا به آن منصوب کرد، عزل نکرد در حالی که هیچ امیری را به کار نگرفت، جز آنکه او را عزل کرد و یا به خاطر اعمالش بر او غضب کرد و او را نزد خود فراخواند اما نه مرا عزل کرد، و نه بر من غضب کرد؛ او همه شامات را به من سپرد و بعد از او عثمان، مرا تقویت کرد.((۳))

از این گفته ی معاویه بر می آید که خلیفه،حساب ویژه ا ی برای او بازکرده و او را در حاشیه امن قرار داد و نه تنها از او بازخواستی نمی کرد بلکه با توسعه قلمرو حکومتش، بر قدرت و ثروت پادشاهی او می افزود.

علامه سید مرتضی عسکری (ره) ، با طرح سوالی در این باره می نویسد:

آیا عمر این ملاطفت و ملایمت را در حق دیگران نیز روا می داشت و با دیگر کارگزاران خود نیز این گونه برخورد می کرد؟

مگر نه این که ثروت همه آنها را بعد از دوران حکومت شان،

۱- علامه امینی، الغدیر، ج۹، ص ۳۵.

۲- وقعهْ صفین، ص ۳۲۰.

۳- جاحظ، رساله سیاسی، ص ۳۸۵.

مصادره می کرد؟ پس چرا با معاویه این گونه لطف و مهربانی می کرد؟ ناگزیر رازی نهفته است!!((۱))

ابن ابی الحدید نیز به این سؤال پرداخته، می نویسد:

باید پرسید که عمر با آن همه سخت گیری و تظاهر به سادگی و بساطت، چرا معاویه را با آن روش های نامطلوب، از حکومت شام برکنار نکرد؟ کسی که ابوموسی اشعری، عامل خود در بصره را به سبب داشتن دو کنیز و دو کاسه مورد بازجویی و عتاب قرار داد و سپس اموالش را مصادره کرد،((۲)) چرا به حکومت اشرافی معاویه و سرکشی و تجبّر او رضایت داد و مانند امام علی علیه السلام - که حتی دقیقه ا ی به حکومت او رضایت نداد - از رشد و سیطره او جلوگیری نکرد؟!

این موارد سبب شد تا بعضی از محققان و نویسندگان معتقد شوند که اساساً بنای فرمانروایی اموی، با دقت و مهارت، به دست عمر بن خطاب پی ریزی شد و او راه را برای طرفداران عصبیت های قومی عرب، در حکومت اسلامی هموار کرد.((۳))

معاویه پس از رسیدن به حکومت، وقتی به مدینه آمد، بالای منبر رفت و مردم را مورد خطاب قرار داد و پس از سخنانی گفت: ای مردم! بدانید که ابوبکر نه دنیا را خواست و نه دنیا به او روی آورد اما عمر دنیا به او روی آورد، و او روی خوش به دنیا نشان نداد و اما عثمان قدری به دنیا روی آورد و دنیا بهره ای

۱- عسکری، مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۶۵، پاورقی.
۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص ۱۰۴.
۳- گلپایگانی، وحید، معاویه سردسته تبهکاران، ص ۸۹-۸۸.

چند به او رسانید. اما من به دنیا عشق می ورزم و دنیا نیز به من اظهار شوق می کند، من فرزند اویم و او مادر من، باز می گویم، من فرزند اویم. اگر شما مرا نپسندید، من به نظر خود، برای شما شایسته و خوبم!((۱))

تجمل گرایی، اشرافیت و دنیا پرستی معاویه، چنان توسعه و شهرت یافت که حتی،برای عمر هم - که هرگز بر کار او خشم نگرفته بود - سؤال برانگیز شد.

در دوران حکومت معاویه بر شام، عمر در راه سفر خود به مصر، به دمشق رسید و همراه عبدالرحمن بن عوف، هریک بر الاغی سوار، وارد شهر شدند. معاویه با موکب عظیم و پر تجمل، از او استقبال کرد. عمر هیچ گونه اعتنایی به او نکرد و از او روی برتافت. معاویه ناچار شد، مسافت زیادی را پیاده در پی او راه برود. عبدالرحمن به عمر گفت: آخر تو که این مرد را خسته کردی! عمر از معاویه پرسید: این موکب با این همه تجملات و تشریفات از آن توست؟ با آن که شنیده ام نیازمندان همواره بر در خانه ی تو می ایستند و انتظار می کشند؟

معاویه پاسخ داد: آری! ای امیر المؤمنین!

عمر گفت: این تشریفات و تجملات را برای چه می خواهی؟ معاویه جواب داد: برای آن که نزدیک سرزمین دشمن زندگی می کنیم و جاسوسان ایشان پیوسته ناظر احوال ما هستند، از این رو لازم است در مقابل چشم آنها اسباب حشمت و قدرت را فراهم آوریم. عمر گفت: اگر این سخن را راست می گویی، رأی عاقلانه ای در پیش گرفته ای و اگر هم دروغ می گویی، خدعه زیرکانه ا ی به کار

۱- ابن عبد ربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، ج۳، ص ۱۳۰.

برده ای. من، نه تو را به این کار فرمان می دهم و نه تو را از آن نهی می کنم!!((۱))

در چند مورد دیگر نیز، معاویه به سبب تجمل و اشرافی گری، مورد انتقاد عمر قرار گرفت. در یک مورد، تازیانه ی او را هم به جان خرید، اما با این همه، معاویه همواره مورد توجه و عنایت عمر بود و خلیفه او را تأیید و پشتیبانی می کرد و گاه، مردم را به سوی او جهت می داد.

ابن حجر هیثمی می‌نویسد:

زمانی عمر به مردم گفت: مبادا پس از من راه پراکندگی پیموده، اتحاد و یکپارچگی را از دست بدهید؛ اگر چنین پیش آمدی برای شما رخ داد و میان شما تفرقه و جدایی افتاد، بدانید که معاویه در شام است! او خوب می داند شما را چگونه راه ببرد و اداره کند!!((۲))

ابن حجر پس از نقل گفتار عمر، به تفسیر آن پرداخته می نویسد:

عمر در این گفتار، مردم را تشویق و تحریص کرده که هرگاه فتنه ای سبب پراکندگی آنها شد،به شام روی آورند و از معاویه اطاعت کنند و چاره ی کار را از او بخواهند؛ زیرا معاویه مردی حکیم و دارای رأی متین و تدبیر نیکو بوده و طبیعی است که هنگام بروز مشکلات و زبانه کشیدن آتش فتنه و دو دستگی، این مرد حکیم است که می تواند با خردمندی، زیرکی و اندیشه رسا، مردم را از خطر

رهانیده به شاهراه سعادت برساند.((۳))

۱- همان، ج ۱،ص ۱۰.

۲- گلپایگانی، وحید، معاویه سردسته تبهکاران، ص ۸۸.

۳- عسقلانی، ابن حجر، تطهیر الجنان، مصر: مکتبهْ القاهره، ص ۱۹.

می بینیم که خلیفه به گونه ای آشکار، مردم را به سوی حکومت شام و شخص معاویه راهنمایی کرده و این طور وانمود می کند که کلید حل مشکلات مسلمانان، در هر وضعیتی، در دستان معاویه است!!

قرار دادن معاویه در مقابل امیر مؤمنان(ع)

بر اساس مستندات تاریخی، خلیفه در دوران خلافت خود، پیوسته می کوشید تا معاویه را از جهت ذهنی و روانی برای به دست گرفتن خلافت، آماده کند. از این رو در مناسبت های گوناگون، از به دست گرفتن خلافت توسط معاویه، خبر می داد! و گاه این خواسته ی درونی خود را در قالب تهدید ابراز می کرد. او حتی، در واپسین روزهای زندگی اش که شورای شش نفره را تشکیل داد، از افتادن

توپ خلافت به زمین معاویه سخن گفت!

ابن ابی الحدید به نقل از ابن عباس، می نویسد:

عمر به شورای شش نفره گفت: اگر شما دست در دست یکدیگر نهاده و با هم توافق نمایید، هم خود و هم فرزندان تان از این سفره گسترده بهره مند خواهید بود اما اگر حسد و بدخواهی پیشه کردید، معاویهْ بن ابی سفیان بر شما غالب شده و منصب خلافت را از آن خود خواهد کرد».((۱))

ابن ابی الحدید، در چند جا بدین معنا اشاره کرده است که این اولین چراغ

۱- رجب زاده، رضا، ترجمه حیات امام علی علیه السلام از شرح ابن ابی الحدید، رستگار، ۱۳۷۹، ص۱۹۹.

سبزی بود که عمر برای دستیابی بنی امیه به خلافت نشان داد و الا آزاد شده گان و فرزندان آنها را با خلافت چه کار؟!

«ابن دیزل» می‌نویسد:

وقتی عمر ضربت خورد، گفت: ای اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خیرخواه یکدیگر باشید؛ اگر چنین نباشید، عمرو بن عاص و معاویهْ بن ابی سفیان، خلافت را از کف شما خواهند ربود!

ابن ابی الحدید، پس از نقل این مطلب، از شیخ مفید می نویسد:

عمر، با این سخن خود، خواست معاویه و عمرو عاص را نسبت به خلافت به طمع اندازد؛ زیرا معاویه، از طرف عمر امارت شام را داشت و عمرو عاص بر مصر حکومت می‌کرد. عمر از این می ترسید که عثمان، به خلافت نرسد و خلافت به امام علی علیه السلام برسد. از این رو این سخن را گفت تا به گوش آن دو برسد و اگر روزی خلافت به علی علیه السلام رسید، آنها از پذیرش حکومت امام علی علیه السلام سر باز زده و هر یک، در منطقه ای که فرمانروایی دارند، خود را امیر المؤمنین بدانند!! ((۱))از این جا متوجه می شویم که خلیفه، با زرنگی خاص، معاویه را برای به دست گرفتن خلافت بعد از خود، آماده می کرد. البته برای او مقدور نبود که معاویه را آشکارا به جانشینی خود بر گزینند، از این رو ترکیب شورا را به گونه ای قرار داد که برنده میدان، بنی امیه باشد و از این راه، شتر خلافت به در خانه ی معاویه برسد!! معاویه ۴۲ سال فرمانروایی کرد؛ ۲۲ سال امارت شام، که از سال

۱- ترجمان حیات امام علی علیه السلام از شرح ابن ابی الحدید، ص ۳۱۴-۳۱۳.

پنجم خلافت عمر و پس از برادرش، یزید بن ابی سفیان، به امارت شام منصوب شد، آغاز و تا شهادت امیر مؤمنان علیه السلام ادامه داشت و ۲۰ سال دیگر هم که بر سرنوشت جامعه اسلامی سیطره یافت و خلافت بی پیرایه اسلامی را به سلطنت اشرافی اموی تبدیل کرد.

به گفته ابن ابی الحدید، اولین کسی که معاویه را وادار به خلافت کرد، عمربن خطاب بود. وی به اعضاء شورا گفت: اگر شما با هم کنار نیایید، معاویه، این مسند را از آن

خود خواهد کرد.

این سخن ابن ابی الحدید، بیانگر همسویی بین خلیفه دوم و خاندان اموی است و هدف او از این کار اعادهٔ حیثیت و شوکت پوشالی و درهم شکستهٔ خاندان اموی بود.

پیش از این، به جریان ملاقات عمر با معاویه در شام، اشاره کردیم و گفتیم که عمر چگونه با کارگزارانش با شدت و حدّت برخورد می کرد و با اندک تخلف، آن ها را احضار کرده و دارایی شان را مصادره می کرد و گاه آنها را تازیانه می زد اما حتی یک بار هم دیده نشد که با معاویه، همانند دیگر کارگزارانش برخورد کند، بلکه در پاسخ به اعتراض کسانی که از شام بر می گشتند و از دستگاه شاهانه ی معاویه، سخن می گفتند، می گفت: معاویه کسرای عرب است!!((۱))

خاندان بنی امیه، هم برای دستیابی به قدرت، جانب عمر را داشتند و تا حدی ظاهر امر را رعایت می کردند.

۱- همان، ص ۴۱۸، پاورقی؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج۱۵، ص ۱۵۵.

ابن ابی الحدید به نقل از طبری می‌نویسد:

وقتی به هند خبر رسید که ابوسفیان و پسرش عمرو به شام، نزد معاویه رفته اند - با این که از ابوسفیان جدا شده بود - به شام رفت. معاویه علت را پرسید، هند گفت: شنیدم پدرت نزد تو آمده - گرچه او شایسته ی هرگونه اکرام و انعام است - اما تو عمر را خوب می شناسی؛ از این ترسیدم که مبادا خبر بذل و بخشش تو به گوش عمر برسد و نسبت به تو بدبین شود. معاویه نصیحت مادر را شنید و یکصد دینار به همراه جامه و مرکبی، برای پدرش فرستاد. وقتی برادرش عمرو آن را دید خشمگین شد، ولی ابوسفیان به او گفت: ناراحت نباش، این توصیه ی مادرت((۱)) هند است. وقتی آنها به مدینه بازگشتند، عمر پرسید که معاویه چقدر به شما عطا کرد؟ ابوسفیان گفت: یکصد دینار. عمر ساکت شد.((۲))

خلیفه دوم با توجه به سابقه دشمنی بنی امیه و بنی هاشم و با توجه به شناخت از معاویه، از همان آغاز زمینه رویارویی او را با امیر مؤمنان علیه السلام فراهم کرد تا بعد از او و هم پیمانان سقیفه، کسی باشد تا در برابر امام علی علیه السلام ، قد علم کند و نگذارد خلافت به بنی هاشم برسد.

خلیفه با توجه به ویژگی های شخصیتی معاویه، می دانست که می تواند به خوبی از عهده این مهم برآید.

۱- همان، ص ۴۱۹. البته ابوسفیان هفت پسر داشت که معاویه و عُتبه از هند بودند و بقیه یعنی: یزید، محمد، عنبسه، حنظله و عمرو از دیگر همسران او بودند.

۲- همان، ص ۴۱۵.

پس علت تقویت پایه های حکومت معاویه توسطه خلیفه دوم، کسب آمادگی سیاسی برای رویارویی با علی علیه السلام و به دست گرفتن خلافت بود.

دوران عثمان

اشاره

دوران عمر، با تلاش ها و برخوردهای دوگانه و سیاست یک بام و دو هوای او برای رسیدن معاویه به قدرت و حکومت، سپری شد و خلافت به عثمان رسید. باید گفت رویکرد خلیفه سوم با معاویه، ادامه همان سیاست های دو خلیفه اول و تثبیت و استحکام بیشتر پایه های حکومت او بود.

تثبیت سیطره بنی امیه

وقتی عثمان بن عفان اموی به قدرت رسید، علاوه بر دمشق، تمام سرزمین شام آن روز (سوریه، فلسطین، اردن و لبنان) را به قلمرو حکومتی معاویه افزود و به او آزادی و اختیار مطلق و تام داد. معاویه نیز طبق عادت دیرین خود که برای رسیدن به خواسته هایش حد و مرزی نمی شناخت، بیش از گذشته به خودکامگی پرداخت و حکومت صددرصد جاهلی و اشرافی تشکیل داد.

معاویه در دوران خلافت عثمان آزادی عمل مطلق یافت و تمام بندهای اخلاق و قانون را از هم گسیخته بود. هدف اصلی معاویه رسیدن به ثروت و قدرت بود و به همین دلیل وی همه ی ارزش های انسانی را فراموش کرده بود، چنان که تا مَیْ خوارگی پیش رفت.(۱)

۱- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۳ ص ۷۰.

در این باره، شواهد تاریخی فراوانی در دست است که در آینده در بحث برخورد معاویه با صحابه و یاران نزدیک امیر مؤمنان علیه السلام به آن خواهیم پرداخت.

عثمان، در سوّم محرم سال ۲۴ ه‍- .ق.، توسط شورایی که خلیفه دوّم اعضای آن را برگزیده بود، به خلافت رسید و در ۱۸ ماه ذی الحجه سال ۳۵ ه‍-.ق، پس از ۱۲ سال حکومت، به دست انقلابیون مصر و عراق و گروهی از مهاجرین وانصار کشته شد. ((۱))

وابستگی شدید عاطفی عثمان به خاندان «بنی ابی معیط» و تعصب قبیله ای او - که به مرگ او انجامید- از همان آغاز هویدا بود که خلیفه دوم به این واقعیت پی برده بود. از این رو، به ابن عباس گفته بود: اگر عثمان زمام خلافت را به دست بگیرد، فرزندان ابی معیط را بر مردم مسلط می کند و اگر چنین کند، او را می کشند.((۲))

در روز تشکیل شورا عمر به عثمان گفت: اگر خلافت از آن تو شد، از خدا بترس و آل ابی معیط را بر مردم مسلط نکن. از این رو، وقتی عثمان، ولید بن عقبه را به استانداری کوفه گماشت، امیر مؤمنان علیه السلام ، طلحه و زبیر با استناد به هشدار عمر، به عثمان گفتند: مگر عمر به تو سفارش نکرد که آل ابی معیط و بنی امیه را بر مردم مسلط نکنی؟((۳))

با این وجود، عاطفه و علاقه ی قومی بر تمام ملاک ها و سفارشها پیروز شد و مراکز حساس اسلامی در سیطره امویان قرار گرفت و گروهی مست قدرت و

۱- سبحانی، جعفر، فروغ ولایت، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام ۱۳۸۰ش، ص۳۲۵.

۲- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۵ ص۱۶.

۳- همان، ص ۳۰.

گروهی دیگر سرگرم جمع آوری ثروت شدند. از این رو سعید بن عاص اموی - استاندار کوفه - بالای منبر گفت: عراق چراگاه جوانان قریش است.((۱))

آری! خلیفه آن چنان شیفته بنی امیه و غرق در قبیله گرایی بود که نه تنها آنان را بر جامعه اسلامی سیطره داد و دنیای آنان را آباد کرد، بلکه آرزو می کرد کاش آخرت نیز در اختیار او بود تا به بنی امیه می بخشید!!

عثمان می گفت: اگر کلیدهای بهشت در اختیار من بود، آن را به بنی امیه می دادم،تا آخرین فرد آن ها وارد بهشت شود! ((۲))

آری! این گونه دوستی افراطی باعث شد تا مردم، از ستم کارگزاران خلیفه به ستوه آیند و اندیشه شورش در جامعه جوانه بزند. بنابراین ریشه اصلی قیام، علاقه و ارادت عثمان به خاندان اموی بود. او از همان آغاز به داشتن چنین روحیه و گرایشی مشهور بود و در راه تکریم و بزرگداشت این خاندان پلید، علاوه بر زیر پا گذاشتن قرآن و سنت، از سیره دو خلیفه پیشین نیز فراتر رفت. هنگامی که خلیفه دوم، اعضای شورا را تعیین کرد، در انتقاد از عثمان گفت: گویا می بینم که قریش، تو را به زعامت برگزیده اند و تو سر انجام، بنی امیه و بنی ابی معیط را بر مردم مسلط کرده ای و بیت المال را مخصوص آنها قرار داده ای. آن وقت گروه های خشمگین عرب بر تو می شورند و تو را در خانه ات می کشند.((۳))

۱- سبحانی، جعفر، فروغ ولایت، ص ۳۳۹.

۲- احمد بن حنبل، المسند، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ه- . ق. ج ۱، ص ۱۶۲.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۷.

این پیش بینی خلیفه دوّم، به واقعیت پیوست و بنی امیه – که از روحیه عثمان آگاه بودند – پس از گزینش او از طرف شورا، دور او را گرفتند و بعد از مدتی، مناصب و مقامات حکومت اسلامی میان آنان تقسیم شد.

حکومت شبه مستقل معاویه

در این میان، کسی که بیش از دیگران فرصت طلایی برایش پیش آمده بود و زمینه برای تحقق خواسته های دیرینه اش فراهم آمده بود و می رفت که خواب شیرین او در به دست گرفتن خلافت اسلامی تعبیر شود و درخت آرزویش به بار بنشیند، معاویه پسر ابوسفیان بود. او که سالها با زیرکی خاص و بذل و بخشش بی حساب و با تبعید چهره هایی که حکومت او را بر نمی تافتند و با تبلیغات گسترده وجلب توجه و رضایت خلیفه وقت، مقدمات یک سلطنت موروثی را پی ریزی می کرد، وقتی حکومت به دست بنی امیه افتاد، او اقدام به تقویت پایه های حکومتی خود و تأسیس یک پایگاه مالی و اقتصادی و تقویت تشکیلات سیاسی – نظامی در شام کرد و در عمل، حکومت مستقلی بنیان نهاد.

فرمانروایی معاویه – در درون حکومت اسلامی – از نظر سیاسی، حکومتی مستقل بود. معاویه از ارتباط بی نظیری با مرکز خلافت برخوردار بود و بر خلاف فرمانروایان دیگر در برابر مرکز، پاسخگو نبود و از طرفی، از حمایت گسترده سیاسی مقام خلافت بهره مند بود.

معاویه با استفاده از عوامل جغرافیایی و مالی و پشتیبانی مرکز خلافت

اسلامی پایگاه حکومت خود را تقویت کرد. او نخستین بار در زمان عمر، به استانداری دمشق رسید و پس از درگذشت برادرش یزید - که استاندار اردن

بود- حاکم اردن شد و پس از مرگ عبدالرحمن بن علقمه کتانی، منطقه فلسطین نیز به او واگذار شد و زمانی که عمیر بن سعد انصاری، کارگزار حمص، بیمار شد، حمص نیز به قلمرو حکومت او افزوده شد به این ترتیب او به فرمانروایی تمام سرزمین شام دست یافت.((۱))

به این ترتیب معاویه به یک اقتدار سیاسی نیرومند رسید و در نخستین گام، نیروی نظامی توانمندی ایجاد کرد؛ زیرا وضعیت منطقه ی شام ایجاب می کرد که نیروی دفاعی حکومت اسلامی نیرومند باشد. سپاهیان چهارگانه ا ی که در دمشق، اردن، حمص و فلسطین اردو زده و زیر فرمان معاویه قرار داشتند، نیروی نظامی سازمان یافته ای را تشکیل می دادند که از دیگر نیروهای دولت اسلامی ممتاز بودند.((۲))ارتش معاویه، سامان یافته ترین، سرزنده ترین و نیرومندترین ارتش های اسلامی - عربی آن روز به شمار می رفت.

اقتدار سیاسی و نظامی معاویه، بر امکانات مالی و اقتصادی سرشاری استوار بود که در نتیجه ی جنگ های فراوانی به مرکز شام سرازیر شده بود. معاویه از جنگ ها،

۱- جاسم، سید عزیز، امام علی علیه السلام نماد حکومت حق، مشهد، بنیاد پژوهشهای رضوی، ۱۳۸۱ ش، ص۲۹۱.

۲- همان.

غنایم فراوان و ثروت سرشاری به دست آورد که تمام نیازهای او و تشکیلات سیاسی و نظامی او را برآورد و از سویی، خشنودی خلیفه را نیز فراهم می کرد.((۱))

معاویه - با این درآمدهای فراوان - افزون بر جلب توجه نظامیان و مردم، توانست از مرزهای زمینی قلمرو خود محافظت کند و اقتدار دولتش را بالاـ ببرد. او تمام مهارتش را صرف ارتش و بیت المال کرد و یک بنای محکم نظامی و اقتصادی بنیان نهاد که همین بنا پایگاه و پشتوانهٔ آیندهٔ مالی او را فراهم ساخت.

سخنان «دکتر طه حسین» شایسته تأمل است. وی می‌نویسد:

بدون تردید، این عثمان بود که این زمینه را برای معاویه فراهم کرد تا روزی خلافت را به خاندان ابوسفیان انتقال دهد و این مقام را در خاندان امیه تثبیت نماید. عثمان محدوده ی فرمانروایی معاویه را گسترش داد و مناطق فلسطین و حمص را به آن افزود و یک وحدت گسترده شامی برای او به وجود آورد و فرماندهی چهار سپاه را به او سپرد و به همین سبب، ارتش او، نیرومندترین ارتش های اسلامی بود. در ضمن، عثمان نیز در تمام دوران خلافت خود - همانند عمربن خطاب - او را در سمت استانداری نگه داشت و نسبت به زمان حکومت عمر، اختیارات بیشتری به او داد و زمانی که شورش برپا شد، معاویه احساس کرد که او از همه استانداران به مرکز خلافت دورتر و ارتش او، از همه ارتشها نیرومندتر و در قلب مردمش، از همه محبوب تر است.((۲))

۱- همان، ص۲۹۲.

۲- جاسم، سید عزیز، امام علی علیه السلام نماد حکومت حق، ص ۲۹۲.

دکتر طه حسین، در توضیح نظریه های خود، می افزاید:

اگر عثمان می خواست، می توانست سیره عمر را دنبال کند و معاویه را بر استانداری دمشق و اردن باقی بگذارد و استان های حمص و فلسطین را زیر نظر مدینه قرار دهد، بدین ترتیب:

اولاً: سیره عمر را پاس می داشت؛

ثانیاً: برای نام آوران و بزرگان صحابه و نیز برای جوانان عرب، فرصت های شغلی ایجاد می کرد و مانع بیکاری، خشم، عصیان و شورش آنها می شد و آن ها را به انقلاب تشویق نمی کرد. اگر [عثمان] این گونه رفتار می کرد، معاویه نمی توانست پس از شعله ور شدن آتش فتنه اقدام به

خونخواهی کند و نیز این فرصت را به مسلمانان می داد تا کارهای خود را بر اساس شورا اداره کنند، اما این فرمانروایی گسترده و به هم پیوسته، به معاویه این امکان را داد که کسی را به مصر اعزام کند تا این سرزمین را از پایتخت خلافت جدا سازد و کسی را به حجاز و دیگر سرزمین های اسلامی بفرستد که پایتخت را نادیده بگیرد و بدون اینکه موافقت علی علیه السلام را جلب کند، شهرها و سرزمین ها را به قلمرو حکومت خود بیفزاید.((۱))

معاویه در دوران خلافت عثمان و برای تثبیت موقعیت و حکومت خود حداکثر استفاده را از وجود وی برد. معاویه همزمان با گسترش موج اعتراض ها، بر علیه عثمان و شکایت های مردم به بزرگان صحابه و هم صدا شدن آن ها با مردم، به مدینه آمد. در یکی از جلساتی که عثمان برای او در خانه اش ترتیب داده

۱- همان، ص ۲۹۳.

بود و چهره های برجسته ی صحابه نیز حضور داشتند، ضمن گفتگویی که بین معاویه و صحابه رد و بدل شد، معاویه آخرین نظر و هدف خود را به آنان اعلام کرد. وی گاه با اشاره و گاه با تصریح، نامی از خود به میان آورده و جای پایی برای خود باز کرد.

ابن عباس دربارهٔ یکی از جلسه های یاد شده چنین می گفت:

روزی عمر - بعد از نماز عصر - با علی علیه السلام در مسجد مشغول گفتگو بود که فرستاده عثمان آمد و امام علیه السلام را نزد عثمان دعوت کرد. من نیز همراه او رفتم دیدیم که طلحه، زبیر، سعد وقاص و گروهی از مهاجرین نیز حضور دارند. پس از سکوتی چند، عثمان - که جامه ی سپیدی پوشیده بود - سکوت را شکست و پس از حمد و ثنای الهی گفت:

آن زمان که شما بر من اعتراض کرده و هرچه که می‌خواستید گفتید؛ چون پسر عمویم، معاویه، غایب بود. اکنون اوحاضر است و می خواهد با شما سخن بگوید؛ هر کس از شما می خواهد، با او حرف بزند.

سعد وقاص گفت: معاویه چه مطلبی دارد که بگوید؟ ما نیز جز آنچه گفتیم، چه سخنی داریم که با او در میان بگذاریم؟

آن وقت، علی علیه السلام به معاویه فرمود: ای معاویه! هر مطلبی داری بگو. معاویه پس از حمد الهی گفت: ای گروه مهاجران و افراد شورا! روی سخنم با شماست. شما پاسخ مرا بدهید. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درگذشت، مردم بی درنگ با یکی از مهاجرین بیعت کردند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دفن نمودند!! با این کار، وضع آنان همچنان بر قرار

ماند؛ گویی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هنوز زنده است. چون مرگ او فرا رسید، مرد دیگری از مهاجرین را به جای خود برگزید و چون مرگ او نزدیک شد، تردید کرد که خلافت را به یک نفر از آن ها بسپارد. از این رو، شش نفر ازمهاجرین را برگزید و تعیین خلیفه را به آنها واگذار کرد. آنها نیز یکی را از میان خود برگزیده با او بیعت کردند.

ای گروه مهاجران! کمی آرام تر قدم بردارید و بدانید که پشت سر عثمان کسی هست که اگر با او پنجه دراندازید، او نیز با شما در خواهد افتاد! و اگر به رفتار خود ادامه دهید، با شدت تمام و قدرت هرچه بیشتر، رو در روی شما خواهد ایستاد و با همین روشی که شما از آن پیروی می کنید با شما رفتار خواهد کرد. آن وقت دیگر خون باقی ماندگان، پس از ریخته شدن خون گذشتگان، ارزشی نخواهد داشت! در این جا امیر مؤمنان علیه السلام به معاویه گفت: گمانم که خودت را می گویی و برای شخص خود تبلیغ می کنی، تو را چه به این کار، پسر هند بدنام و نشان!

معاویه گفت: ای علی! از دختر عموی خود سخن مگو؛ زیرا او بدترین شما نبود!!

معاویه در ادامه سخنان خود، به درشت گویی و سخنان وهن آمیز روی آورد که همه صحابه و حاضرین جلسه را ترک کردند و به ویژه امام علی علیه السلام ، با خشم فراوان برخاست. عثمان تقاضا کرد که بماند، امام علیه السلام نپذیرفت. عثمان عبای او را گرفت و عبا در دست او ماند و امام علیه السلام مجلس را ترک کرد. عثمان به معاویه گفت: وضع را چگونه می بینی؟ این گروه مهاجران بسیار شتاب دارند و کاری را که می خواهند، انجام می‌دهند.

معاویه گفت: صلاح در این است که به من اجازه دهی گردن این چند نفر را بزنم!!

عثمان گفت: چه کسانی را؟ معاویه گفت: علی علیه السلام ، طلحه و زبیر را.

عثمان گفت: سبحان الله، من اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، را بدون گناه به کشتن دهم؟ معاویه گفت: اگر آنها را نکشی، آنها تو را به کشتن خواهند داد!

عثمان گفت: نه، من نمی خواهم اولین کسی باشم که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، خون بی گناهی را می ریزد.

معاویه گفت: پس یکی از سه پیشنهاد مرا قبول کن:

۱- چهار هزار نفر از لشکر شام را در اختیار تو می گذارم، تا از تو محافظت کنند. عثمان گفت: جیره آن ها را از کجا بدهم؟ معاویه گفت: از بیت المال. عثمان گفت: من برای خفظ جان خود جیره چهار هزار سپاه را از بیت المال مسلمانان بدهم؟! هرگز این کار را نخواهم کرد.

۲- این چند نفر را از گرد خود پراکنده کن و هرکدام را به مأموریتی بفرست تا هیچ یک فرصت آن را نداشته باشند که گرد هم آیند.

عثمان گفت: پناه بر خدا، شیوخ مهاجران و بزرگان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و بقیه اصحاب شورا را از خانه و کاشانه خود دور کنم و بین آنها و زن و فرزندان شان جدایی اندازم! نه، این کار را نخواهم کرد.

۳- با من قرار بگذار که اگر کشته شدی، من خونخواه تو باشم.

عثمان گفت: این حق را به تو می دهم که اگر من کشته شدم، خونم هدر نرود!!((۱))

این داستان، بیانگر آن است که معاویه، به طور کامل، خود را برای جانشینی عثمان آماده کرده بود و با صراحت، این را در حضور اعضای شورا اعلام کرد! معاویه جسارت را به جایی رسانده بود که سخن از قتل امام علی علیه السلام و دیگر اعضای شورا به میان می آورد!!

معاویه از همان آغاز، جاه طلبی و ریاست خواهی خود را ابراز می کرد. او از اواخر خلافت عثمان، در مقابل امام علیه السلام اظهار وجود کرده و چنگ و دندان نشان می داد و نامه های تندی از شام برای امام علیه السلام می فرستاد که در فصل سوم به این نامه ها اشاره خواهیم کرد.

معاویه در اواخر خلافت عثمان به مدینه آمد. وقتی عثمان با مردم سخن می گفت و از انتقاداتی که به او می شد، دفاع می کرد، معاویه سخنان او را قطع کرد و گفت: ای مهاجران! شما خود بهتر می دانید که هیچ یک از شما پیش از اسلام، اسم و رسمی نداشتید تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برانگیخته شد و شما در پذیرش دعوت پیش قدم شدید؛ اگر آقایی و سیادتی یافتید، فقط به همین دلیل است نه چیز دیگر. این سیادت و سروری در صورتی برای شما پایدار خواهد ماند که حساب شده حرکت کنید و مراقب اعمال و رفتار خود باشید. اگر شیخ ما

۱- ابن قتیبه، دینوری عبدالله بن مسلم، الامامهْ و السیاسهْ، قم. منشورات شریف رضی، ۱۳۷۳ ش، ج۱، ص ۳۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص ۱۱۲.

(عثمان) را به حال خود واگذارید تا به اجل طبیعی بمیرد، این مهتری برقرار خواهد ماند وگرنه سروری و آقایی از میان شما رخت می‌بندد و هجرت و سابقه شما در اسلام، سودی به حال شما نخواهد داشت!!

امام علیه السلام که در مجلس حضور داشت، فرمود: ای فرزند آن زن هرزه! تو را به این امور چه کار؟ معاویه گفت: آرام ای ابوالحسن! نام مادرم را به زشتی مبر که او پست ترین زنان شما نبود. روزی که مسلمان شد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با او مصافحه کرد در حالی که با زن دیگری مصافحه نکرد. امام علیه السلام با قطع سخن او، مجلس را ترک کرد و به اصرار عثمان برای ماندن، توجهی نکرد. وقتی امام علیه السلام بیرون رفت، عثمان، که با نگاه او را دنبال می کرد، گفت: به خدا قسم این مسند به تو و احدی از فرزندان تو نخواهد رسید!!((۱))

عثمان که وصیت ابوسفیان را بخوبی پیاده کرده است و اکنون توپ در زمین بنی امیه افتاده، با اطمینان خاطر می گوید که توپ خلافت، از زمین آنها خارج نخواهد شد و سرزمین اسلامی، هم چنان جولانگاه آنان باقی خواهد ماند.

امام علی علیه السلام در خطبه ی شقشقیه از این واقعیت تلخ این گونه یاد می کند:

«... إِلَی أنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنَیْهِ بَیْنَ نَثِیلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِیهِ یَخْضَمُونَ مَالَ اللهِ خِضْمَهَ الاِبِلِ نِبْتَهَ الرَّبِیعِ إِلَی أَنِ انْتَکَثَ عَلَیْهِ فَتْلُهُ وَ أَجْهَزَ عَلَیْهِ عَمَلُهُ وَ کَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ...».((۲))

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص ۲۵، شرح خطبه ۲۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۳.

... تـا آنکه سـومی به خلافت رسـید، دو پهلـویش از پُرخـوری بـاد کرده، همـواره بین آشپزخـانه و دسـتشویی سـر گردان بود؛ خویشاوندان پدری او از بنی امیه به پا خاستند و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه ا ی که به جان گیاهان بهاری بیفتند، عثمان آنقدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اعمال او، مردم را برانگیخت و شکم بارگی او را نابود کرد.

برخورد معاویه با صحابه

حال به برخورد معاویه با صـحابه پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم و درگیری هایی که بین او و بزرگان صدر اسلام پیش آمد، می پردازیم تا هرچه بیشتر با عملکرد معاویه در زمان خلفا آشـنا شویم. همه این برخوردها، نشان دهنده خروج معاویه از اسلام و خطوط قرمز آن است که یاران راستین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را نمی پذیرفتند.

به چند مورد از این ماجرا ها توجه کنید:

عباده بن صامت خزرجی

این صـحابی بزرگوار پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم ، از مردم مدینه و یکی از دوازده نفر شرکت کننده در پیمان عقبه است که مـدال پر افتخار «نقباء» را به گردن آویخت. آن ها از اولین مسـلمانان شـهر مـدینه به شـمار می رونـد. او یکی از چند نفری اسـت کـه قرآن را در عهـد پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم جمـع آوری کرد.((۱))عمر، این صـحابی دانشـمند را در دوران فرمانروایی یزید بن ابی سفیان به شام

۱- ابن اثیر، اسد الغابه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ ه- .ق، ص ۱۰۶.

فرستاده بود تا به مردم شام قرآن بیاموزد. او تا زمان مرگ یزید، در شهر حمص باقی ماند و پس از درگذشت یزید و جانشینی معاویه، به سپاه اسلام پیوست.

عباده، در قبال کارهای انحرافی معاویه، نتوانست سکوت کند و به انتقاد از عملکرد او پرداخت و گفت: من با تو در یک سرزمین نخواهم ماند! و از شام هجرت کرده و به مدینه برگشت.

عمر پرسید: چرا برگشتی؟ عباده کردار ناشایست معاویه را برای عمر بازگو کرد.

عمر گفت: به جای خود برگرد. خدا آن سرزمین را روسیاه کند که تو و امثال تو در آن زندگی نمی کنید! او هرگز بر تو

فرمانروایی نخواهد داشت.((۱))

«ذهبی» می‌نویسد:

روزی عباده با معاویه در مسجد بود. بعد از اذان خطیبی به منبر رفت و معاویه را ستایش کرد. عباده بلند شد و با مشتی خاک، به روی و دهان خطیب پاشید! معاویه خشمناک شد.

عباده گفت: تو آنگاه که ما در سرزمین «عقبه»((۲)) قبل از هجرت، با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پیمان بستیم که هر کجا هستیم، حق را بر پا داریم، همراه ما نبودی. ما عهد کرده ایم که در راه خدا، از هیچ ملامت گری نهراسیم. رسول خدا فرمود: هرگاه کسی را دیدید که در مقابل کسی او را مدح می کند، با خاک به رویش بپاشید.((۳))

۱- ذهبی، سیر الاعلام، مؤسسهْ الرسالهْ، ۱۴۱۳ ه- . ق، ج۲، ص ۲.
۲- عقبه؛ سرزمینی در اطراف مکه است که اولین پیمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با مردم مدینه در آنجا بسته شد.
۳- همان.

البته این گونه برخوردها با معاویه در زمان خلافت عمر بود که روحیه خشن خلیفه اجازه تندروی و افراط را به او نمی داد اما در زمان عثمان، مسئله به کلی متفاوت است. چنانکه وقتی عثمان به امیر مؤمنان علی علیه السلام گفت: تو به من اعتراض می کنی چرا معاویه را فرمانروایی داده ام در حالی که می دانی عمر، او را به استانداری شام منصوب کرد. حضرت علی علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند! آیا نمی دانی که معاویه در برابر عمر از غلام او یرفا، فرمانبردارتر و اطاعت پذیرتر بود؟ عمر هرگاه کسی را به حکومتی نصب می کرد، بینی او را به خاک می مالید اما اینک کارگزاران تو بر تو سوار شده و هر کاری که می خواهند می کنند و اعتنایی به تو ندارند. عثمان ساکت شد.((۱))

«ابن عساکر» و «ذهبی»، دو مورخ بزرگ،می‌نویسند:

روزی عباده از خیابان های شهر دمشق می گذشت، کاروانی از شتر را با بار شراب و در حال حرکت دید، پرسید: اینها چیست؟ روغن زیتون است؟

گفتند: نه، شراب است و برای معاویه که آن را خریده است، می برند! عباده بی درنگ تیغی از میان بازار به دست آورد و تمام مشکهای شراب را درید. آن وقت ابوهریره در شام بود. او که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جایگاهی نداشت، پس از آن حضرت به تدریج به کمک دستگاه خلافت، بسیار محترم شده بود! معاویه کسی را پیش او فرستاد که چرا از کارهای برادرت عباده جلوگیری نمی کنی؟ او

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۹، ص ۲۴.

صبح ها به بازار رفته و داد و ستد اهل ذمه را محدود می کند و شب ها نیز در مسجد می نشیند و هیچ کاری ندارد جز این که آبرو و حیثیت ما را لکه دار کند!

ابوهریره به درخواست معاویه، نزد عباده رفت و به او گفت: تو را با معاویه چه کار؟ او را به حال خودواگذار و مزاحم کار او نشو.

عباده گفت: ای ابوهریره! تو وقتی که ما با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پیمان بستیم که به فرمانش گوش فرا دهیم و تا قدرت داریم، امر به معروف و نهی از منکر کنیم و در راه خدا از سرزنش ها نهراسیم، همراه ما نبودی. ابوهریره سکوت کرد. ((۱))

وقتی معاویه دید که حریف عباده نمی شود، نامه ای به عثمان نوشت که عباده شهر شام و ساکنان آن را خراب و فاسد کرده است! یا او را به نزد خود فرا خوان و یا از این گونه اعمال باز دار و یا این که من شهر شام را در اختیار او می گذارم؟! عثمان به او نوشت: عباده را از شهر اخراج کن که به خانه اش در مدینه بازگردد.

به گفته تاریخ نویسان، وقتی عباده به مدینه آمد، نزد عثمان رفت. عثمان گفت: مارا با تو چه کار؟ چرا این گونه در کارهای ما دخالت می کنی؟

عباده همانجا، در میان مردم، از جا برخاست و گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود:

پس از من مردانی بر شما حکومت می کنند که با عمل خود، شما را به منکرات و آلودگی ها آشنا کرده و عادت می دهند و در مقابل،

۱- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۷۰.

نسبت به خوبی هایی که به آنها اُنس دارید، خرده می گیرند!! پس، از عصیانگران اطاعت و پیروی شایسته نیست. مواظب باشید از راه حق گمراه نشوید.

عباده در پایان سخنان خود افزود:

قسم به آن کس که جان عباده در دست اوست، معاویه از این گروه است.

پس از این سخنان، عثمان دیگر چیزی نگفت و اعتراضی نکرد.((۱))

داستان شراب خواری معاویه و درگیریهای او با یاران بازمانده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، تنها به ماجرای میان او و عباده محدود نمی شود.

ابن عبدالبر می‌نویسد:

«عبدالرحمن» فرزند «سهل بن زید انصاری»، در دوران عثمان و حکومت معاویه در شام برای شرکت در جهاد به مرز شام رفته بود. روزی از جایی می گذشت دید که چندین مشک شراب به جایی می‌برند. با نیزه همه آنها را درید. غلامان معاویه با او درگیر شدند تا این که خبر به معاویه رسید. معاویه به مأموران خود گفت: او را واگذارید؛ زیرا عقلش را از دست داده است؟!

وقتی این حرف معاویه به عبدالرحمن رسید، گفت: به خدا قسم من عقلم را از دست نداده ام. امّا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ما امر کرده که هرگز شراب به خانه هایمان وارد نکنیم و سوگند می خورم که اگر در این سرزمین ماندم و معاویه را در آنچه که رسول خدا از آن نهی کرده

۱- مسند، احمدبن حنبل، ج۵، ص ۳۲۵.

دیدم، شکمش راخواهم درید! یا در این راه جان خواهم داد.((۱))

«احمد بن حنبل» به نقل از «عبدالله بن بریده» می‌نویسد:

من همراه پـدرم، نزد معاویه رفتیم. بعد از صـرف غذا، شـراب آوردند. معاویه از آن نوشـید و جامی هم به پدرم تعارف کرد تا بنوشد. پدرم قبول نکرد و گفت: از آن روزی که پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم شراب را حرام کرده است، من لب به شراب نزده ام.((۲))

داستان های دیگری درباره شراب خواری معاویه نقل شده است که «ابن عساکر» آنها را در تاریخ خود آورده است.((۳))

ابوذر در برابر معاویه

ابوذر - حتی در دوران جاهلیت - خدا پرست بود و به یکتاپرستی گرایش داشت. او ازهمان زمان از پرسـتش بتها روی گردان بود.((۴)) وقتی خبر ظهور پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم را شـنید، هجرت کرد و چهـارمین یـا پنجمین نفری بود که اسـلام آورد. از فردای آن روز به مسـجد الحرام رفت و در میان قریشـیان مشـرک، اسـلام خود را فریاد زد. مشرکان چنان او را کتک زدنـد که غرقه خون و بیهوش شد و اگر عباس به فریادش نرسـیده بود، شاید جان داده بود.. او هرگز در راه خدا از چیزی نمی هراسید. فردای آن روز نیز به مسجد آمد و با صدای رسا به یگانگی خدا و

۱- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ص ۴۰۰

۲- مسند، احمدبن حنبل، ج۵، ص ۳۴۷.

۳- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۷۰ تا ۷۲.

۴- اسد الغابه، ج۱، ص ۳۰۱.

رسـالت پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم گواهی داد. این بـار نیز او را تا سـرحد مرگ کتک زدنـد. فردای آن روز به دسـتور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از مکه بسوی قومش حرکت کرد تا آنها را به اسلام فرا خواند.

او به سوی قبیله اش «غفار» برگشت و برای گرایش آنها به اسـلام بسـیار تلاش کرد. وقتی خبر ورود پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم را به مدینه شنید، بار دیگر لباس سفر پوشید تا به جوار محبوبش برود. از آن پس، لحظه ا ی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جدا نشد.((۱))

روزها سپری شـد تا دوران عثمان رسـید. حکومت عثمان که به طور کامل در سـیطره بنی امیه و رانـده شدگان پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم درآمده بود، به شدت ابوذر را آزار می داد. از این رو همیشه بین او و عثمان درگیری رُخ می داد.

عثمان که نتوانست با او کنار بیاید، او را به شام - که منطقه مرزی بود - تبعید کرد تا شاید با شـرکت در جنگها، شـهید شود و حکمرانان بنی امیه از تیغ انتقاد او آسوده شوند!

معاویه حاکم شام بود؛ مردی از تبار بنی امیه و بازمانده از جاهلیت سـیاه و منافقی در لباس اسـلام، کسی که تنها پنج ماه مانده به رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و از روی ناچاری و به ظاهر اسلام آورد!

ابوذر، در شام، با شرایط نابهنجار و بدتر از مدینه روبرو شد و ناگزیر در آنجا نیز به وظیفه شرعی امر به معروف و نهی از منکر عمل کرد. ابوذر، با نقد

۱- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۷۵.

رفتار معاویه، او را از خودکامگی و کفر پیشگی برحذر می داشت. وقتی معاویه ساخت قصر سبزش را - که از سنگ های سبز ساخته شده بود و در جهان اسلام همتا نداشت و جلوه ای از جاهلیت و هوا پرستی بود- آغاز کرد،((۱)) فریاد انقلابی ابوذر طنین افکند. او به معاویه گفت: اگر این کاخ را از اموال عمومی و مال خدا می سازی، بی گمان خیانت کرده ای! برای این که این اموال باید در راه بهبود وضع اسلام و مسلمانان صرف شود و مال شخصی کسی نیست و اگر از دارایی خود هزینه کرده ای، دچار اسراف و زیاده روی شده ای. مگر یک نفر، به چقدر وسایل زندگی و خانه نیاز دارد؟((۲))

معاویه در برابر منطق قوی ابوذر، چاره ای جز سکوت نداشت و ابوذر مانند همیشه، با برهان نیرومند، پیروزمندانه از میدان بیرون آمد. او بارها به معاویه گفته بود: به خدا قسم! تو به کارهایی دست زده ای که نمونه ا ی از آن را در سنت اسلامی نمی شناسیم. این گونه رفتارها نه در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جایی دارد و نه در کتاب خدا عنوانی. به خدا سوگند! من حقی را می‌بینم که خاموش می شود و باطلی که زنده می گردد، راست گفتار را تکذیب می کنند، نالایقان و ناپرهیزگاران را منزلت می دهند و صالحی بزرگوار همچون امیر مؤمنان علی علیه السلام را مجبور به خانه نشینی می کنند. ((۳))سخنان برخاسته از دل ابوذر، لاجرم بر دل های مردم می نشست. مردم گرد

۱- همان، ۷۶.

۲- همان.

۳- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج۵، ص ۵۳.

پیرمردی وارسته و دلسوز برای دین خدا و بندگان او گرد آمدند تا از سخنان او که برای دفاع از حق و حقیقت و اسلام بود، بیشتر بهره مند شوند اما آیا دستگاه طاغوتی شام به این کار رضایت می داد؟ هرگز، فریاد منادی بلند می شد: ای مردم! هیچ کس با ابوذر همنشین و همدم نشود.((۱))

یکی از تاریخ نگاران می نویسد:

معاویه در دل شب، هزار دینار برای ابوذر فرستاد. او هم در همان شب، تمام آن را به نیازمندان بخشید. وقت نماز صبح، معاویه همان شخص را فرستاد که برود و به ابوذر بگوید که من دیشب پول ها را به اشتباه به تو تحویل دادم آن ها را به من بر گردان و از شکنجه معاویه نجاتم بده! ابوذربه مأمور گفت: فرزندم! به او بگو که ابوذر می گوید: به خدا سوگند! در این سپیده دم حتی یک دینار هم نزد من نیست. تو سه روز به من مهلت بده تا آن را از نیازمندان پس بگیرم!! معاویه با شخصیت حقیقی و روحیه قوی ابوذر آشنا شد و وحشت وجود معاویه را فرا گرفت؛ زیرا ابوذر مرد عمل بود و کردارش، گفتارش را تأیید می کرد. معاویه ناگزیر به پیشوای خود پناه برد و به عثمان نوشت: اگر تو را با شام و اهل آن کاری هست، ابوذر را از این جا احضار کن که سینه های مردم را از کینه انباشته می کند.((۲))

عثمان در جواب او نوشت: ابوذر را بر مرکب سخت، خشن و ناهموار سوار کن و به مدینه بازگردان.

۱- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار العلمیهٔ، ۱۹۹۳م، ج۴، ص ۲۲۹.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۵۰.

فرمان عثمان اجرا شد. او را بر شتر بدون رو پوش، سوار کردند و شبانه روز، بی هیچ استراحتی، به سوی مدینه حرکت دادند. راه دراز و خسته کننده بود، بیابان خشک و ریگزار، مأموران بی رحم و خالی از عواطف انسانی.((۱))

به نوشته «یعقوبی»، وقتی ابوذر به مدینه رسید، گوشت پاهایش ریخته بود.((۲))

«مسعودی» می نویسد:

او را بر شتری سوار کردند که بر پشت جز چوب خشک نداشت و پنج مأمور خشن، از «صقالبه»((۳)) همراهش کردند. او را به سرعت، چون پرندگان می بردند تا به مدینه رسید. ران هایش مجروح شده و گوشت هایش ریخته بود. در این چند روز، چنان بر او سخت گذشت که با مرگ فاصله چندانی نداشت.((۴)) این مجاهد نستوه و دلیر به مدینه رسید،بار دیگر، فریاد اعتراض او دامن گیر جاهلیت عثمانی شد. او فریاد می‌زد: کودکان را به فرمانروایی منصوب می کنید و برای خود تیول ترتیب می دهید، فرزندان آزاد شدگان فتح مکه را به حکومت می رسانید و قرب و منزلت می بخشید.

وقتی عثمان، ابوذر را تبعید کرد، فرمانی صادر کرد که کسی حق ندارد او را بدرقه کند.

۱- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج۵، ص ۵۳.

۲- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۱۲۲-۱۲۰.

۳- صقالبه مردمانی بودند که در نزدیکی بلاد خزر ساکن بودند. (معجم البلدان،ج۳، ص ۴۱۶).

۴- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج۲، ص ۱۶۱.

امام علی علیه السلام و فرزندانش، به این فرمان اعتنایی نکرده و ابوذر را بدرقه کردند. امام علیه السلام در مراسم بدرقه، به ابوذر فرمود:

«یَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّکَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوکَ عَلَی دُنْیَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَی دِینِکَ فَاتْرُکْ فِی أَیْدِیهِمْ مَا خَافُوکَ عَلَیْهِ وَ اهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَیْهِ فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَی مَا مَنَعْتَهُمْ وَ مَا أَغْنَاکَ عَمَّا مَنَعُوکَ وَ سَتَعْلَمُ مَنِ الرَّابِحُ غَداً وَ الأَکْثَرُ حُسَّداً وَ لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِینَ کَانَتَاعَلَی عَبْدٍ رَتْقاً ثُمَّ اتَّقَی اللَّهَ لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً لَا یُؤْنِسَنَّکَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا یُوحِشَنَّکَ إِلَّا الْبَاطِلُ فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْیَاهُمْ لَأَحَبُّوکَ وَ لَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمَّنُوکَ».((۱))

ای اباذر! همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی داشته باش که به خاطر او غضبناک شدی. این مردم برای دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خود، از آنان ترسیدی. پس دنیا را که به خاطر آن از تو ترسیدند، به خودشان واگذار و با دین خود که برای آن ترسیدی از این مردم بگریز.

این دنیا پرستان چه محتاجند به آنچه که تو آنان را از آن ترساندی و چه بی نیازی از آنچه تو را منع کردند و به زودی در خواهی یافت که چه کسی فردا سود می برد؟

اگر آسمان و زمین درهای خود را بر روی بنده ا ی ببندند و او از خدا بترسد، خداوند راه نجاتی از میان آن دو برای او خواهد گشود. آرامش خود را تنها در [سایهٔ] حق جستجو کن و جز باطل چیزی تو را به

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۰.

وحشت نینداژد. اگر تو دنیای این مردم را می پذیرفتی، تو را دوست داشتند و اگر سهمی از آن می گرفتی، دست از تو بر می داشتند.

آیا جزای این مرد حق، این بود که به بیابان سوزان و بی آب و علف «ربذه»((۱)) تبعید گردد؟ پس از آن، تمامی دوران زندگی این مرد خدا در ربذه گذشت و تا پایان عمر، در آن بیابان خاموش و هولناك به سر برد. سرانجام درهمان بیابان، پس از این که همسر و فرزندش (ذر) را از دست داد، از گرسنگی و بیماری جان داد. به گفته تاریخ نگاران، ابوذر یک سال در شام ماند. در سال ۲۹ هجری، به شام تبعید شد. در سال ۳۰ ه-.ق معاویه از او به عثمان شکایت کرد و به

دنبال آن، به مدینه برگردانده شد. آنگاه، در همان سال، به ربذه تبعید شد و در سال ۳۲ یا ۳۱ در ربذه دیده از جهان فروبست. ((۲))

قاریان کوفه

درگیری های معاویه، تنها با رادمردانی همانند ابوذر و عباده نبود بلکه با هر کس که اندکی از واقعیت های اسلام را دریافته و بازگو می کرد، ناگزیر درگیر می شد و دچار اختلاف می گردید. از این رو، او با قاریان((۳)) کوفه - که به آنجا

۱- ربذه نام جایی است در چهار منزلی مدینه که قبر حضرت ابی ذر هم در آنجا است. (لغت نامه دهخدا)

۲- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۷۹.

۳- قاری در فرهنگ آن روز، با مفهوم امروزیش تفاوت بسیار دارد؛ قاری در آن روز به کسی می گفتند که حافظ قرآن بود و با تفسیر قرآن آشنا و سمت رهبری دینی مردم را عهده دار می شد. چنین کسی نفوذ فوق العاده ای در افکار و عقاید مردم داشت.

تبعید شده بودند - نیز، نزاع و درگیری شدید پیدا کرد.((۱))بلاذری می‌نویسد:

وقتی که عثمان ولید را از حکومت کوفه عزل کرد و سعید بن عاص را به جای او گماشت، به او دستور داد که با مردم مدارا کند و همانند ولید، با آن ها درگیر نشود. از این رو، سعید با قاریان و بزرگان شهر، هر شب گرد هم می آمدند و به گفتگو می پرداختند.

در یکی از این گفتگوها، میان مالک اشتر و رئیس شرطه شهر، مشاجره ای رخ داد که خشم سعید را در پی داشت.

او به عثمان نامه نوشت و جریان را گزارش داده و یادآور شد که تا وقتی اشتر و یارانش - که قاریان کوفه نامیده می شوند و هیچ چیز نمی دانند و سفیهانی بیش نیستند! - در این شهر باشند، من هیچ چیزی.

عثمان در جواب نوشت که آنان را روانه شام کن. بنابراین، قاریان شهر کوفه - کسانی که با سعید منازعه کرده بودند - از شهر بیرون رفتند و در سرزمین شام، در شهر

دمشق اقامت گزیدند.

معاویه با نیرنگ خاصی که داشت، لازم دید که نخست مقدم قاریان تبعیدی را گرامی بدارد و به همین دلیل با آنها برخورد نیکویی داشته و مقام شان را بزرگ می داشت اما این وضع تا کی می توانست ادامه پیدا کند؟ اشتر و یارانش مردانی دلیر، یکرو و دیندار بودند و به همین گناه! تبعید شده بودند و با معاویه فریبکار، دو رو و خدا نشناس نمی توانستند هماهنگی و همرنگی داشته باشند. سرانجام

۱- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۸۵.

آنچه بایـد رخ می داد، به وقوع پیوست و گفتگوی تنـدی میان معاویه و مالک اشتر در گرفت. به این سـبب، مالک را زنـدانی کردنـد! دوران زنـدان او به درازا کشـید، اما پس از آزادی، اوضاع تغییر یافت؛ زیرا اشتر و یارانش از معاویه فاصـله گرفته و با مردم کوچه و بازار دمشق همنشینی می کردند. معاویه داستان را به عثمان نوشت و یادآور شد که تو مردانی را نزد من فرستاده ا ی که شـهر خودشان (کوفه) رافاسـد کرده و در آن غوغا به پا کردنـد! من از این بیم دارم که اطرافیان من و شـهروندان شـهر دمشق را نیز به فساد بکشـند!! و سخنانی به آن ها بیاموزند که تا کنون نمی دانستند، آن وقت شامیان هم مانند اهل کوفه، فاسد شده، سلامت و اعتدال فکری خود را از دست بدهند!!

عثمان چاره ای اندیشید که مالک اشتر و یارانش باید به شهری دور از پایتخت بروند تا از تأثیر حضور آنها کاسته شود. از این رو دستور داد تا معاویه آنها را به شهر حمص بفرستد، و این کار نیز عملی شد.((۱))

«مدائنی» - تاریخ نگار مشهور قرن اول - می‌نویسد:

روزی معـاویه ضـمن گفتگو بـا آنها یادآور شـد که همه قریشـیان می داننـد که ابوسـفیان بزرگوارترین و فرزنـد بزرگوارترین آنهاست!! مگر پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم که خداونـد او را برگزیـد و گرامی داشت!! اگر ابوسـفیان پدر همه مردم بود، همه مردانی بزرگ و حلیم و بردبار بودند!! صعصعهٔ بن صوحان در جواب او گفت: دروغ گفتی ای معاویه! مردم را کسـی به وجود آورده که به طور قطع از ابوسفیان بهتر بوده است. مردی که خداوند او را با دست قدرت خود آفرید

۱- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج۵، ص ۴۳.

و از روح خود، در او دمید و فرشتگان را دستور داد تا بر او سجده کنند اما با این وجود، در میان فرزندانش، نیکوکار و بدکار، زیرک و احمق پدید آمده است و همه به یک شکل نیستند.((۱))

آری! چنان که گذشت، معاویه از ماندن صحابه و یاران راستین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، چون ابوذر و عباده، در شام ناخرسند بود و نیز تمایلی به اقامت تابعین و قاریان قرآن و نیکان و اهل پرهیز در آن شهر نداشت. از این رو،همواره دست به دامن عثمان می شد و به او شکایت می کرد.

او از این بیم داشت که آنها حقایق پنهانی از اسلام را برای مردم بازگو کنند و احکام خدا را برای مردم بیان کنند تا دیگر معاویه نتواند همچون گذشته مانند جباران روزگار - قیصرها و کسراها - به زندگی خودکامه ی خود ادامه دهد.((۲))

نقش معاویه در قتل عثمان

پیشتر گفتیم، با روی کار آمدن عثمان، موقعیت معاویه، به طور کامل تثبیت شد و تا رسیدن به کرسی خلافت، یک قدم فاصله داشت و آن هم مرگ عثمان بود. از این رو، وقتی اعتراض ها بر علیه عثمان اوج گرفت، او در هیاهوی این گیر و دار، در صدد برآمد تا عثمان را به شام بیاورد تا پس از او بتواند کار را بر وفق مراد پیش ببرد اماعثمان نپذیرفت.((۳))

۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص ۹۰؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۳، ص ۵۷.
۲- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۸۸.
۳- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۳، ص۱۵۷.

معاویه به عثمان گفت: پیش از این که فتنه ای بروز کنـد و برتو هجوم آورند - به گونه ای که نتوان مانع آن شد - بیا با من به شام برویم، که مردم آنجا گوش به فرمان ما هستند.

عثمـان گفت: من جـوار پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم را بـا هیـچ چیزی عوض نمی کنم، گرچه به قیمت جـانم تمـام شود! معاویه گفت: پس اجازه بده در بازگشت به شام، سپاهی به این جا گسیل کنم تا در موقع خطر، از تو دفاع کند. عثمان این را پذیرفت. معاویه گفت، به خدا قسم تو را خواهند کشت.

به گفته ی «ابن ابی الحدید» از همان روز معاویه خود را برای به دست گرفتن مقام خلافت آماده کرد؛ زیرا از وضعیت موجود دریافت که عثمان، به زودی به دست انقلابیون به قتل خواهد رسید و از طرفی، مردم شام - که در زیر سیطره او قرار داشتند - گوش به فرمان او بودند و خونخواهی عثمان و مظلومیت خلیفه، بهترین وسیله برای مقابله با خلیفه ی بعدی بود.

او می دانست که در میان استانداران عثمان، هیچ یک نیرومندتر و در امور نظامی، با تدبیرتر و در راه دلجویی از عرب، تواناتر از او نیست به همین دلیـل برای خلافت دنـدان طمع تیز کرد.(۱) در واقع، شورش بر ضـد عثمـان، برای معاویه، امری دو پهلو بود.

معاویه تصمیم گرفت تا درخواست های پی در پی و عاجزانه عثمان را برای

۱- ترجمان حیات امام علی علیه السلام از شرح ابن ابی الحدید، ص ۲۳۲-۲۳۳.

حمایت از او و فرستادن نیرو، پشت گوش اندازد و منتظر بماند تا ببیند سرنوشت نزاع داخلی عثمان با صحابه به کجا می انجامد. به عبارت روشن تر، اگر عثمان بر جای می ماند، معاویه همچنان بر مسند قدرت باقی بود. اگر هم کشته می شد، راه برای یک جنگ داخلی که به بهانه خونخواهی عثمان آغاز می‌شد و معاویه امید پیروزی در آن را داشت.

برای بسیاری از صحابه، در همان روزهای آغازین مشخص بود که معاویه، در انتظار کشته شدن عثمان نشسته است. خود عثمان نیز این را در یافته بود اما نتوانست در آن شرایط درباره آن تصمیم جدی بگیرد.

به نوشته یعقوبی، زمانی که عثمان در محاصره بود، بارها به معاویه نامه نوشت و از او درخواست کمک کرد اما معاویه از فرستادن نیرو خودداری کرد. این تعلل به قدری بود که عثمان حقیقت ماجرا را دریافت. معاویه در آخرین روزها ۱۲ هزار سپاه را از شام روانه مدینه کرد اما به فرمانده آن ها گفت که در فلان نقطه بمانند تا دستور از طرف او برسد. در این فاصله کسی را نزدعثمان فرستاد. وقتی عثمان فرستاده ی معاویه را دید، پرسید کمک آورده ای؟ گفت نه، آمده ام تا از وضعیت تو آگاه شوم. عثمان گفت: خیر، آمده ای تا من کشته شوم.((۱))

چند روز بعد، خبر قتل عثمان به شام رسید و این نیرو نیز به شام باز گشت داده شد. به گفته ی «جویریه»، معاویه از روی عمد، در یاری عثمان کوتاهی کرد

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵.

تا کشته شود. به محض این که عثمان کشته شد و پیراهن خونین او توسط زن عثمان برای معاویه فرستاده شد، تلاش او برای تحمیق مردم شام، برضد مردم مدینه و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، آغاز شد.((۱)) او حتی تصمیم گرفت با همسر عثمان ازدواج کند! تا کار خونخواهی راحت تر باشد اما زن عثمان از این کار ابا کرد و حتی برای منصرف کردن معاویه دندان های خود را شکست.((۲))

آری! معاویه پیوسته مترصد مرگ یا قتل عثمان بود تا به آرزوی دیرینه خود دست یابد. از این رو، پس از آگاهی از محاصره خانه عثمان او را کمک نکرد تا هرچه زودتر، سایه عثمان از سرش کوتاه شود و او به آرزوی خود برسد.((۳))

امیرمؤمنان علیه السلام در نامه ای به معاویه می نویسد:

به خدا سوگند، پسر عموی تو را جز تو کسی نکشت و من امیدوارم که تو را - مانند گناه او - به او ملحق سازم.((۴))

امیرمؤمنان علیه السلام معاویه را به کوتاهی در باره عثمان متهم کرده و به او نوشت:

تو زمانی به یاری عثمان می شتافتی که در واقع برای خودت کاری کرده باشی؛و وقتی او را خوار می کردی که در آن پیروزی تو باشد.((۵))

«ابوطفیل» نیز به معاویه گفت: چرا با آن که اهل شام با تو بودند، به عثمان

۱- جعفریان، تاریخ خلفاء، ص۱۷۶.
۲- ابن عبد ربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، ج۶، ص ۹۰.
۳-) سبحانی، جعفر، فروغ ولایت، ص ۳۸۲.
۴- ابن عبد ربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۳۳.
۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص۵۷.

کمک نکردی؟ «ابوایوب انصاری»، در صفین، نامه ای به معاویه نوشت و در پاسخ او - که انصار را متهم به قتل عثمان کرده بود - گفت: قاتل او یزید بن اسد است که تو او را برای حمایت از عثمان فرستادی امّا در راه ماند و به او کمک نکرد.((۱))

«شبث بن ربعی» نیز در نامه ا ی به معاویه، او را متهم به کوتاهی در حمایت از عثمان کرد و نوشت:

تو دوست داشتی عثمان کشته شود تا آن را بهانه قرار دهی.((۲))

«شهرستانی» می نویسد:

در اصل تمام عمّال معاویه، در شهرهای گوناگون از حمایت عثمان خودداری کردند.((۳))

وقتی سران جمل در بصره گرد آمده بودند، تصمیم گرفتند تا به شام رفته و به معاویه بپیوندند اما این مسئله که عثمان از معاویه یاری خواسته و او خودداری کرده بود، آن ها را به وحشت انداخته و از رفتن به شام بازداشت.

«ابن عباس» نیز در نامه ای به معاویه نوشت:

تو علاقه مند بودی عثمان کشته شود. او بعدها در پاسخ نامه ای به یزید - که او را متهم به قتل عثمان کرده بود - نوشت: من در این ماجرا نقشی نداشتم اما پدر تو در حمایت از او تعلل کرد و زمانی

۱- همان، ج ۸، ص۴۴.
۲- علامه امینی، الغدیر، ج ۹، ص ۱۵۱.
۳- شهرستانی، عبدالکریم، الملل و النحل، دارالسرور، ج۱، ص۲۶.

که او کمک خواسته بود، نیروهای خود را از یاری اوبازداشت.((۱))

ابن عباس، در نامه ای به معاویه می نویسد:

به خدا سوگند! تو مترصد مرگ عثمان بودی و نابودی او را می خواستی و مردم را از یاری او بازداشتی، نامه و استمداد و استغاثه او به تو رسید اما به آن اعتنا نکردی در حالی که می دانستی مردم تا او را نکشند، رها نخواهند کرد. تو خواستی که او کشته شود. اگر عثمان مظلوم کشته شد، بزرگترین ستمگر تو بودی.((۲))

«عبدالله بن سعد بن ابی سرح»، والی عثمان در مصر - پس از کشته شدن او - به عسقلان رفت و در آنجا ماندگار شد و نخواست در کنار معاویه باشد. او می گفت: دوست ندارد با مردی (معاویه) باشد که می داند او دوست داشته که عثمان کشته شود.((۳)) حتی عمروعاص معاویه را متهم می کرد که با عدم حمایت نکردن عثمان، او را خوار کرده است.((۴))

آیا طراح نامه به کارگزار مصر، معاویه بود؟ بر اساس یک نظریه، همانند دیگر توطئه ها، معاویه طراح اصلی نامه ای بود که عثمان به فرماندار مصر نوشته بود.

به گفته «عبدالکریم خطیب»، معاویه طرحی داشت که میان دشمنانش اختلاف ایجاد کند. او برای اثبات ادعای خود، به سخن «مبرد»، در «الکامل»،

۱- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الشراف، ج ۴، ص ۱۹

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۴، ص۵۸.

۳- المعرفهْ و التاریخ، ج۱، ص ۲۵۴.

۴- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج۲، ص ۲۸۷.

استناد کرده است که «مبرد» در این کتاب، برای اثبات دخالت معاویه، به پیشینه ی او استدلال می کند و می‌نویسد:

هر گاه معاویه متوجه می شد که یکی از فرماندهان روم، قصد توطئه علیه اسلام را دارد، در اولین فرصت، هدیه ا ی برای او می فرستاد و نامه ا ی به او می نوشت تا پادشاه روم را نسبت به او بدبین کند.((۱))وی در نامه وانمود می کرد که پاسخ نامه ی اوست! و چنین می نوشت:

به آن وعده ای که به من داده ای، مبنی بر این که مرا یاری کنی و پادشاه روم را زبون سازی، اطمینان کامل دارم! معاویه به فرستاده اش دستور می داد و به روم برود، تا نامه به دست مقامات پادشاهی روم برسد. وقتی مأموران بعد از انجام مأموریت، به شام بر می گشتند، می گفتند: ما فلان فرمانده را دیدیم که به قتل رسیده یا به دار مجازات آویخته شده بود! آن وقت معاویه می گفت: من ابوعبدالرحمن هستم!!((۲))

«عبدالکریم خطیب» می نویسد:

این طرحی که معاویه درباره فرماندهان رومی پیاده می کرد، دقیقاً همان طرحی بود که درباره کارگزار

مصر پیاده شد با این هدف که به دست محمد بن ابی بکر و یارانش بیفتد.((۳))

۱- مبرد، الکامل، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ج۲، ص ۳۲۵.

۲- همان.

۳- عبدالکریم خطیب، علی بن ابی طالب علیه السلام ، ص ۲۰۹.

عثمان به استاندار مصر، «عبدالله بن ابی سرح»، نوشته بود:

وقتی لشکر مصر برگشت، دست فلان کس را قطع کن و فلان کس را بکش و نسبت به اکثر لشکریان دستورات تنبیهی داده بود.((۱))

با شناختی که از معاویه و مهارت او در جعل نامه هایی که به دشمنانش می فرستاد، به دست آمده است احتمال این که نامه به فرماندار مصر نیز دسیسه معاویه باشد، زیاد است تا از این طریق بتواند خشم مصریان را برانگیخته آن ها را به مدینه باز گرداند و زمینه قتل عثمان را فراهم کند زیرا همان گونه که گفتیم، او از روی عمد، عثمان را یاری نکرد تا کشته شود. در واقع قتل عثمان برای معاویه، نردبانی بود که او را به بام خلافت می رساند!

پس از آن که مصریان با توبه و تعهد خلیفه پذیرفتند که راهی دیار خود شوند، معاویه خود را از هدف دور دید. از این رو دست به توطئه زد.

برخورد معاویه با عمرو عاص و نقش او در قتل عثمان

«طبری» می نویسد:

عمرو عاص از کسانی بود که مردم را علیه عثمان تحریک می کرد. روزی عثمان بر منبر خطبه می خواند، عمرو فریاد زد:

«اتق الله یا عثمان»، تو مرتکب کارهای ناشایستی شده ای ما نیز به آن آلوده شده ایم. تو به پیشگاه خدا توبه کن ما نیز توبه خواهیم کرد.

عثمان گفت: ای پسر نابغه! مگر تو این جا (مدینه) هستی؟ از آن

۱- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج۲، ص ۴۹۲.

روز که تو را از حکومت مصر عزل کردم، در

جُبّه ات شپش افتاده! آن وقت از هر طرف، فریاد توبه کن، توبه کن برخاست. عثمان که چنین دید، دست هایش را به آسمان بلند کرد و گفت: بارالها! من اولین توبه کننده هستم و از منبر پایین آمد.((۱))

عمرو عاص در ماه های آخر خلافت عثمان، می گفت: اگر چوپانی را ببینم، او را به قیام علیه عثمان دعوت خواهم کرد، چه رسد به رؤسا و اشراف. عمروعاص وقتی آتش فتنه را در مدینه شعله ور کرد، به خانه اش در فلسطین رفت!

برخورد معاویه با عمروعاص

پس از آن که عثمان، عمرو عاص را ازحکومت مصر بر کنار کرد، او کینه عثمان را به دل گرفت و مردم را علیه او تحریک می کرد. معاویه که همیشه دنبال فرصت بود و از نقطه ضعف افراد استفاده می کرد، این بار سراغ عمرو عاص آمد و با او پیمان بست که فرمانداری مصر را به او بازگرداند.

با توجه به این که عمرو عاص، دشمنی آشکارش را با عثمان اعلام کرده بود، اگر معاویه خیر خواه عثمان بود، چرا دست دوستی به سوی عمرو دراز کرد؟ انگیزه معاویه در عمل، منافع سیاسی او بود و پیمان میان او و عمرو عاص نیز بر اساس منافع مشترك و در پرتو اندیشه های نزدیك به هم صورت می گرفت.

معیار دوستی با عثمان میزان سود سیاسی و کمک به نقشه از پیش طراحی

۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملکوك، ج۲، ص ۱۲۶ و ۱۴۸.

شـده او بـود. از این رو، خود را در مسـئله عثمـان درگیر نکرد، زیرا از دیـدگاه او - که تنهـا به وسـعت فرمـانروایی خود توجه داشت - منطقی نبود که در غائله های عثمان، خود را درگیر کنـد و فرمانروایی خود را در معرض خطر قرار دهد. از طرفی این توان را در خود می دید که مقام حکومتی خود را از درجه استاندار وکارگزار خلیفه به درجه خلیفه ارتقا دهد و یک حکومت خالص اموی بنیان نهد و آن را برای فرزندان خود به ارث بگذارد.((۱))

معـاویه با آن هوشـیاری که داشت، می دیـد که تعصب طرفـداری از عثمان، ممکن است به زیانش بیانجامـد. بنابراین سیاسـت صبر و انتظار را در پیش گرفت تا این تراژدی خونین بگذرد و او در فرصت مناسب، نقشه خود را پیاده کند.

نکته آخر

معاویه، پس از رسیدن به قدرت، از شعار انتقام از کشندگان عثمان دست برداشت و چنان آرام به حکومت پرداخت که گویی عثمان کشته نشده است. وقتی معاویه، پس از «عام الجماعهْ» به خانه عثمان آمد، عایشه دختر عثمان با گریه، خواست معاویه را به خونخواهی پدرش تشویق کند. معاویه، ضـمن نصـیحت به او گفت: اگر تو دختر عموی امیر مؤمنان باشی، بهتر است تا زنی از مردم عادی باشی!!((۲))

۱- ابن عبد ربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، ج۵، ص ۱۱۳.

۲- بلاذی، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج۵، ص ۱۳۳.

نقش طلحه در قتل عثمان

«طبری» به نقل از «عبدالله بن عیاش» می‌نویسد:

در روزهای محاصره عثمان، روزی پیش او رفتم. دست مرا گرفت و به جایی برد که صدای اعتراض کنندگان می آمد. یکی می گفت، منتظر چه هستید؟ دیگری می گفت عجله نکنید، شاید به راه آید. در این وقت طلحه را دیدم که با ابن «عدیس بلوّی» آهسته سخنانی رد و بدل می‌کرد. وقتی ابن عدیس برگشت و به یاران خود گفت به هیچ کس اجازه رفتن یا آمدن نزد عثمان را ندهید. عثمان گفت: این سخنی بود که طلحه یادش داد. خدایا! شرّ طلحه را خودت کفایت فرما! او بود که این ها را بر من شورانید، امیدوارم بهره ا ی از این کار عایدش نشود و خونش ریخته شود.((۱))

دشمنی طلحه با عثمان، فقط محدود به زمان حیاتش نبود بلکه بعد از مرگش نیز دست از دشمنی بر نمی داشت! او تا سه روز پس از قتل عثمان، از دفن او جلوگیری کرد. حکیم بن حزام و جبیر بن مطعم، برای دفن او از امام علیه السلام یاری خواستند. وقتی عده ای از بستگان عثمان، جنازه اش را برای خاک سپاری به یکی از باغ های مدینه، معروف به حشّ کوکب - که یهودیان، مردگان خود را در آنجا دفن می کردند - می بردند، طلحه عده ای را سر راه گماشت تابوت او را سنگ باران کنند و آنها نیز چنین کردند!! وقتی امام علیه السلام از جریان با خبر شد، کسی را فرستاد و مانع این کار شد. اطرافیان عثمان توانستند او را در همان جا(حشّ کوکب) به خاک بسپارند.

۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۱۵۵-۱۵۶.

«واقدی» می نویسد:

پس از مرگ عثمان، درباره محل دفن او گفتگو شد. طلحه گفت: او را در «دیر سلع» که قبرستان یهودیان بود، به خاک بسپارید.((۱)) محاصره خلیفه ۴۰ روز طول کشید، در این مدت طلحه برای مردم نماز می خواند.((۲))

محاصره کنندگان آب را به روی عثمان بستند و عثمان گفت:

خدایا! طلحه را از من کفایت کن که او این گروه را برضد من شورانده است. به خدا قسم! من امیدوارم او به هلاکت برسد و خونش بریزد، چون او حرمت مرا شکسته است.

وقتی آب را از او دریغ کردند، او به بالای بام رفت و فریاد زد: ای طلحه! آیا نمی دانی که چاه دومه، از فلان یهودی بود واو بدون بها قطره ا ی از آن را نمی داد، من آن را به چهل هزار خریداری کردم، سهم خودم را همانند سهم یکی از مسلمانان قرار دادم و خود را بر آنان ترجیح ندادم؟ طلحه گفت: گیرم که این گونه باشد! عثمان گفت: تا امروز، جز من کسی را سراغ داری که از آن منع شده باشد؟ گفت: زیرا تو همه چیز را تغییر دادی و دگرگون کردی. عثمان گفت: آیا می دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هر که این خانه را خریداری کند و آن را به مسجد بیفزاید، خداوند در عوض، بهشت را به او ببخشد. از این رو من آن را به ۲۰ هزار خریدم و جزو مسجد قرار دادم. طلحه گفت: چنین باشد. گفت: آیا

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص۶.

۲- بلاذی، احمد بن یحیی، انساب الاشراف.

می دانی امروز فقط مرا از نماز خواندن در آن منع کردند؟ گفت: خیر. گفت: چرا؟. گفت: برای این که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تغییر دادی.

سپس عثمان برگشت و به علی علیه السلام خبر داد که آب را بر او بسته اند تا به فریادش برسد.

علی علیه السلام سه مشک پر از آب برای عثمان فرستاد اما به او نرسید! طلحه به علی علیه السلام گفت: تو را با عثمان چه کار؟ میان آن دو، سخنان تندی رد و بدل شد.((۱)) امیر مؤمنان علیه السلام به همین اندازه بسنده نکرد بلکه دو فرزندش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را که از فرستادن آنها به میدانهای جنگ به شدت پرهیز داشت، تا نسل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را حفظ کند، به کمک عثمان فرستاد و به آنها گفت: با شمشیرهایتان بروید و بر در خانه عثمان بایستید و نگذارید کسی به او برسد.((۲))

عجیب این که همین طلحه که قاتل عثمان بود، بعدها در لشکری شمشیر می زد که خون خواهان عثمان بودند! و عجیب تر این که خون او را از امیر مؤمنان علیه السلام می خواستند!!

امام علی علیه السلام در این باره می فرماید:

«...وَ اللهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّداً لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفاً مِنْ أَنْ یُطَالَبَ بِدَمِهِ لِأَنَّهُ مَظِنَّتُهُ وَ لَمْ یَکُنْ فی الْقَوْمِ أحْرَصُ عَلَیْهِ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ یُغَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ فِیهِ لِیَلْتَبِسَ الأَمْرُ وَ یَقَعَ الشَّکُّ...».

۱- الامامهْ والسیاسهْ، ج۱، ص ۳۸.

۲- همان.

به خدا قسم! طلحهْ بن عبیدالله، برای خونخواهی عثمان شورش نکرد، جز اینکه می ترسید خون عثمان، از او خواسته شود؛ زیرا او خود متهم به قتل عثمان است و از او حریص تر، در میان مردم، بر قتل عثمان یافت نمی شد. برای این که مردم را دچار تردید کند، دست به این گونه ادعاهای دروغین زد...((۱))

همه حقیقت را می دانستند، که طلحه در کشتن عثمان از همه حریص تر بود. برای همین، مروان در جنگ جمل، او را هدف تیری قرار داد وکشت و بارها می گفت: من انتقام عثمان را گرفتم.((۲))

امیر مؤمنان(ع) و عثمان

در پایان این فصل، به بررسی ارتباط امام علی علیه السلام و عثمان، و موضع آن حضرت در قبال عملکرد خلیفه سوم و دیدگاه امام علیه السلام درباره شخصیت و عملکرد عثمان می پردازیم.

امام در زمان عثمان، نقشی بر خلاف آنچه در دوران عمر داشت، پیش گرفته بود؛ زیرا عثمان، ارکان حکومت خود را از خانواده اموی برگزیده بود.

امام علیه السلام به خاطر مصالح اساسی اسلام، در دستگاه خلافت عمرحضور برجسته ای داشت و خلیفه نیز در پندگیری از نصایح و هدایت های او تردید نمی کرد. امام علیه السلام در شخصیت عمر، کسی را می دید که در برابر منافع و مصالح

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴.

۲- پاورقی خطبه ۱۷۴ به نقل از تاریخ الامم و الملوک.

عمومی کوتاه نمی آید و در مورد آن با کسی سازش نمی کند. از این رو امام علیه السلام ، پیوسته با مشورت های حکیمانه اش، عمر را یاری می کرد و تکیه گاه نیرومندی برای عمر بود.((۱))

امام علیه السلام درباره ی بی آلایشی عمر، می فرماید: عمر را وقت طواف برگرد کعبه دیدم، پیراهنی به تن داشت که ۲۱ وصله پوست بر آن بود.((۲))

برای همین، وقتی عثمان خود را با عمر مقایسه کرد، امام علیه السلام فرمود:

عمر گوش شنوا و چشم بینا داشت؛ اگر کسی را به حکومت می گماشت و درباره ی او سخنی می شنید، فوراً او را احضار کرده و به شدیدترین وجه مجازات می کرد اما تو این کار را نمی کنی. تو ضعیف شده و در برابر بستگانت تسلیم شده ای. سپس افزود: معاویه بدون آنکه از تو نظری بخواهد، به انجام کارهایش می پردازد و به مردم می گوید: این فرمان عثمان است! و تواین را می دانی اما بر او خشم نمی گیری.((۳))

دیدگاه امام علیه السلام درباره کارهای خلیفه در یکی از سخنانش آمده است. امام علیه السلام روزی که فرزندان مهاجرین را به نبرد با شامیان، فرا می خواند، این گونه فرمود:

ای فرزندان مهاجر! برای نبرد با سپاه کفر و باقی مانده ی احزاب و دوستان شیطان برخیزید و برای جنگ با معاویه که برای گرفتن خون کسی که خطاهای زیادی را بر دوش کشیده (عثمان) برخاسته

۱- ابراهیم بیضون، رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آینه تاریخ، ص۴۴.
۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۰
۳- ابن اثیر، ج ۳، الکامل فی التاریخ، ص ۱۵۱-۱۵۲.

است، حرکت کنید. به خداوندی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، او گناهان دیگران را تا روز رستاخیز به دوش خواهد کشید در حالی که از گناه آنها نیز چیزی کم نخواهد شد.((۱))

اما با این وجود، امام علیه السلام از همه توانش برای هدایت عثمان و برگرداندن او از مسیراشتباهش استفاده کرد. او به عثمان یادآور شد که او با دو خلیفه پیشین، فرق دارد و افتخار دامادی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دارد.

در واقع امام علیه السلام ، با یادآوری نسبت عثمان با رسول خدا، خواست تا از راه عاطفه، برای بازگرداندن او از خطا بهره ببرد.

امام در یکی از خطبه هایش می فرماید:

«إِنَّ النَّاسَ وَرَائِی وَ قَدِ اسْتَسْفَرُونِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُمْ وَ وَ اللَّهِ مَا أَدْرِی مَا أَقُولُ لَکَ مَا أَعْرِفُ شَیْئاً تَجْهَلُهُ وَ لَا أَدُلُّکَ عَلَی أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ مَا سَبَقْنَاکَ إِلَی شَیْ ءٍ فَنُخْبِرَکَ عَنْهُ وَ لَا خَلَوْنَا بِشَیْ ءٍ فَنُبَلِّغَکَهُ وَ قَدْ رَأَیْتَ کَمَا رَأَیْنَا وَ سَمِعْتَ کَمَا سَمِعْنَا وَ صَحِبْتَ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم کَمَا صَحِبْنَا وَ مَا ابْنُ أَبِی قُحَافَهَ وَ لَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَی بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْکَوَ أَنْتَ أَقْرَبُ إِلَی أَبِی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَشِیجَهَ رَحِمٍ مِنْهُمَا وَ قَدْ نِلْتَ مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ یَنَالَا فَاللَّهَ اللهَ فِی نَفْسِکَ فَإِنَّکَ وَاللهِ مَا تُبَصَّرُ مِنْ عَمًی وَلَا تُعَلَّمُ مِنْ جَهْلٍ وَ إِنَّ الطُّرُقَ لَوَاضِحَهٌ وَ إِنَّ أَعْلَامَ

الدِّینِ لَقَائِمَهٌ...

فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللهِ عِنْدَ اللهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدِیَ وَ هَدَی فَأَقَامَ سُنَّهً مَعْلُومَهً وَ أَمَاتَ بِدْعَهً مَجْهُولَهً وَ إِنَّ السُّنَنَ لَنَیِّرَهٌ لَهَا أَعْلامٌ وَ إِنَّ الْبِدَعَ

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۲، ص ۱۹۴.

لَظَاهِرَهٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضُلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّهً مَأْخُوذَهً وَ أَحْيَا بِدْعَهً مَتْرُوكَهً وَ إِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ یُؤْتَی یَوْمَ الْقِیَامَهِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَ لَیْسَ مَعَهُ نَصِیرٌ وَ لَا عَاذِرٌ فَیُلْقَی فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَیَدُورُ فِیهَا کَمَا تَدُورُ الرَّحَی ثُمَّ یَرْتَبِطُ فِی قَعْرِهَا وَ إِنِّی أَنْشُدُکَ اللَّهَ أَلَّا تَکُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّهِ الْمَقْتُولَ فَإِنَّهُ کَانَ یُقَالُ یُقْتَلُ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ إِمَامٌ یَفْتَحُ عَلَیْهَا الْقَتْلَ وَ الْقِتَالَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ یَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَیْهَا وَ یَبُثُّ الْفِتَنَ فِیهَا فَلَا یُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ یَمُوجُونَ فِیهَا مَوْجاً وَ یَمْرُجُونَ فِیهَا مَرْجاً فَلَا تَکُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَیِّقَهً یَسُوقُکَ حَیْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السِّنِّ وَ تَقَضِّی الْعُمُرِ».((۱))

همانا! مردم پشت سر من هستند و مرا میان تو و خودشان میانجی قرار داده اند، به خدا! نمی دانم با تو چه بگویم؟ چیزی را نمی دانم که تو ندانی، تو را به چیزی راهنمایی نمی کنم که نشناسی، تو می دانی آنچه را ما می دانیم. ما به چیزی پیشی نگرفته ایم که تو را آگاه سازیم و چیزی را در پنهانی نیافته ایم که آن را به تو ابلاغ کنیم.

دیدی، چنان که ما دیدیم، شنیدی، چنان که ما شنیدیم، با رسول خدا بودی، چنان که ما بودیم پسر ابو قحافه و پسر خطاب، در عمل به حق، از تو بهتر نبودند، تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، در خویشاوندی، از آن دو نزدیکتری و داماد او شدی که آنها نشدند. پس خدا را، خدا را، پروا کن! سوگند به خدا، تو کور نیستی، تا بینایت کنند، نادان نیستی تا تو را تعلیم دهند، راه ها روشن است و نشانه های دین برپاست...

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.

من تو را به خدا سوگند می دهم که امام کشته شده ی این امت نباشی؛ چرا که پیش از این گفته می شد در میان این امت، امامی به قتل خواهد رسید که دَرِ کشتار، تا روز قیامت گشوده خواهد شد و کارهای امت اسلامی با آن مشتبه شود و فتنه و فساد در میان شان گسترش یابد تا آنجا که حق را از باطل نمی شناسند و به سختی در آن فتنه ها غوطه ور می شوند. برای مروان، چونان حیوان به غارت گرفته نباش که تو را هر جا خواست براند؛ آن هم پس از سالیانی که از عمر تو گذشته و تجربه ای که به دست آورده ای. عثمان از امیر مؤمنان علیه السلام خواست که با مردم صحبت کند تا به من مهلت دهند تا از عهده ستمی که بر آنان رفته برآیم. امام علیه السلام فرمود: آنچه در مدینه است به مهلت نیاز ندارد و آنچه در بیرون مدینه است تا رسیدن فرمانت مهلت دارد.((۱))

برخورد امام علیه السلام با عثمان، خالصانه بود. ازاو دعوت کرد تا هیبت خلافت را که نماد وحدت مسلمانان است به آن باز گرداند و به سیطره گروهی که بر تصمیم خلیفه تسلط دارند، پایان دهد؛ گروهی که در رأس آنها، معاویه بود که امام علیه السلام او را متهم کرد که عثمان را در سیطره خود و مروان قرار داده است.((۲))

دعوت معاویه از خلیفه برای انتقال به شام، به این معنا بود که فرصت پیدا کند تا به طور مستقیم بر خلافت تسلط داشته باشد و پس از او، آن را در اختیار بگیرد.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.

۲- رفتار شناسی امام علی علیه السلام در آیینه تاریخ، ص ۵۵.

امـام علیـه السـلام از این واقعیت آگـاه بـود که تـأثیر پـذیری عثمـان، از خویشاونـدانش، به ویژه مروان و معـاویه، او را به انزوا کشانده است، پس به او فرمود:

سوگند به خدا که مروان، نه صـلاح دین خود را می داند و نه مصلحت شخصی خود را می شناسد. قسم به خدا می بینم که او تو را آلوده می‌کند و آن گاه دسـتت را نخواهد گرفت و من پس از این برای سرزنش تو نخواهم آمد. تو شرف و افتخارات را از بین بردی.((۱))

نائله، همسر عثمان، تحت تأثیر سخنان امام علیه السلام قرار گرفت و به او گفت: من سخنان علی را شنیدم، او با تو دشمنی نمی کند، تو از مروان پیروی می‌کنی و او تو را به هر کجا که می خواهد، می کشاند.((۲))

مظلومیت امیرمؤمنان(ع)

هر چنـد امـام علی علیه السـلام پس از پیـامبر - از وقـتی که امـام علی علیه السـلام ، از حق الهی خود محروم شـد و به گفته ی خودش، میراث او را به تاراج بردند - ((۳)) مظلوم بود و برای مصالح اصولی اسلام از حق خود چشم پوشید و خار در چشم و اسـتخوان در گلو، جام صبر را سر کشید((۴)) امـادر دو برهه زیر از دوران حکومتش، بیش از هر زمـان، مورد سـتم جاهلان و حیله گران غدّار قرار گرفت:

۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۳۵۳.

۲- همان، ص ۳۶۳-۳۶۲.

۳-) خطبه شقشقیه.

۴-) همان.

در زمان حکمیت؛

در این زمان از روی جهل و خرافه، حکمیت را بر امام علیه السلام تحمیل کردند اما پس از آنکه فهمیدند قربانی نیرنگ معاویه و عمروعاص شدند، به جای آنکه شرمگینانه از حضرتش عذرخواهی کنند، گفتند: همگی کافر شده ایم! ما توبه می کنیم و تو نیز!!

در آغاز حکومت؛ امام مورد ستم سیاسی قرار گرفت. کسانی که خود قاتلین عثمان بودند، با شعار خونخواهی او، در برابر حکومت نوپای امام علیه السلام با استناد به شواهد تاریخی و سخنان بزرگان صحابه ایستادند.

معاویه راه رسیدن به قدرت را در قتل عثمان می دید و قایق مقصود خود را در دریای خون او به حرکت در میآورد تا به ساحل حکومت برسد. از این رو از یاری او خودداری

کرد تا خون او ریخته شود و طلحه که به فرموده امیر مؤمنان علیه السلام ، حریص ترین فرد در کشتن عثمان بود و پس از قتل او نیز دست از دشمنی با او برنداشت و سه روز از دفن او جلوگیری کرد و سرانجام به دستور او جنازهٔ عثمان را سنگباران کردند، همه آنها در یک دسیسه سیاسی، امیر مؤمنان علیه السلام را متهم به قتل عثمان کردند و خونبهای عثمان را از او طلبیدند!!

یادآور شدیم که امیر مؤمنان علیه السلام تمام تلاش خود را به کار بست تا از کشتن عثمان جلوگیری کند؛ او حتی فرزندان معصوم خود را - که بقای نسل امامت بودند و حتی از فرستادن آنها به میدان نبرد هم خودداری می کرد - به یاری عثمان فرستاد تا مانع ریختن خون او شوند.

ص: ۱۶۴

امام علیه السلام در این باره می فرماید:

... آن قدر از عثمان دفاع کردم، که ترسیدم گناهکار باشم!((۱))

در نامه ی ۲۸ نهج البلاغه - که پاسخ به نامه ی معاویه است - می فرماید:

«ثُمَّ ذَکَرْتَ مَا کَانَ مِنْ أَمْرِی وَ أَمْرِ عُثْمَانَ فَلَکَ أَنْ تُجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرَحِمِکَ مِنْهُ فَأَیُّنَا کَانَ أَعْدَی لَهُ وَ أَهْدَی إِلَی مَقَاتِلِهِ أَ مَنْ بَذَلَ لَهُ نُصْرَتَهُ فَاسْتَقْعَدَهُ وَ اسْتَکَفَّهُ أَمْ مَنِ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَاخَی عَنْهُ وَ بَثَّ الْمَنُونَ إِلَیْهِ حَتَّی أَتَی قَدَرُهُ عَلَیْهِ... وَ مَا کُنْتُ لِأَعْتَذِرَ مِنْ أَنِّی کُنْتُ أَنْقِمُ عَلَیْهِ أَحْدَاثاً فَإِنْ کَانَ الذَّنْبُ إِلَیْهِ إِرْشَادِی وَ هِدَایَتِی لَهُ فَرُبَّ مَلُومٍ لا ذَنْبَ لَهُ...».

... سپس کار مرا با عثمان یادآوردی، تو باید پاسخ دهی که از بستگان او هستی! راستی کدام یک از ما، دشمنی اش با عثمان بیشتر بود؟ و راه را برای قاتلان او هموار کرد؟ آن کس که به او یاری رساند و از او

خواست که به جایش بنشیند و به کار مردم برسد؟ یا آن که عثمان از او یاری خواست و دریغ کرد و به انتظار نشست تا مرگش فرا رسد؟... من ادعایی ندارم که در مورد بدعت های عثمان، بر او عیب نمی گرفتم، نکوهش می کردم و از آن عذر خواه نیستم. اگر گناه من ارشاد و هدایت اوست، بسیارند کسانی که ملامت شوند و بی گناهند و بسیارند ناصحانی که در پند و اندرز دادن، مورد تهمت قرار گیرند... .((۲))

۱- نهج البلاغه ترجمه دکتر محمد دشتی، خطبه ۲۴۰. «والله لَقَد دَفَعتُ عَنهُ حَتّی خَشِیْتُ أنْ اَکُوْنَ آثِماً».

۲- نهج البلاغه، نامه ۲۸.

به راستی، چرا قاتلان عثمان، امیر مؤمنان علیه السلام را به کشتن او متهم کردند؟! علت این تهمت آشکار و ناروا چه بود و چه اهدافی را دنبال می کردند؟

آنها که به خوبی می دانستند امیر مؤمنان علیه السلام ، تا چه اندازه برای نجات عثمان تلاش کرد، پس چرا دست به این بهتان ناروازدند؟

بدون تردید، اهداف و انگیزه های سیاسی در پشت پرده بود که سران ناکثین و قاسطین را در جبهه ای واحد قرار داد تا دست به توطئه ای مشترک بزنند.

واقعیت های سیاسی نشان می‌دهد که علی علیه السلام تنها به این سبب گرفتار آن همه دشمنی ها و تهمت ها شد که خلافت را پذیرفت! و اگر این مقام را نمی پذیرفت، هیچ کس او را به کشتن عثمان متهم نمی کرد.((۱))

از وقتی که امام علیه السلام خلافت مسلمانان را عهده دار شد، مسئولیت خون عثمان به گردن او افتاد! اگر علی علیه السلام ، پس از عثمان، به مقام خلافت نمی رسید، در دل هیچ کس از خاندان بنی امیه خطور نمی کرد که علی علیه السلام ، در قضیه عثمان دست داشته است.((۲))

به گفتهٔ «ابن سیرین» تا زمانی که مردم با علی علیه السلام بیعت نکرده بودند، او متهم به ریختن خون عثمان نشده بود و زمانی که با او بیعت کردند، او را متهم کردند.((۳))

۱- جاسم، سید عزیز، امام علی علیه السلام نماد حکومت حق، ص ۲۹۰.

۲- عبدالکریم خطیب، ص۲۸۷.

۳- ابن عبد ربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، ج ۵، ص۵۵.

درخـواست خون عثمـان، تنهـا برای قصـاص قاتلاـن او نبود بلکه برای گرفتن انتقـام خون او بود در حـالی که قصـاص، اجرای فرمان الهی است اما انتقام، اجرای سنت نژادپرستانه جاهلی است و به کار بردن واژه انتقام، برای خونخواهی عثمان، از روزهای آغازین خلافت امام علیه السلام رایج شد.((۱))

امام علیه السـلام می کوشـید تا آرامش حاکم شود و پایه های حکومت قوام یابـد، آن وقت حکم قصاص را اجرا کنـد اما این کار برای قاتلان عثمان خوشایند نبود.

نتیجه گیری

در این فصـل زنـدگی سیاسـی معـاویه، ریشه هـا و زمینه های دست یابی او به قـدرت و علت و چگونگی برخورد خلفا با او را بررسـی کردیم و گفتیم که اقتـدار سیاسـی او و رسـیدن او به قدرت، ریشه در سـقیفه دارد و زمینه ورود باند اموی به مجموعه حکومت اسلامی. در زمان خلیفه اوّل شکل گرفت.

آنگاه به قوام پایه های قدرت معاویه، در دوران عمر اشاره کردیم و اثبات کردیم که خلیفه دوم برخلاف روحیه خشن و سـیره سخت سیاسـی که نسبت به کـارگزارانش داشت، معاویه را رها گذاشـته بود تا به دلخواه خود حکومت کنـد! و در واقع، او را بعد از خود، برای رویارویی با امیر مؤمنان علیه السلام آماده می کرد.

در بخش سوم، به تثبیت حکومت پادشـاهی معـاویه در زمـان عثمـان پرداخته و گفتیم که معـاویه در این دوران، خود را کاملاً برای دست یابی به حکومت بعد از

ص: ۱۶۷

۱- عبد الکریم خطیب، ص۲۸۹.

عثمان، آماده کرده بود و برای همین زمینه ی کشتن او را فراهم کرد.

در پایان نیز، به چگونگی برخورد امام علیه السـلام با عثمان و انتقادهای اصلاحی او به عثمان و این که چرا علی علیه السلام را متهم به کشتن عثمان کردند، پرداختیم.

ص: ۱۶۸

فصل سوم: معاویه در عصر حاکمیت امیرمؤمنان(ع)

اشاره

ص: ۱۶۹

مقدمه

در دو فصل گذشته به بررسی شخصیت خانوادگی معاویه، پدر و مادرش و دشمنی های آن دو با اسلام و نیز چگونگی اسلام آوردن معاویه و عناوین کتابت وحی و خال المؤمنین! پرداختیم. همچنین زندگی سیاسی معاویه را در دوران خلفا و چگونگی برخورد آنها با معاویه را تبیین نمودیم.

در این فصل، به عنوان بحث محوری این پژوهش به بررسی شخصیت و عملکرد معاویه، در دوران حکومت امیر مؤمنان علیه السلام ، می پردازیم اما پیش از آن، وجه تسمیه معاویه را از کلام طعن آمیز «جاریهْ بن قدامهْ» و «شریک بن اعور» می شنویم:

الف) وقتی جاریه بر معاویه واردشد، معاویه گفت: تو کیستی؟ گفت: جاریهْ بن قدامه. معاویه گفت: گمان نمی کنم که چیزی زنبور عسل باشی! جاریه گفت: این گونه سخن مگو زنبور عسل، تشبیه بسیار خوبی است؛ چون نوش دارد که عسل است و نیش دارد که می گزد اما «معاویه» اسم سگ ماده است، که سگ ها را صدا می کند تا بر او بجهند! و امیهْ تصغیر أمهْ است، که کنیزی بیش نیست... .((۱))

ص: ۱۷۱

۱- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۳؛ امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج۱۰، ص ۱۷۱.

ب) شریک بن أعور، بر معاویه وارد شد. معاویه گفت: همانا تو صورت زشتی داری و زیبا بهتر از زشت است، نام تو شریک است و خداوند شریک ندارد، پدرت اعور است و یک چشم دارد و صحیح بهتر از اعور است. با این حال چگونه سید قوم خود شدی؟

شریک گفت: نام تو معاویه است و آن نام سگ ماده است که عوعو می کند، تا سگان نر به طلب او بیایند، تو پسر

صخر هستی و سهل و همواری بهتر از صخر است؛ و جد تو «حرب» است و سِلم بهتر از حرب است؛ تو پسر امیّه هستی و آن تصغیر «أمه» است. با این حال، چگونه امیر المؤمنین شدی؟!

از کاخ معاویه بیرون آمد و این اشعار را سرود:

أیشتمنی معاویه بن

وحولی من ذوی یزن لیوثٌ

یعیِّر بالدساسه منسفاهٍ

وسیفی صارم و معی لسانی

ضراغمه تهشُّ الی الطعانی

و ربّات الحجال من الغوانی((۱))

آیا معاویهْ بن حرب به من دشنام می دهد، در حالی که شمشیر برّان و زبان گویا با من است و در کنار من، شیران قبیله ذی یزن هستند؛ شیرانی که در برابر حمله ها با نشاطند، او از روی سفاهت از من عیبجویی می کند و... .

۱- قرنه الجزایری، عبدالباقی، معاویه، ص ۹۸؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج۵، ص ۱۲۲.

علل بیعت نکردن معاویه با امیرمؤمنان(ع)

اشاره

معاویه، نماد نیرنگ و فساد بود. وی اولین کسی است که با امام علی علیه السلام مخالفت کرد. حال به بررسی علت های بیعت نکردن او با امیر مؤمنان علیه السلام می‌پردازیم:

۱- علت تاریخی:

اشاره

شواهد تاریخی گواهی می دهند که بین دو طایفه از تبار قریش، یعنی بنی امیه و بنی هاشم، دشمنی دیرینه وجود داشت که به اختصار، به سابقه این دشمنی ها اشاره می کنیم:

قریش، لقب فهر بن مالک، جد پنجم «قصی بن کلاب» بود و قبیله قریش، از او منشعب شده و این واژه، به افراد این قبیله اطلاق شده است.((۱))

«قصی بن کلاب»، مؤسس سازمان جماعت قریش و اولین کسی بود که حکومت را در میان آنان به دست گرفت. او پس از این که افراد و گروه های قبیله را از اطراف مکه گرد آورد، با صفات و فضایل انسانی و شجاعتی که در او بود، زمینه های سیادت قریش بر مکه و مسجد الحرام را فراهم ساخت.((۲))

«عبد مناف» و «عبدالدار» از فرزندان قصی بودند. عبد مناف، بر خلاف عبدالدار، به دلیل داشتن زیبایی صورت، شرف ذاتی و صفات برجسته انسانی،

۱- حلبی شافعی، السیرة الحلبیهْ، ج۱، ص ۱۹.

۲- جواد علی، العرب قبل الاسلام، قم: منشورات رضی، ۱۳۷۲ش، ص ۲۷۷.

مورد توجه پدر بود اما چون عبدالدار فرزند ارشد قصی بود، وصیت کرد تمام مناصب او، پس از مرگش به عهده وی باشد. عبد مناف، به دلیل برخورداری از فضایل نفسانی، دارای شهرت و محبوبیت بیشتری در میان مردم بود و در حقیقت، آیینه تمام نمای صفات معنوی و فضایل روحی پدرش به شمار می آمد.((۱))

عبد شمس و هاشم:

از میان فرزندان «عبد مناف»، دو پسر به نام های «عبد شمس» و «هاشم» شهرت تاریخی به دست آوردند؛ زیرا این دو نفر، سر سلسله دو خاندان معروفی شدند که به واسطه پیدایش حوادث و وقایع بزرگ میان آنان، نام آنها در صفحات تاریخ عرب و اسلام ماندگار است.

این دو برادر - با این که هنگام ولادت به هم چسبیده بودند - اما از نظر روح، اخلاق و روش تفاوت بسیاری با هم داشتند؛ یکی به حکم فطرت پاک و پیروی از راستی، درستی ذاتی، نام خود و فرزندانش را با حروف درشت و نورانی در تاریخ ثبت کرد و دیگری به دلیل بد اندیشی و انحراف خوی و خصلت، پای در لغزشگاه بدنامی و سقوط گذاشت و نام خود و اخلافش را هدف طعن و سخریه آیندگان قرار داد.

گفته اند؛ هنگام تولد، پیشانی آن دو به هم چسبیده بود؛ ناچار شدند با

۱- همان، ۲۷۸.

شمشیر آنهارا از هم جدا کنند. پس از این قضیه، این سخن بر سر زبانها افتاد که بین آن دو برادر، تا ابد شمشیر حکمفرما خواهد بود.((۱))

این پیشگویی، درست بود؛ زیرا دیری نپایید که اختلاف نظر، عقیده و روش سران این دو خاندان، به جایی رسید که جوی های خون و جسدهای کشتگان از پیروان طرفین هم، نتوانست این فاصله عمیق را پُر کند!

عبد شمس، در میان فرزندان خود پسری داشت که پایه فتنه و اختلاف میان او و بنی هاشم را بنا گذاشت و پیوسته لهیب سرکش آن را دامن می زد. این پسر، کسی نبود جز «أميهْ» بدنام و بدنهاد که تبار تبهکارش، بنابر اصل وراثت و پیروی از خُلق و خوی پدر، چنان عار و ننگی برای خود در تاریخ اسلام بر جای گذاشت که سرگذشت زشتکاری های جباران تاریخ را زنده کرد.

تاریخ نگاران، آغاز اختلاف و ستیز امیه، با عموی خود هاشم را این گونه نوشته اند:

قریش دو منصب بزرگ آن زمان، رفادت و سقایت((۲)) را بر عهده هاشم - که در نیک نفسی و خیرخواهی سرآمد بود - گذاشتند. از این رو امیه با هاشم، به مبارزه پرداخت.

۱- مقریزی شافعی، احمد بن علوی، النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم، چاپ اول، مصر، بی تا. ص ۱۰.
۲- رفادت: جمع آوری و پرداخت مالی بود که قصی بن کلاب بر عهده قریش نهاده بود تا از حاجیان پذیرایی نمایند. سقایت نیز آب رسانی به حاجیان بود. (خوارزمی، محمد بن احمد، مفاتیح العلوم).

هاشم که نام اصلی اش «عمرو» بود، هر ساله، تا پایان مناسک حج از آنها پذیرایی می کرد از این رو شهرت فراگیر و منزلت اجتماعی بالایی به دست آورد. امیه، برادرزاده او، از شدت حسد، در صدد برآمد تا در این کار، با هاشم به رقابت برخیزد اما موفق نشد! و مورد استهزاء و شماتت قرار گرفت و از هاشم درخواست منافره نمود.((۱))

هاشم به دلیل غنای شخصیتی که داشت، امتناع کرد اما در اثر اصرار امیه، به این کار تن داد و شرط کرد که اگر داوری به نفع او تمام شد، امیه ۵۰ شتر سیاه چشم، برای خرج مردم مکه به او تحویل دهد و علاوه بر این، ده سال، از مکه، جلای وطن کند.

کاهن بن حبیب خزاعی – جدّ عمرو بن حُمُق خزاعی، صحابی بزرگواری که با فجیع ترین وضع، به دست معاویه شهید شد – برای داوری در این کار تعیین شد. او رأی خود را این گونه بیان کرد: سوگند به ماه تابان و ستاره های درخشان و بارانهای ریزان و پرندگان آسمان و سیر رهروان در پستی و بلندی های بیابان که هاشم در بزرگواری سرآمد نزدیکان است.

امیه محکوم شد، هاشم شتران را گرفت و برای مردم مکه نحر کرد و امیه نیز به شام رفت و ۱۰ سال در آنجا ماند.((۲))

امیه، علاوه بر داشتن بد اندیشی و حسادت، بزهکار و منحرف نیز بود. او زمانی در مکه متعرض زنی از قبیله بنی زهره شد، که در

۱- امر رایج در جاهلیت که طرفین دعوا نزد کاهن رفته درخواست داوری می نمودند که کدام یک در حسب و نسب بر دیگری برتری دارند. (تاج العروس، ذیل واژه نفر)

۲- مقریزی شافعی، احمدبن علوی، النزاع والتخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم، ص۱۲-۱.

نتیجه، درگیری قبیله ای به وجود آمد و اگر بزرگان دو طرف نبودند، درگیری خونین واقع می شد.((۱))

امیه در دوران جوانی، پیوسته سر راه حاجیان کمین می‌کرد و دارایی آنها را به غارت می برد و مردم به سخریه، او را نگهبان حاجیان می نامیدند.((۲))

گذشته از این، امیه در جاهلیت، دست به کاری زد که در میان عرب سابقه نداشت. او در زمان حیات خود، همسرش را به ابوعمرو، یکی از پسرانش تزویج

کرد و با این کار، مورد سرزنش مردم قرار گرفت.((۳))

حرب و عبدالمطلب:

امیه فرزندی به نام «حرب» داشت که در زشت کاری، همانند پدر بود. گرچه او در زمان خود، از مشاهیر قبیله قریش به شمار می رفت اما از آنجا که از کوزه همان برون تراود که در اوست، نمی توانست فطرت آلوده خود را پنهان کند و دست به کارهای ناشایست نزند.

حرب تقریباً، هم سن و سال عبدالمطلب بن هاشم بود. عبدالمطلب همسایه ای یهودی داشت به نام اُدینه که در بازار تهامر، به داد و ستد مشغول بود. این کار، خشم و حسد حرب را بر می انگیخت! از این رو، جوانان قریش را به

۱- همان.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص ۴۶۷.

۳- مقریزی شافعی، احمد بن علوی، النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم، ص۱۳.

قتل آن یهودی تحریک کرد و گفت: پس از کشتن، اموال او را تصاحب کنید. که کسی به خونخواهی او بر نخواهد خاست. در اثر این تحریکات، دو تن از جوانان قریش، یهودی تاجر را کشتند. عبدالمطلب که همسایه او بود، پس از آگاهی از چگونگی ماجرا، حرب را ملامت کرد و به خونخواهی همسایه اش پرداخت.

سرانجام کار به منافره و حکمیت کشید و نجاشی، پادشاه حبشه را برای این کار برگزیدند اما نجاشی نپذیرفت. آنان نیز نُفیل بن عبدالعُزّا - جد عمر بن خطاب را که یکی از داوران محاکم عرب بود - انتخاب کردند. نُفیل به نفع عبدالمطلب رأی داد. عبدالمطلب ضمن قطع ارتباط با حرب، یکصد شتر از او گرفت و به پسر عموی یهودی یاد شده داد و اموال ربوده شده مقتول را از قاتلان او باز پس گرفت و قدری از مال خود نیز به آن افزود و به وارثین مقتول داد.((۱))

حرب در میان فرزندان خود، دختر و پسری داشت که هر کدام در بد اندیشی، خبث طینت ورفتار ناهنجار و ننگین شهره تاریخ شدند و تا دامنه قیامت، بدنامی آنها زبانزد خواهد بود.

دختر حرب «ام جمیل» همسر ابولهب است که تا آخرین دقایق عمر خود، از هیچ آزاری به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دریغ نورزید و سرانجام در کتاب خدا «هیزم کش» نامیده شد و پسرش ابوسفیان، پدر معاویه است، که در فصل اول به شرح کوتاهی از زندگی سراسر دشمنی او با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، پرداختیم و دیدیم که

۱- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۷۳.

او تا آخرین نفس و با سرسختی تمام، در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و نشر تعالیم عالیه او مقاومت کرد و تا پایان زندگی، از نفاق و دو رویی دست بر نداشت.

امیر مؤمنان(ع) و معاویه

اشاره

کینه و دشمنی تاریخی بنی امیه و بنی هاشم، اینک به دوران معاویه و امیر مؤمنان علیه السلام رسیده بود. از این رو، معاویه که در زمان خلفای سه گانه، خود را برای به دست گرفتن حکومت و تکیه بر مسند خلافت و سیطره بر جامعه اسلامی آماده کرده بود، در همان روزهای نخست حکومت امیرمؤمنان علیه السلام مخالفت با آن حضرت را آغاز کرد.

امام علیه السلام به خوبی از نیّت شوم معاویه آگاه بود. از این رو، در آغاز اقدامات حکومتی خود، معاویه را عزل کرد و از او خواست تا بیعت کند((۱)) اما معاویه، با متهم کردن امام علیه السلام به قتل عثمان، حقایق را وارونه جلوه داد و از طرفی با نوشتن نامه های تحریک آمیز به سران صحابه، آنها را به مخالفت با حکومت نوپای امام علیه السلام و گرفتن انتقام خون عثمان تشویق کرد!

اینک به جواب معاویه به نامه امیرمؤمنان علیه السلام - که توسط جریر فرستاده شده بود - و نیز نامه های معاویه به برخی از سران صحابه اشاره می کنیم.

وقتی امام علیه السلام از جریر خواست تا معاویه را در نوشتن جواب نامه ی او تحت فشار قرار دهد، معاویه نامه ای به این مضمون برای امام علیه السلام نوشت:

ص: ۱۷۹

۱- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامهْ و السیاسهْ، ج۱، ص۸۵-۸۴.

چنانچه مهاجران و انصار در حالی با تو بیعت می کردند که تو از خون عثمان بری بودی، در آن صورت خلافت تو بسان خلافت سه خلیفه قبلی بود اما تو مهاجران را به ریختن خون عثمان تحریک کردی و انصار را از حمایت او باز داشتی! در نتیجه، جاهل از تو اطاعت کرد و ناتوان، توانا شد. مردم شام تصمیم گرفته اند که با تو بجنگند، تا هنگامی که قاتلان عثمان را به آنها تحویل دهی. هرگاه چنین کنی، مسئله خلافت، در شورای مسلمین مطرح می شود. به جانم سوگند که وضع تو با من مانند وضع تو با طلحه و زبیر نیست؛ زیرا آنها با تو بیعت کرده بودند اما من بیعت نکرده ام ومردم شام مانند مردم بصره نیستند، هر چند مردم بصره با تو بیعت کرده و از تو اطاعت کرده اند در حالی که مردم شام خلافت تو را نپذیرفته و از تو اطاعت نمی کنند اما افتخارات تو را در اسلام و قرابت تو را با رسول خدا و موقعیت تو را در میان قریش، هرگز انکار نمی کنم.((۱))

امیر مؤمنان به نامه ی پر از نیرنگ معاویه - که در پیشبرد اهداف خود، از ایراد هر نوع تهمت بر رقیب خودداری نمی کرد - چنین پاسخ داد:

نامه ی شخصی به دستم رسید که نه فکری دارد که او را هدایت کند و نه پیشوایی که او را به راه آورد. هوی و هوس او را فراخوانده و او اجابت کرده و از آن پیروی کرده است. گمان کردی که کار من درباره ی عثمان بیعت مرا بر تو باطل کرده است... درباره قتل عثمان، نه دستوری داده ام که خطای در فرمان، مرا بگیرد و نه

۱- همان، ص ۹۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص ۸۸.

او را کشته ام تا قصاص بر من واجب شود... این که می گویی قاتلان عثمان را تحویل تو بدهم، سخن بس نا به جایی است. تو را چه به عثمان؟ تو مردی از بنی امیه هستی و فرزندان عثمان بر این کار از تو شایسته ترند... اما داوری تو در مورد مردم شام، بصره، طلحه و زبیر بی پایه است و در همه حکم یکی است. زیرا یک بیعت همگانی بود و قابل تجدید نظر نیست و خیار فسخ ندارد اما اصرار تو بر اتهام من، درباره قتل عثمان، هرگز آن را از راه حق نگفتی و خبری در این باره به تو نرسیده است.

فضیلت و نزدیکی مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و شرف مرا، در میان قریش پذیرفتی به جانم سوگند، اگر می توانستی آنها را نیز انکار می کردی.((۱))

نامه ی پُر اتهام معاویه و داوری های نادرست او، به خوبی نشان می‌دهد که تمام تلاش او، نپذیرفتن بیعت و حکومت امیر مؤمنان علیه السلام بوده است، که با پاسخ روشن گر و قاطع امام علیه السلام روبرو شد.

اینک به نامه های معاویه به تعدادی از سران صحابه و پاسخ آنها اشاره می کنیم:

الف) نامه به عبدالله بن عمر:

اشاره

معاویه نامه ای به امضای خود و عمرو عاص، به این مضمون، به «عبدالله بن عمر» نوشت:

حقایق اگر از ما مخفی و پنهان باشد، هرگز از تو مخفی نیست. علی علیه السلام ، عثمان را کشت، به دلیل این که قاتلان او را امان داده است.

۱- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامة و السیاسهْ، ج۱، ص ۹۲-۹۱.

ما خواهان خون عثمان هستیم. اگر علی علیه السلام ، قاتلان عثمان را به ما بدهد، ما از او دست بر می داریم و آنگاه مسئله خلافت را مانند عمر بن خطاب، به صورت شورادر میان مسلمانان مطرح می کنیم. ما هرگز خواهان خلافت نبوده و نیستیم (!). ما از تو می خواهیم که به پا خیزی و ما را در این راه کمک کنی.((۱))

پاسخ عبدالله بن عمر:

... به جانم سوگند که شما هر دو بصیرت و واقع بینی را از دست داده اید و از دور، به وقایع می نگرید و نامه ی شما بر شک و تردید اهل شک افزود. شما را چه به خلافت؟ معاویه، تو طلیق و آزاد شده ای و عمرو، تو هم شخص متهم و غیر قابل اعتمادی هستی.((۲))

ب) نامه ی معاویه به سعد بن وقاص:

اشاره

برای کمک به عثمان، شایسته ترین مردم شورای قریش بود. آنها او را برگزیدند و بر دیگران مقدم داشتند. طلحه و زبیر به یاری او شتافتند وآنها همکاران تو در شورا و همانند تو در اسلام بودند. ام المؤمنین (عایشه) نیز به کمک او شتافت. شایسته تو نیست که آنچه را آنان پسندیده اند مکروه بشماری و آ نچه را که آنان پذیرفته اند، رد کنی. ما باید خلافت را به شورا بازگردانیم.((۳))

۱- همان، ص ۸۹.

۲- همان، ص ۹۰-۸۹.

۳- همان، ص ۹۰.

پاسخ سعد و قاص:

عمر بن خطاب، افرادی را وارد شورا کرد که خلافت برای آنان جایز بود. هیچ کس از ما بر خلافت شایسته نبود، مگر این که بر خلافت او اتفاق کنیم. اگر ما فضیلتی را دارا بودیم، علی علیه السلام نیز آن را دارا بود، ضمن آن که علی علیه السلام دارای فضایل بسیاری است که در ما نیست و اگر طلحه و زبیر در خانه خود می ماندند، بهتر بود. خدا ام المؤمنین را برای کاری که انجام داد، بیامرزد.((۱))

ج) نامه ی معاویه به محمد بن مسلمه (فارس انصار):

معاویه ضمن دعوت از او، در پایان نامه می نویسد:

انصار - که قوم تو باشند - خدا را نافرمانی کرده و عثمان را خوار ساختند و خدا از تو و از آنان، در روز رستاخیز سؤال خواهد کرد.((۲))

محمد نیز در پاسخ، انگیزه معاویه را از این نامه نگاری ها چنین بیان می کند:

تو جز دنیا، چیزی را نمی خواهی و جز هوی وهوس، از چیزی پیروی نمی کنی. پس از مرگ عثمان، از او دفاع می کنی (!) اما در حال حیات، او را خوار ساختی و یاریش نکردی.((۳))

مجموع این نامه ها بیانگر این است که معاویه، جز بر هم زدن نظام و تحریک جامعه اسلامی و چهره های مطرح و صاحب نام بر ضد علی علیه السلام ، هدف

۱- همان.

۲- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامة و السیاسهْ، ج۱، ص ۹۰.

۳- همان؛ نصر بن مزاحم، وقعهْ الصفین، چاپ دوم، مصر، مؤسسهْ العربیهْ الحدیثیهْ، ص۷۷-۷۵.

دیگری نداشت. او می کوشید با دست گذاشتن روی نقاط قوت مخاطبان، آنها را به مخالفت با امام علیه السلام بر انگیزد؛ او فرزند عمر را برای بدست گرفتن خلافت می خواند. زیرا او ناظر شورا بوده است؛ به سعد وقاص نیز - که عضو شورای شش نفره و همتای طلحه و زبیر بود - این نکته را یادآوری می کرد؛ محمد بن مسلم را، قهرمان انصار و بسیج کننده مهاجران می خواند و یاد آور شد که برای جبران حمایت نکردن از عثمان، هم اکنون به یاری او بر خیزند که ولیّ دم عثمان است!!

معاویه به دلیل دشمنی دیرینه میان دو قبیله قریش نه تنها حاضر نبود با امیر مؤمنان علیه السلام بیعت کند و حکومت او را بپذیرد بلکه با تمام توان به مقابله با آن حضرت برخاست.

۲- قدرت طلبی معاویه

اشاره

یکی از عوامل مهمی که معاویه را وا داشت تا در مقابل امام علیه السلام بایستد، قدرت طلبی او بود. او از آغاز زندگی، پیوسته در فکر رسیدن به حکومت و قدرت بود.

هند، مادر معاویه - سال ها پیش از رسیدن او به حکومت - پیش بینی کرده بود که فرزند او و ابوسفیان، با توجه به قانون وراثت و نقش خانواده و محیط فکری و تربیتی، روزی بر این مردم حکومت خواهد کرد؛ مردمی که سطح فکر و طبع آنها به مراتب با افکار معاویه سازگار تر بود تا با اندیشه های ملکوتی امام علی علیه السلام . معاویه خود به این نکته پی برده بود و هرگز در مقابل امام علیه السلام ، سر

تسلیم فرود نیاورد. معاویه هم خود را می شناخت و هم مردمی را که قرار بود بر آنها حکومت کند. او دریافته بود که اندیشه این مردم، جز حول مصالح شخصی و مادی و پیروی از خواسته های نفسانی، نمی چرخد و ازدین و اصلاح و پیشرفت، تا جایی دم می زد که با این گونه خواسته های آنها سازگار باشد.

به این داستان توجه کنید:

معاویه، در دوران کودکی، با جمعی از همسالان خود، مشغول بازی بود. فردی از آنجا گذشت و چشمش به معاویه افتاد. با تیزبینی که داشت، لحظه ا ی به دقت به او نگریست. سپس گفت: گمان می کنم این کودک، روزی بر مردم خود حکومت و فرمانروایی کند! هند که آنجا در کنار معاویه ایستاده بود، گفت: در مرگ او گریه سر دهم، اگر جز این باشد، و روزی بر مردم خود حکومت نکند.((۱))

در آغاز جوانی معاویه آنگاه که خبر مرگ برادرش یزید بن ابی سفیان به هند رسید، شخصی نزد هند آمد و او را تسلیت داد و گفت: اگر ما یزید را از دست دادیم، در عوض شخصی مانند معاویه را داریم که جانشین او باشد. هند در پاسخ گفت: معاویه جانشین کسی نیست، به خدا قسم اگر همه ی نژاد عرب را در یک جا گرد آورند و معاویه را در میان آنان قرار دهند، او با برازندگی تمام می تواند از میان آنها سر بر آورد و خودنمایی کند.((۲))

بدیهی است کسی که پیوسته این گونه تلقینات به او تزریق می شد و به

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص ۱۱۲.
۲- البیان و التبیین، ج۱، ص ۶۳.

صورت آرزوهای دور و دراز در نهانگاه میل و شهواتش در می آمد، هرگز نه تنها در راه رسیدن به آن آرام نمی گرفت بلکه همواره در صدد بود تا راه تسلط و حکومت بر مردم را پیدا کرده و در هموار کردن آن راه بکوشد و در پیمودن آن، از هیچ گونه سعی و اقدامی دریغ نورزد. به ویژه این که پدر و مادر مکار او، هر لحظه روح و فکر او را در پیمودن این راه آماده می کردند و پیوسته با

حیله و نقشه های ماهرانه، او را راهنمایی کرد و پند و اندرز می دادند!

به این داستان توجه کنید:

زمانی که معاویه - از طرف عمر - ولایت شام را بر عهده داشت، به دیدن پدر و مادرش آمد. مادرش به او گفت: پسرم! کم اتفاق می افتد که زنی آزاده، فرزندی مانند تو بزاید، اکنون که این مرد (عمر) تو را به حکومت بر شام برگزیده است، سعی کن در کارهای خود طبق فرمان او عمل کنی، چه طبق میل تو باشد و چه نباشد. معاویه سپس، پیش پدرش رفت. او نیز به معاویه اندرز داد و گفت: فرزند! این گروه مهاجر و انصار از ما پیش افتاده، ما را عقب رانده اند. این پیشرفت، سبب شهرت آنها و عقب ماندگی ما سبب گمنامی ما شد در نتیجه، ما تابع آنها شدیم و آنها سرور و فرمانروای ما شدند. اکنون که چنین کار بزرگی را بر عهده ی تو گذاشته اند، هیچگاه ازفرمان آنها سرپیچی نکن؛ زیرا تو راهی را در پیش گرفته ای که رسیدن به سر منزل مقصود برایت بسیار مشکل است و اگر روزی به مقصد برسی، سخت مورد رقابت و هم چشمی دیگران خواهی بود.

معاویه می گوید: من از سخنان پدر و مادرم - که در لفظ اختلاف داشت اما در معنا یکی بود - بسیار در شگفت شدم.((۱))

بـدین ترتیب معـاویه برای رسـیدن به حکومت و جبران شکسـتها و ناکـامی های پـدرش ابوسـفیان و بازگردانـدن فرمانروایی و ریاستی که او یکباره از دست داده بود، پیوسته مورد تشویق و تحریص پدر و مادرش قرار می گرفت. شاید راهیابی معاویه در دستگاه پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم - که با درخواست ابوسفیان، در شمار نویسندگان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرار گرفت - جزیی از همین نقشه بود.

دشمنی با اسلام

از دیگر دلایل بیعت نکردن معاویه با امیر مؤمنان علیه السـلام دشمنی او با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. به یاد داریم که معـاویه، پـدرش ابوسـفیان را به خـاطر اینکه از روی ناچـاری تظـاهر به اسـلام کرده بود! به باد انتقاد گرفت و ضـمن سرودن اشـعاری، او را سـخت نکوهش کرد که چرا با روی بر تافتن از بُتها و پـذیرش اسـلام ننگ و عار را به خانـدان بنی امیه آورده است!

گفتیم که او در پنج ماهۀ پایانی عمر پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم به مدینه آمد و همانند پدرش به ظاهر اسـلام آورد و نیز این که او بارهـا - در دوران حکومتش - کفر خود را اظهـار و دشـمنی خود را بـا اسـلام و شـخص پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسلم ابراز کرد.((۲))

۱- ابن عبد ربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، ج۱، ص ۹.

۲- تفصیل این مطلب را در فصل اوّل آوردیم.

کینه های پنهان از امیر مؤمنان(ع)

از دلایلی که مانع بیعت معاویه با امام علیه السلام شد، کینه های شخصی معاویه بود که از امیر مؤمنان علیه السلام در دل داشت. از یاد او نمی رود که چند تن از بستگان نزدیک او - برادر، جد و دایی او در جنگ بدر - به دست علی علیه السلام به خاک ذلت افتاده بودند. در واقع معاویه، امیر مؤمنان علیه السلام را در هم کوبندهٔ غرور و سروری بنی امیه می دانست و از همین رو، برای او دشوار بود که در برابر امام علیه السلام سر تسلیم فرود آورد.

امام علیه السلام پیش از آغاز جنگ صفین و طی نامه ای، در پاسخ به تهدید نظامی معاویه، نوشت:

«وَ قَدْ دَعَوْتَ إِلَى الْحَرْبِ فَدَعِ النَّاسَ جَانِباً وَ اخْرُجْ إِلَيَّ وَ أَعْفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ لِتَعْلَمَ أَيُّنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ وَ الْمُغَطَّى عَلَى بَصَرِهِ فَأَنَا أَبُو حَسَنٍ قَاتِلُ جَدِّكَ وَ أَخِيكَ وَ خَالِكَ شَدْخاً يَوْمَ بَدْرٍ وَ ذَلِكَ السَّيْفُ مَعِي وَ بِذَلِكَ

الْقَلْبِ أَلْقَى عَدُوِّي مَا اسْتَبْدَلْتُ دِيناً وَ لَا اسْتَحْدَثْتُ نَبِيّاً وَإِنِّي لَعَلَى الْمِنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ وَ دَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرَهِينَ».((۱))

معاویه! مرا به جنگ خوانده ای، اگر راست می گویی، مردم را بگذار و به [تنهایی] جنگ من بیا، و دو لشکر را از کشتار باز دار، تا بدانی بر دل کدام یک از ما پرده ی تاریک کشیده شده و دیده ی چه کسی پوشیده است؟

من ابوالحسن، کشنده جد و دایی و برادر تو، در روز نبرد بدر

۱- نهج البلاغه، نامه ۱۰.

هستم که سر آنان را شکافتم. امروز همان شمشیر با من است، و با همان قلب، با دشمنانم ملاقات می کنم؛ نه بدعتی در دین گذاشته و نه پیامبر جدیدی برگزیده ام؛ من بر همان راه راست الهی قرار دارم که شما با اکراه پذیرفته و با اختیار رهایش کرده بودید!

یا در پاسخ نامه معاویه می نویسد:

«...وَ عِنْدِی السَّیْفُ الَّذِی أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّکَ وَ خَالِکَ وَ أَخِیکَ فی وَاحِدٍ».((۱))

... و در نزد من همان شمشیری است که در جنگ بدر، بر پیکر جدّ و دایی و برادرت((۲)) فرود آوردم.

آری! معاویه علاوه بر دشمنی که با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داشت، کینه های نهفته از امیر مؤمنان علیه السلام را نیز بر سینه داشت.

«ابن ابی الحدید» می نویسد:

معاویه از گذشته ها، بُغض علی علیه السلام را در دل داشت و به شدّت از او روی گردان بود. چرا این گونه نباشد که علی علیه السلام ، برادرش حنظله، و دایی اش، ولید بن عتبه را در روز بدر کشت، و عمویش حمزه را در قتل عتبه، جد معاویه یاری داد و تعداد زیادی از عموزاده های، او از بنی عبد شمس را کُشت و بزرگان و قهرمانان آنان را به خاک افکند.((۳))

۱- نهج البلاغه، نامه ۶۴.
۲- جد معاویه، عتبه بن ربیعه، و دایی او ولید بن عتبه، و برادرش حنظلهْ بن ابی سفیان، هر سه در جنگ بدر به دست امام علی علیه السلام کشته شدند.
۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص۳۳۸.

یکی از جدی ترین عوامل مخالفت برخی افراد و گروه ها با امام علی علیه السلام ، کینه های نهفته از دوران جاهلیت، در عصر نبوی بود. از این رو مسلمان شده های پس از فتح مکه، به ویژه بنی امیه، که افراد زیادی از آنها به دست علی علیه السلام ، در غزوات عصر رسالت کشته شده بودند، این کینه ها را در سینه نگه داشتند تا بر ضد علی علیه السلام استفاده کنند.

خود حضرت علیه السلام ، در این باره فرمود:

مردم! این فتنه به خاطر دشمنی های بدر، کینه های اُحد و عقده های جاهلیت است.((۱))

روزی عمر بن خطاب، به سعید بن عاص اموی گفت: چرا از من فاصله می گیری و روی گردان هستی؟ شاید فکر می کنی من پدرت را کشتم، من پدرت را نکشتم، بلکه علی بن ابی طالب اورا کشت.((۲))

در یکی از روزهای جنگ صفین، گروهی از سران سپاه شام، نزد معاویه آمدند و از شجاعت علی علیه السلام گفتند. معاویه گفت: نزد ما کسی نیست مگر اینکه پدر، برادر و یا فرزندش، در جنگ بدر کشته شده باشد.

ای ولید! پدرت روز بدر، و ای ابوالاعور! عمویت در احد، وای فرزندان طلحه! پدر شما در جنگ جمل کشته شدند. پس همه شما بر علی علیه السلام هجوم

۱- ابن شهر آشوب، مناقب، ج۳، ص ۱۸۰.

۲- ابن عبد البرّ، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج۲، ص۹.

ببرید و خون خود را از او بگیرید و سینه های خود را شفا دهید.((۱))

معاویه نه تنها خودش، داغ کشتگان کافرش را به دل داشت و پیوسته آتش کینه و انتقام از امیر مؤمنان علیه السلام در دل او شعله ور بود بلکه تلاش می کرد تا کسانی را که بستگانشان درویارویی با اسلام و به دست علی علیه السلام کشته شده بودند، در جنگ با امام علیه السلام بسیج کند.

نگاهی به جنگ های زمان امیر مؤمنان× و نقش معاویه در آنها

اشاره

امیر مؤمنان علیه السلام ، وقتی حکومت ظاهری را بدست گرفت، فرمان عزل بسیاری از عمّال و فرمانداران حکومت های پیشین، از جمله معاویه را صادر کرد. معاویه از این تصمیم امام علیه السلام سرخورده شد و در تلاش و تکاپو برآمد تا حکومت شام را از دست ندهد و در همین راستا چندین جنگ را بر حکومت نوپای امام علی علیه السلام تحمیل کرد.

در این قسمت، به این جنگها و نقش معاویه در بوجود آوردن آنها اشاره می کنیم:

۱- نقش معاویه در جنگ جمل

اشاره

اولین جنگ تحمیلی از سوی معاویه، بر امام علی علیه السلام ، جنگ جمل است.

این جنگ از چند منظر، قابل بررسی است:

۱- محمدی ری شهری، محمد، امام علی بن ابی طالب فی الکتاب والسنهْ،ج۵، ص۳۵.

منشأ تاریخی جنگ جمل

طرح شورای خلافت توسط عمر، انگیزه به دست گرفتن خلافت را در اعضای شورا به وجود آورد و سبب شد تا آنها چشم طمع به آن دوخته و در انتظار رسیدن به منصب خلافت باشند.

عثمان کشته شد و بزرگترین عامل قتل او طلحه بود. او یقین داشت که به اعتبار پیشینه اش و عموزاده بودن با ابوبکر، خلافت پس از عثمان به او خواهد رسید؛ زیرا ابوبکر در آن زمان بین مردم منزلتی داشت. طلحه در زمان حیات ابوبکر، درباره خلافت با عمر منازعه کرد و با همین انگیزه و طمع رسیدن به خلافت، در سامان دهی شورش برضد عثمان، نقش فعالی داشت. در این راه زبیر – که خلافت را برای خود می خواست – با طلحه همکاری کرد. امید این دو نفر، برای رسیدن به خلافت، کمتر از علی علیه السلام نبود بلکه طمع آنها قوی تر بود؛ زیرا در نتیجه دشمنی های ابوبکر و عمر با علی علیه السلام ، بسیاری از خصایص و فضایل و بزرگی های آن حضرت، در میان مردم به فراموشی سپرده شده بود. قریش نیز از آن حضرت کینه داشتند و با او مخالفت می کردند امّا طلحه و زبیر را دوست داشتند. این دو در واپسین روزهای حکومت عثمان، با بذل و بخشش و وعده و وعید، برای به دست آوردن رأی قریشیان تلاش می کردند. طلحه و زبیر آینده خلافت را در دستان خود می دیدند؛ زیرا عمر – که نفوذ زیادی در بین مردم داشت – صلاحیت خلافت آنها را تأیید کرده بود.

وقتی عثمان کشته شد، طلحه در پی بدست آوردن خلافت بود و برای رسیدن به آن حرص فراوانی داشت!

ص: ۱۹۲

اگر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و شجاعان عرب که طرفدار علی علیه السلام بودند - برای خلافت آن حضرت تلاش نمی کردند، خلافت به امام علیه السلام نمی رسید. چون خلافت به طلحه و زبیر نرسید، آن رخنه بزرگ در خلافت آن حضرت را پدید آورده، عایشه را به عراق بردند و فتنه جمل بر پا شد.((۱))

«ابن ابی الحدید» شورای شش نفره عمر را سرچشمهٔ تمام فتنه های تاریخ اسلام و فتنه هایی می داند که تا پایان دنیا به وقوع خواهد پیوست؛ زیرا این شورا با ایجاد توهّم شایستگی خلافت در بین اعضای شورا، مشکلات بسیاری به بار آورد.((۲))

شیخ مفید می نویسد:

طلحه و زبیر، با این یقین که پس از عثمان خلافت به آنها خواهد رسید، او را به قتل رساندند و هنگامی که مردم با امیر مؤمنان علیه السلام بیعت کردند، آرزوهای آن دو، در زمامداری برمردم، بر باد رفت، از این رو تصمیم به جنگ با آن حضرت گرفتند.((۳))

شورا در ذهن طلحه و زبیر، این توهم را ایجاد کرده بود که آنها نیز شایستگی خلافت بر مسلمانان را دارند و همین امر سبب تفاخر آنها و در نتیجه ستیز با علی علیه السلام شد.((۴))

ص: ۱۹۳

۱- علامه مجلسی، محمد باقر، حق الیقین، ص۲۵۲.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱۱، ص۱۱.

۳- الجمل، ص۴۳۵.

۴- سید محسن امین، سیره معصومان، بخش امام علی علیه السلام ترجمه، حجتی کرمانی،ج۲، ص۴۷۰.

بررسی سوابق سیاسی طلحه و زبیر - از زمان خلفای نخستین - نشانگر حب جاه و ریاست طلبی آن دو است؛ آنها در سایه روابط حسنه با عثمان، به مال و منال فراوانی دست یافته بودند. طلحه در شورای خلافت، به عثمان رأی داد.((۱))

زبیر نیز رابطه خوبی با عثمان داشت حتی در برهه ای از زمان، عثمان او را به وصایت خود برگزیده بود.((۲))

با این همه آن دو برای رسیدن به خلافت و قدرت، در سلک مخالفان درجه اوّل عثمان در آمدند و در کشتن او کوشیدند!

نقش معاویه در برپایی جنگ جمل

در آغاز خلافت ظاهری امیرمؤمنان علیه السلام سه دسته از عناصر با نفوذ - که هر کدام چه از نظر سابقه و کاردانی و چه از نظر مالی و ثروت و قدرت و چه از نظر کیاست و زیرکی، انگشت نما بودند - پا از دایره اطاعت خلیفه وقت بیرون نهاده، خود را کنار کشیدند:

دسته اوّل: تعداد آنها اندک بود اما کناره گیری آنها بهانهٔ خوبی برای مخالفین سر سخت امام علیه السلام ، بود. «سعد بن ابی وقاص»، «محمد بن مسلم» و «عبدالله بن عمر» و تنی چند از انصار از این دسته بودند.

این گروه، گرفتار نوعی انحراف عقیده و کجروی مسلک و فکر و سلیقه

۱- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامهْ و السیاسهْ، ج۱، ص۳۰.

۲- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج۵، ص۱۰۳.

شدند و این مسئله غباری از تردید و دودلی بر دیدگان آنان افکند و آنها را از مسیر درست باز داشت.

دسته دوم: طلحه و زبیر و هواداران آنها بودند که با فریب عایشه - همسر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که به خودخواهی و کینه توزی نسبت به اهل بیت علیهم السلام مشهور بود - در برابر امام علیه السلام شمشیر کشیدند. این دو همان گونه که بیان شد، به سبب هم چشمی و طمع ورزی به حکومت و بیت المال مسلمانان، پیمان خود را با امام علیه السلام زیر پا گذاشته و جنگ جمل را به راه انداختند.

دسته سوم: سومین قطب مخالفان امام علی علیه السلام ، معاویه است که مرکز حکومتش فرسنگها از مرکز خلافت آن حضرت دور بود و همچنان با روش فریبکارانه و شیطنت آمیز خود و با برانگیختن عواطف مردم شام - به وسیله پیراهن خون آلود عثمان و انگشتان بریدهٔ نائله همسر او و با فرستادن نامه و پیام تحریک آمیز به اطراف، تطمیع و تحریص قدرت طلبان و زر اندوزانی چون طلحه و زبیر - علیه امام علیه السلام دست به کار شد و با نقشه های دقیق و مکارانه اش از هر واقعه به نفع خود،بهره برداری کرد.((۱))

پس از کشته شدن عثمان و آغاز خلافت امام علیه السلام ، معاویه تمام تلاش و توان خود را در برانگیختن مخالفان امام علیه السلام و قیام آنها برضد امام به کار بست. معاویه در آن روزها، پی درپی به گروهی از صحابه و مردم سرشناس و مؤثری که در

۱- گلپایگانی، وحید، معاویه سردسته تبهکاران، ص۱۲۰.

مدینه بودند، نامه می نوشت و هر یک را به تناسب وضع فکری و روحی او به شورش علیه امام علیه السلام تحریک می کرد.

معاویه با نامه هایی که به طلحه و زبیر نوشت، آنها را با وعده های فریبنده و مکر آمیز، حسّ آزمندی و خودخواهی آنان را برانگیخت و وادار به مخالفت با امام علیه السلام کرد.

در واقع، مهم ترین نقش معاویه در جنگ جمل، تحریک و دلگرم کردن طلحه و زبیر، برای به دست گرفتن خلافت است.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: معاویه از شام، برای آن دو نامه نوشت و با آن نامه آنها را فریب داد، آنها آن را از من کتمان کردند.((۱))

نامه های معاویه به طلحه و زبیر با مهارت و آگاهی و شناخت کافی از شخصیت و ریاست طلبی آن دو تنظیم شده بود. از این رو معاویه برای فریب و ارضای تمایلات نفسانی طلحه و زبیر، نامه هایی سرشار از تعریف و تمجید به آن دو می نوشت و آنها را برای به دست گرفتن خلافت تشویق می کرد و آمادگی خود و منطقه زیر سلطه اش را برای همکاری با آنها در رسیدن به مقام خلافت و قائم مقامی، اعلام می کرد.((۲))

نامه معاویه به زبیر:

به نام خدا، این نامه ای است برای امیرالمؤمنین زبیر، از جانب

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص۳۱۰.

۲-) دانشنامه علوی، ج۹، ص۶۰.

معاویهْ بن ابی سفیان! سلام بر تو باد. من برای تو از مردم شام بیعت خواسته ام و آنان یکپارچه در اطاعت و فرمان تو سر نهاده اند! اکنون تویی و دو شهر کوفه و بصره، مواظب باش تا پسر ابوطالب، آن دو شهر را از تونرباید! که بدون آن دو، کاری از پیش نخواهی برد. بدان که من پس از تو، برای طلحه نیز بیعت گرفته ام! در این صورت، هر دو قیام کنید و مردم را به خونخواهی عثمان بخوانید و وانمود کنید که برای این کار، قیام کرده اید! کار را به مسامحه نگذرانید وجدی باشید. خدا شما را پیروز و دشمن شما را خوار گرداند!

وقتی این نامه به زبیر رسید، خرسند شد و طلحه را از آن آگاه کرد. آن دو در خیر خواهی معاویه برای خود، تردید نکردند!! و از همین جا در مقابل امیر مؤمنان علیه السلام ، عَلَم مخالفت برافراشتند.((۱))

معاویه در نامه ی دیگری، پس از ستایش فراوان از زبیر، می نویسد:

ای زبیر! پدر تو عوام فرزند خویلد، پدر خدیجه کبرا، ام المؤمنین بود و تو پسر عمه رسول خدا هستی، تو از حواریون آن حضرتی، تو داماد ابوبکر و فارس خدا هستی. تو در راه خدا جهاد کردی و خون دادی؛ تو با شمشیر برنده مانند شیر بیشه و اژدهای دمنده با نیروی ایمان و استواری یقین در راه اسلام جا نفشانی کردی؛ تو از عشره مبشّره به بهشت هستی! و عمر تو را به عضویت در شورای خلافت منصوب کرد.

بدانکه رعیت، مانند گوسفندان بی چوپان، متفرق شده اند. خدا تو را

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص ۷۷.

رحمت کند، برای حفظ خونها شتاب و سرعت به خرج ده، پیش از اینکه فتنه بزرگ و حل آن محال گردد، این پراکندگی را گرد آور. اکنون رعیت، چون کشتی بی بادبان، در شرف غرق شدن است؛ برای یکپارچگی اُمت دامن

همت به کمر زن! من امر خلافت را برای تو و طلحه استوار کردم که خلافت برای تو و پس از تو برای طلحه باشد.((۱))

معاویه در نامه ای به طلحه نوشت:

ای طلحه! تو کمتر از همه قریش، خون قریش را ریختی، به علاوه صاحب صورتی با وجاهت، دستی با سخاوت و زبانی با فصاحت هستی؛ تو یادگار خلفای گذشته هستی؛ تو برادر ابوبکری؛ او از قبیله تیم بود و تو نیز از همان قبیله هستی؛ تو پنجمین نفر از عشره مبشّره به بهشت هستی؛ و جلادت و جانبازی تو در جهاد روز اُحد فراموش ناشدنی است؛ خدا تو را رحمت کند، به سوی کاری که رعیت به آن محتاج و منتظرند شتاب کن تا قلاده ی اطاعت تو را به گردن بگیرند!!

این امری است که تخلف از آن برای تو جایز نیست و خداوند از تو راضی نشود، مگر به قیام به این امر!

بدان که من این امر را برای تو محکم کرده ام و زبیر در فضیلت بر تو مقدم نیست و شما دو نفر هر کدام را مقدم داشتید، او امام است! و پس از او، امامت مختص آن دیگری است. خداوند تو را به راه هدایت موفق بدارد!! و رشد و موفقیت را به تو ارزانی دارد!((۲))

۱- کشف الهاویهْ عن معاصی المعاویهْ، ص۲۳۴.

۲- همان، ص۱۳۵.

آری! معاویه با این نیرنگ سیاسی، آن دو پیر دنیا دوست را که اصالت ایمانی و جهادی گذشته خود را در پای خواسته های نفسانی خود قربانی کرده بودند، وادار کرد تا در برابر امام زمان شان بایستند و با همان دستی که چند روز پیش با او بیعت کرده بودند، با همان دست، شمشیر به روی او بکشند! قدرت و حکومت دوستی، همه روزنه ها را به روی وجدان و ایمان آنها بسته بود.

امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می فرماید:

«کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا یَرْجُوا الأَمْرَ لَهُ وَ یَعْطِفُهُ عَلَیْهِ دُونَ صَاحِبِهِ لَا یَمُتَّانِ إِلَی اللَّهِ بِحَبْلٍ وَ لَا یَمُدَّانِ إِلَیْهِ بِسَبَبٍ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَامِلُ ضَبٍّ لِصَاحِبِهِ وَ عَمَّا قَلِیلٍ یُکْشَفُ قِنَاعُهُ بِهِ وَ اللَّهِ لَئِنْ أَصَابُوا الَّذِی یُرِیدُونَ لَیَنْتَزِعَنَّ هَذَا نَفْسَ هَذَا وَ لَیَأْتِیَنَّ هَذَا عَلَی هَذَا».((۱))

هر کدام از طلحه و زبیر، امیدوار است که حکومت را به دست آورد و دیده به آن دوخته و رفیق خود را به حساب نمی آورد. آن دو، نه به رشته الهی چنگ زده اند و نه با وسیله ای به خدا روی آورده اند. هر کدام بار کینه رفیق خود را به دوش می کشد که به زودی، پرده از روی آن کنار خواهد رفت.

به خدا سوگند! اگر به آنچه می خواهند برسند، این جانِ آن را می گیرد، و آن، این را از پای در خواهد آورد.

امیر مؤمنان علیه السلام حالات روحی ناکثان را این گونه توصیف می کند:

«...وَ إِنَّهَا لَلْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ فِیهَا الْحَمَأُ وَ الْحُمَّةُ وَ الشُّبْهَةُ الْمُغْدِفَةُ وَ إِنَّ الْأَمْرَ

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۸.

لَوَاضِحٌ وَ قَدْ زَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ نِصَابِهِ وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ شَغْبِهِ...».((۱))

همانا ناکثان، گروهی سرکش و ستمگرند که دلهاشان چون شب، ظلمانی و پر از خشم و کینه، و زهر عقرب و شبهات است. در حالی که حقیقت، پدیدار، و باطل، ریشه کن شده، و زبانش از حرکت برضد حق، فرو مانده است.

امام علیه السلام با این شناخت عمیق از طلحه و زبیر، درخواست آن دو را برای واگذاری حکومت کوفه و بصره نپذیرفت؛ زیرا افرادی با این ویژگیها و سابقه – که هدفی جز بر آوردن خواهش های نفسانی خود نداشتند و در این راه از انجام هیچ کاری فروگذارنمی کردند– نمی توانستند مورد اعتماد حضرت علیه السلام قرار بگیرند. امام علیه السلام در گفتگو با محمد بن طلحه، نگرانی خود را از انتصاب طلحه و زبیر به مناصب بالای حکومتی ابراز کرده، ضمن اعلام پاسخ منفی می فرماید: نه، به خدا سوگند که در آن صورت، فساد همانند کرم در همه جا رخته می کند و عرصه گیتی از همه جانب، بر من تنگ می شود. ((۲))

موقعیت استراتژیک کوفه و بصره

کوفه و بصره دارای موقعیت ویژه ای بودند. از این رو، طلحه و زبیر خواستار واگذاری حکومت بصره و کوفه بودند. کوفه و بصره در آن روز، دو اردوگاه بزرگ اسلام و مرکز حکومت همه قلمرو شرقی خلافت، یعنی ارمنستان و ایران تا قفقاز و حدود آسیای مرکزی و مرزهای هندوستان بود.

ص: ۲۰۰

۱- نهج البلاغه، خطبه۱۳۷.

۲- ابن ابی الحدید، نهج البلاغه، ج۱۱، ص۱۶.

از طرفی معـاویه، نیمـه غربی قلمرو خلافت را در دست داشت و این منـاطق، به صـورت مسـتقل و خـارج از نفـوذ مـدینه اداره می‌شد. در این وضـعیت آشفته، سپردن نیمه شرقی خلافت به کسانی همانند طلحه و زبیر - که اهدافشان از پیش آشکار بود - صلاح نبود.((۱))

فجایعی که در جنگ جمل رخ داد، نشان داد که موضع امام علی علیه السلام در عـدم انتصاب آن دو، چه قـدر دور انـدیشانه بوده است. این سیاست های اصولی و کارآمد، قلمرو شرقی و غربی جهان اسلام را به جز شام، ضمیمه حکومت اسلامی کرد. شام نیز در آسـتانه سـقوط بود که توطئه های معاویه، تقدیر دیگری را برای خلافت اسلامی رقم زد و جهان را از انوار پر فیض علوی محروم کرد.((۲))

آری! طلحه و زبیر بـا فریب معـاویه، بیعت بـا امـام علیه السـلام را نقص کردنـد. این دو پیر ریاست طلب، در آغاز چرب زبانی های معاویه را باور کرده بودنـد اما در اثنای غائله، متوجه شدنـد که در ورای این تعارف های نوشـته شده طاغوت شام، حقایق دیگری نهفته است.((۳))

با این حال، به خاطر گرفتار شدن در دور باطل و گرداب هوس، به همکاری با معاویه ادامه دادند و همواره به توان شـیطانی او - در ظلم و ستم بر امام علی علیه السلام و یاران او - امید بسته بودند.

۱- دانشنامه امام علی علیه السلام ، ج۹، ص۵۹.

۲- همان.

۳- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج۲، ص۳۶۶.

به نوشته شیخ مفید، در کشاکش درگیری های داخلی ناکثان، زبیر تهدید کرد که به سوی معاویه خواهد شتافت.((۱)) امّا سرانجام، قربانی مطامع نفسانی خود و اهداف راه بردی و کینه توزی امویان شد.((۲))

۲- نقش معاویه در جنگ صفین

اشاره

پس از کشته شدن عثمان و برچیده شدن حکومت بنی امیه و قرار گرفتن خلافت در جایگاه اصلی خود و آغاز حکومت امیر مؤمنان علیه السلام چون معاویه به خوبی می دانست که امام علیه السلام به ادامه حکومت او راضی نخواهد شد. از این رو، پیوسته در انتظار فرمان عزل خود به سرمی برد.

تا اینکه انتظار به سرآمد و چنین فرمانی، به وسیله «جریر» به دست او رسید.

«إِنَّهُ بَایَعَنِی الْقَوْمُ الَّذِینَ بَایَعُوا أَبَا بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَی مَا بَایَعُوهُمْ عَلَیْهِ فَلَمْ یَکُنْ لِلشَّاهِدِ أنْ یَخْتَارَ وَلا لِلْغَائِبِ أَنْ یَرُدَّ وَإِنَّمَا الشُّورَی لِلْمُهَاجِرِینَ وَالأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَی رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَاماً کَانَ ذَلِکَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَهٍ رَدُّوهُ إِلَی مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبَی قَاتَلُوهُ عَلَی اتِّبَاعِهِ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ وَوَلَّاهُ اللهُ مَا تَوَلَّی وَلَعَمْرِی یَا مُعَاوِیَهُ لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِکَ دُونَ هَوَاکَ لَتَجِدَنِّی أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّی کُنْتُ فی عُزْلَهٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّی فَتَجَنَّ مَا بَدَا لَکَ وَالسَّلَامَ».((۳))

۱- مفید، شیخ محمد، الجمل، چاپ دوم، قم، دفتر تبغلیات اسلامی، ۱۴۱۶ ه- . ق. ص۲۸۷.

۲- رشاد، علی اکبر و همکاران، دانشنامه امام علی علیه السلام ، چاپ اول، تهران، مؤسسه فرهنگی دین و دانش معاصر، ۱۳۸۰ش، ج۹، ص۶۱.

۳- نهج البلاغه، نامه ۶.

همانـا کسـانی بـا من بیعت کرده انـد که بـا ابوبکر و عمر و عثمـان، بـا همان شـرایط بیعت کردنـد، پس آنکه در بیعت حضور داشت، نمی تواند خلیفه دیگری برگزیند و آن کس که غایب بود، نمی تواند بیعت مردم را نپذیرد.

همانا شورای مسلمانان از آن مهاجران و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند و او را امام خود خواندند، خشنودی خـدا هم در آن است. حـال اگر کسـی کـار آنـان را نکوهش کنـد یا بـدعتی پدیـد آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می گرداننـد. اگر سـر بـاز زد با اوپیکار می کننـد؛ زیرا به راه مسـلمانان نرفته خـدا هم او را در گمراهی اش رها می کنـد. به جانم سوگنـد! ای معاویه! اگر به دور از هوای نفس به دیـده عقل بنگری خواهی دیـد که من نسبت به خون عثمان پاک ترین افراد هستم و می دانی که من از ماجرا دور بوده ام مگر اینکه از راه خیانت مرا متهم کنی و حق آشکاری را بپوشانی. والسّلام!

وقتی نامه به معاویه رسـید، سـخت در حیرت فرو رفت. او در تمام عمر خود به چنین بن بست حیرت انگیزی گرفتار نشده بود. او زمانی که از مفاد نامه آگاه شد، در اندیشه ای گران فرو رفت و سـپاه غم و اندوه در دل و سـینه اش خیمه زد. چون شب فرا رسـید، پیش خـانواده اش رفت و در به روی خود فرو بست و ابیـاتی را بـدین گونه - که حاکی از بیم و هراس او بود - زمزمه می کرد:

تطاول لیلی واعترتنی وساوسی

أتانی جریر والحوادث جمّه

أکایده و السیف بینی و بینه

لِآتٍ اتی بالتّرهات البسابس

تلک التیفیها اجتداع المعاطس

و لست لاثواب الدنی بلابس

ص: ۲۰۳

إنِ الشام اعطت طاعه بمنّيه

فإن يفعلوا اصدم علياً بحبهه

وإنی لارجو خیر مانال نائل

تواصفها اشیاخها فی المجالس

تفتُّ علیه کل رطب و یابس

وما أنا من ملک العراق بآیس

تطاول لیلی واعترتنی

وساوسی أتانی جریر والحوادث جمّه

أکایده و السیف بینی و بینه

إنِ الشام اعطت طاعه بمنّیه

فإن یفعلوا اصدم علیاً بحبهه

وإنی لارجو خیر مانال نائل

لِآتٍ اتی بالتّرهات البسابس بتلک التیفیها اجتداع المعاطس و لست لاثواب الدنی بلابس

تواصفها اشیاخها فی المجالس

تفتُّ علیه کل رطب و یابس

وما أنا من ملک العراق بآیس

آه که این شب من چه ستم کار است، و این سپاه فکر و اندیشه، چگونه به من هجوم آورده اند، این چه پیامی نا به جاست! که جریر برایم آورده است و این چه پیشامدی است که عاقبت آن نبرد و کشتار است! اما من از راه فریب در می آیم و به ننگ تسلیم خود را گرفتار نمی کنم. اگر مردم شام آن گونه که مشهورند، مرا اطاعت می کردند، دست به شمشیر می زدم و با علی می‌جنگیدیم چندان که پایان آن نابودی همه چیز بود. با این وصف، من مأیوس نیستم و امیدوارم به آرزوهایم برسم.((۱))

سیاست استمهال و اتلاف معاویه

معاویه، چاره ی کار را در گذراندن وقت و سرگرم کردن جریر دید. وقتی جریر برای گرفتن پاسخ شتاب کرد، معاویه می گفت: این کار شوخی نیست که من در آن شتاب کنم، باید عاقبت آن را نگریست، بنابراین به من فرصت بده تا تصمیم بگیرم و نظر نهایی خود را اعلام کنم.

در این میان معاویه پیوسته، با سرشناسان شام پنهانی به رایزنی مشغول بود، تا حمایت آنها را به دست آورد. او پس از ورود جریر و آگاه شدن از مفاد نامه ی امام علی علیه السلام ، برای آگاهی از نظر قطعی مردم شام درباره ی خود و میزان علاقه

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۷۸.

مردم به خونخواهی عثمان، مردم را در مسجد شام گرد آورد و به منبر رفت و پس از ستایش خود! گفت:

ای مردم! همه می دانید که من دست نشانده و عامل عمر بن خطاب و عثمان بن عفان، در شام هستم؛ و در مدت

حکومت خود، هیچ کس را گمراه نکردم!! از طرفی، همه می دانید که پس از درگذشت عثمان - که مظلوم کشته شد - من خونخواه او به شمار می آیم، اکنون دوست دارم بدانم که نظر شما چیست؟((۱))

مردم شام گفته های او را تأیید کردند و موافقت خود را با خونخواهی عثمان اعلام کردند. سپس همه برخاستند و با معاویه بیعت کردند و اعلام کردند که در راه مطالبه خون عثمان، از هیچ گونه بذل جان و مالی دریغ نورزند!

در خلال همان روز، که جریر با یأس و سرگردانی منتظر پاسخ معاویه بود، معاویه به او گفت: پیشنهاد جدیدی دارم. به علی علیه السلام بنویس که بپذیرد شام و مصر، از آن من باشد و هر گاه مرگش فرا رسید، بیعت کسی را برگردن من نگذارد! من نیز در برابر اوتسلیم می شوم و خلافت او را به رسمیت می شناسم. جریر گفت: تو خود این را بنویس، من نیز می نویسم. معاویه نیرنگ خود را برای امام علیه السلام نوشت. امام علیه السلام که به هدف معاویه پی برده بود، در پاسخ نوشت:

... هدف معاویه این است که من در گردن او بیعتی نداشته باشم، تا هرچه می خواهد برگزیند و می خواهد تو را معطل نگه دارد تا مردم

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص۲۴۸.

شام را برای جنگ بیازماید. در همان روزهای نخست که من در مدینه بودم، مغیرهْ بن شعبه نظر داد که من معاویه را بر مقام خود ابقا کنم، اما من نپذیرفتم. خدا روزی را نیاورد که من افراد گمراه را به کمک بگیرم. اگر دست بیعت داد که هیچ، در غیر این صورت به سوی من بازگرد.((۱))

اتهام خیانت به جریر

جریر که پس از رسیدن نامه امام علیه السلام ، همچنان در انتظار پاسخ قطعی معاویه در شام مانده بود! رفته رفته سوءظن مردم را بر انگیخت و همه، او را به سازش با معاویه متهم کردند، از این رو امام علیه السلام فرمود:

«...لَكِنْ قَدْ وَقَّتُّ لِجَرِيرٍ وَقْتاً لَا يُقِيمُ بَعْدَهُ إِلَّا مَخْدُوعاً أوْ عَاصِياً...».((۲))

من برای توقف جریر در شام، مدتی را معین کرده ام که تجاوز از آن، جز به دلیل فریب خوردن یا سرپیچی از فرمان من نیست».

برای آخرین بار برای او نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَاحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفَصْلِ وَ خُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ ثُمَّ خَيِّرْهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُجْلِيَةٍ أَوْ سِلْمٍ مُخْزِيَةٍ فَإِنِ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَيْهِ وَ إِنِ اخْتَارَ السِّلْمَ فَخُذْ بَيْعَتَهُ».((۳))

پس از نام خدا و درود! هنگامی که نامه ام به دست رسید، معاویه را

۱- همان، ج۳، ص۸۴.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۴۳.

۳- نهج البلاغه، نامه ۸.

به یکسره کردن کار وادار کن و با او برخورد قاطعی داشته باش. سپس او را در پذیرفتن جنگی که مردم را از خانه ها بیرون می کشد، یا تسلیمی با خواری، آزاد بگذار. پس اگر جنگ را برگزید، امان نامه او را بر زمین بکوب و اگر صلح خواست، از او بیعت بگیر.

جریر برای آخرین بار، پیش معاویه رفت و نامه ی امام علیه السلام را به او داد و ضمن سخنانی به او گفت: من این گونه دریافته ام که دل تو مرده و بین حق و باطل حیران مانده ای! شاید در انتظار چیزی هستی که در دست دیگران است؟!

معاویه که این بار سخنان جریر را قطعی و استوار یافت، گفت: در جلسه ی بعد جواب تو را خواهم داد و چون بیعت مردم شام با او صورت گرفت و افکار عمومی را با خود همراه ساخت، جریر را فرا خواند و گفت: دیگر کاری

با تو ندارم، نزد صاحبت برگرد! و نامه ای نوشت و برای امام علیه السلام فرستاد و آمادگی خود را برای جنگ با امام علیه السلام اعلام کرد!!((۱))

از اینجا بود که معاویه خود را برای جنگ تمام عیار با امام علیه السلام آماده کرد و یکی از طولانی ترین جنگها در صدر اسلام را بر امیر مؤمنان علیه السلام و جامعه اسلامی تحمیل نمود؛ در این جنگ داخلی خون ده ها هزار مسلمان به زمین ریخت که سبب اصلی آن پسر هند بود.

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱ص۱۳۹-۱۴۰-۲۴۹-۲۵۱.

۳– نقش معاویه در پیدایش خوارج

اشاره

در جنگ صفین، چهل و پنج هزار کشته و به قولی، آمار کشتگان صفین در مدت یکصد و ده روز به یکصد و ده هزار نفر رسید که بیست هزار نفر آن از اهل عراق و مابقی از اهل شام بودند. به نوشته «مسعودی» یکصد و پنجاه هزار نفر به غیر از خَدَم و اتباع کشته شدند و با ایشان سیصد هزار تن می شدند.((۱))

نود هزار شامی کشته شدند و بیست و پنج هزار عراقی به شهادت رسیدند اما این تراژدی اسفبار و غم انگیز، به همین جا ختم نشد بلکه سیاست شوم و ناجوانمردانه فرزند ابوسفیان و عقل منفصل او عمروعاص، پیامدهای تلخ و درد آوری به همراه داشت که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱– سلطه معاویه بر شامات تثبیت شد و همه کارگزاران حکومتی آن نواحی، سر در اطاعت معاویه گذاشتند و اگر کسانی هم نیم نگاهی به حکومت امام علیه السلام داشتند، یکسره به معاویه پیوستند؛

۲– امام علیه السلام که در یک قدمی پیروزی قرار داشت و شمشیر مالک ستون خیمه معاویه را به لرزه آورده بود، فرسنگها از آن دور شد؛

۳– ارتش رو به زوال معاویه، تجدید سازمان یافت و برای تضعیف روحیه مردم عراق، دست به غارتگری زد؛

۴– در میان ارتش عراق دودستگی پدید آمد و گروه خوارج متولد شد؛

۱– تتمهْ المنتهی، قمی، شیخ عباس، چاپ دوم، تهران، ص۱۹.

۵- سرانجام در سایه همین سیاست شیطانی، امام علیه السلام قربانی توطئه خوارج شد و در محراب عبادت به شهادت رسید. ((۱))

عوامل پیروزی معاویه

اشاره

معاویه می گفت: چهار عامل موجب پیروزی من بر علی[علیه السلام] شد:

۱- من همواره سرّ خود را کتمان می کردم، اما او راز خود را آشکار می کرد؛

۲- من در میان قریش از او محبوب تر بودم و آنها به من بیشتر از او، علاقه داشتند؛

۳- علی[علیه السلام] با اصحاب جمل در آویخت و من

همچنان ساکت ماندم و گفتم: اگر آنان بر علی[علیه السلام] پیروز شدند، کار من بر آنها آسان تر است! و اگر علی[علیه السلام] پیروز شد و آنها را کشت، جبهه مخالفان و ناراضیان او فشرده تر شده حیثیت او، رو به کاهش خواهد گذاشت؛

۴- از همه مهم تر اینکه من لشکری مطیع از شامیان داشتم اما سروکار علی[علیه السلام] با عراقیان سرکش و متمرّد بود.((۲))

موارد فوق عواملی بود که خود معاویه به آن اعتراف داشت اما باید دید که دیگر عوامل پیروزی معاویه چه بوده است؟

در ذیل به مهم ترین عوامل پیروزی معاویه اشاره می کنیم:

۱- فروغ ولایت، سبحانی، جعفر، ص۶۸۶-۶۸۵.

۲- العقد الفرید، ابن عبد ربه، احمد بن محمد، ج۳، ص۱۳۲.

۱– عامل اجتماعی

اشاره

بدون تردید، یکی از عوامل اساسی پیروزی معاویه، محیط اجتماعی شام و سازگاری مردم با سیاست معاویه بود.

بزرگترین و عمـدترین عامـل پیشـرفت معـاویه در حکومت، عادت مردم شام به اطاعت محض از حکام و فرمانروایان خود بود. مردم شام همواره به این ویژگی شهرت داشتند؛ زیرا رومیان قرن های متمادی بر آنها تسلط داشتند و آنان به اطاعت از حکام و تحمل انواع ظلم و ستم خو گرفته بودند.

معاویه با استفاده از این ویژگی مردم شام، چنان حلقه ا ی از بردگی در گوش آنان انداخت و اندیشه آنها را زیر نفوذ و سیطره خود قرار داد و آنها را به خواب عمیق فرو برد که حتی نور عدالت خواهی و آزادمنشـی پیشوای بزرگی همچون امام علی علیه السـلام هم نتوانست در زوایای مغز جامـد و دلهای تاریک و مرده ی آنان راه یابـد و آنها را از باتلاق بردگی و اسارت رهایی بخشد.

سرزمین شام برای پاشیدن تخم آمال و آرزوهای معاویه بی نهایت آماده و مستعد بود و او این را بارها آزموده بود.

آری! از مهم ترین علت های پیروزی و پیشرفت معاویه در رسیدن به هدفش، اطاعت بی قید و شرط مردم شام بود که سرانجام او را بر کرسـی خلافت نشانـد. مردم شام – همانگونه که گفته شد – به آن علت که از دیر زمان دست نشانده ی حکومت روم شرقی بودنـد و همواره فرمـان بردار آنـان بودنـد، حس فرمـان برداری و سـر سپردگی نسبت به حاکمان، نوعی غریزه و عادت برای آنها شده بود و این

ویژگی چنان بر مردم شام مؤثر بود که از صفات خاصه و بارز آنان به شمار آمده و همواره به آن مشهور بودند.

ثعالبی - ادیب و نویسنده مشهور - می‌نویسد:

مردم شام در میان مردم سایر بلاد به طاعت و پیروی سلطان شهرت دارند و از این بابت ضرب المثل هستند! کار معاویه نیز به همین سبب رونق گرفت؛ زیرا شامیان پیوسته و چشم و گوش بسته از او تبعیت می کردند.

حجاج بن یوسف می گفت: از آن روز که هر چیزی در محل خود جایگزین شد، طاعت گفت: من در شام فرود می آیم! طاعون گفت: من نیز با تو هستم. برکت و فراوانی گفت: من در سرزمین عراق مسکن می گزینم، نفاق و دورویی گفت: من نیز همراه تو هستم؛ محبت و سلامت گفت: من در بادیه جایگزین می شوم؛ بدبختی و حرمان گفت: من هم با تو خواهم بود!

به همین دلیل شام همیشه منشأ طاعون های هولناک بوده که وصف آن در تاریخ ضبط است. این مثل در افواه مشهور است که دو - طاء - از ویژگی های شام است: طاعت و طاعون.((۱))

در کتاب وقعهٔ صفین آمده است:

پس از قتل عثمان، مردی به نام حجاج بن خزیم نزد معاویه آمد و به او گفت: ای معاویه! باید این مژده را به تو بدهم که سرانجام بر علی علیه السلام پیروز خواهی شد و او از تو شکست خواهد خورد! معاویه

۱- لطائف المعارف، ص۲۱۳، ترجمه فارسی.

پرسید: برای چه؟ گفت: برای آنکه در پی تو کسانی هستند که هر چه بگویی خاموش اند و هر فرمانی بدهی درباره ی آن از تو پرسش نمی کنند! اما با علی کسانی هستند که با سخنان او سخن می گویند و درباره ی هر چه فرمان دهد پرسش می کنند! در این صورت گروه اندک تو بر جماعت انبوه آنان برتری دارند!((۱))

جاحظ نیز معتقد است:

دلیل شورش اهل عراق بر حاکمان و فرمان بری اهل شام از آنان این است که اهل عراق، صاحبان رأی و فطانت بودند. از این رو اهل بحث و مشاجره بودند و در بحث هم طعن، قدح و ترجیح بین مردان و تمایز بین رؤسا و اظهار عیوب حاکمان است.

امّا اهل شام، اهل تقلید و جمود بر یک فکر بودند اهل فکر و نظر نبودندو از پیش بینی و تحلیل مسایل عاجز بودند و اهل عراق پیوسته به نافرمانی وشورش علیه حاکمان مشهور بودند.((۲))

خلاصه سخن اینکه به همان میزان که اهل شام، فرمان بران بدون قید و شرط بودند، کوفیان نیز سرکش، نافرمان و ناسپاس بودند؛ به گونه ای که حتی در برابر امام معصوم علیه السلام - که مجسّمه عدالت و مهربانی بود - نیز دست از این سرکشی و خیره سری برنداشتند!

۱- وقعهْ صفین، ص۷۸.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱، ص۳۴۳.

سخنان امیر مؤمنان(ع)

امام علی علیه السلام در مناسبت های گوناگون، از این ناسپاسی کوفیان یاد نموده و با تلخ کامی فراوان آنان را به باد انتقاد گرفته است که به برخی از آنها اشاره می کنیم: امام علی علیه السلام در سال ۳۸، پس از فریب خوردن کوفیان از مکر و حیله عمروعاص و معاویه، هشدار گونه به کوفیان فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ یَا أَهْلَ الْعِرَاقِ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ کَالْمَرْأَهِ الْحَامِلِ حَمَلَتْ فَلَمَّا أَتَمَّتْ أَمْلَصَتْ وَ مَاتَ قَیِّمُهَا وَ طَالَ تَأَیُّمُهَا وَ وَرِثَهَا أَبْعَدُهَا. أَمَا وَ اللَّهِ مَا أَتَیْتُکُمُ اخْتِیَاراً وَ لَکِنْ جِئْتُ إِلَیْکُمْ سَوْقاً وَ لَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّکُمْ تَقُولُونَ: عَلِیٌّ یَکْذِبُ قَاتَلَکُمُ اللَّهُ تَعَالَی فَعَلَی مَنْ أَکْذِبُ؟ أَ عَلَی اللَّهِ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ! أَمْ عَلَی نَبِیِّهِ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ! کَلَّا وَ اللَّهِ لَکِنَّهَا لَهْجَهٌ غِبْتُمْ عَنْهَا، وَ لَمْ تَکُونُوا مِنْ أَهْلِهَا...».((۱))

ای مردم عراق! همانا شما به زن بارداری می مانید که در آخرین روزهای بارداری جنین خود را سقط کند؛ سرپرستش بمیرد؛ زمانی طولانی بی شوهر ماند و میراث او را خویشاوندان دور غارت کنند. بدانید من با اختیار خود به سوی شما نیامدم بلکه به طرف دیار شما کشانده شدم. به من خبر دادند که می گویید! علی علیه السلام دروغ می گوید! خدا

شما را بکشد بر چه کسی [دروغ] روا داشته ام؟ بر خدا؟ در حالی که من اوّلین کسی هستم که به خدا ایمان آوردم؛ یا بر پیامبرش در حالی که من اوّلین کسی بودم که او را تصدیق کردم! به خدا هرگز!

ص: ۲۱۳

۱- نهج البلاغه، خطبه ۷۱.

به خدا قسم! آنچه گفتم واقعیتی است که شما از دانستن آن دورید و شایستگی درک آن را ندارید...

امام علیه السلام در سال ۳۸ ه-.ق - که مردم را برای کمک به محمد بن ابی بکر در مصر فرا می خواند - در نکوهش یاران خود فرمود:

«أَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى مَا قَضَى مِنْ أَمْرٍ وَ قَدَّرَ مِنْ فِعْلٍ وَ عَلَى ابْتِلَائِي بِكُمْ أَيَّتُهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِعْ وَ إِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ ... أَ مَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ وَ لَا حَمِيَّةٌ تَشْحَذُكُمْ أَ وَ لَيْسَ عَجَباً أَنَّ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجُفَاةَ الطَّغَامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَعُونَةٍ وَ لَا عَطَاءٍ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ وَ أَنْتُمْ تَرِيكَةُ الْإِسْلَامِ -بَقِيَّةُ النَّاسِ إِلَى الْمَعُونَةِ أَوْ طَائِفَةٍ مِنَ الْعَطَاءِ فَتَفَرَّقُونَ عَنِّي وَ تَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ ... وَ أَقْرِبْ بِقَوْمٍ مِنَ الْجَهْلِ بِاللَّهِ قَائِدُهُمْ مُعَاوِيَةُ وَ مُؤَدِّبُهُمُ ابْنُ النَّابِغَةِ».((۱))

خدا را بر آنچه که خواسته و هر کار که مقدر فرمود، ستایش می کنم و او را به گرفتاریم به شما کوفیان می ستایم. ای مردمی که هر گاه فرمان دادم اطاعت نکردید و هر زمان شما را فرا خواندم، پاسخ ندادید. ...آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد؟ آیا غیرتی نیست که شما را برای جنگ بسیج کند؟ آیا شگفت آور نیست که معاویه انسانهای جفا کار پست را می خواند و آنان بدون انتظار کمک و بخششی از او پیروی می کنند! و من شما را برای یاری می خوانم در حالی که شما بازماندگان اسلام و یادگار مسلمانان پیشین هستید. با کمک و عطا یا شما را دعوت می کنم، امّا از اطراف من پراکنده

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۰

می شوید و به تفرقه و اختلاف روی می آورید؟....

سوگند به خدا چه نادان مردمی هستند، [کسانی] که رهبر آنان معاویه، و آموزگارشان پسر نابغه باشد.

همچنین امام علیه السلام در جواب اعتراض اشعث بن قیس که گفت: ما را از حکمیت نهی کردی و سپس پذیرفتی! کدام یک از این دو کار درست است؟ امام علیه السلام دست به روی دست کوبید و با تأسف فرمود:

«هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَهَ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أَنِّی حِینَ أَمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَی الْمَكْرُوهِ الَّذِی یَجْعَلُ اللَّهُ فِیهِ خَیْراً فَإِنِ اسْتَقَمْتُمْ هَدَیْتُكُمْ وَ إِنِ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُكُمْ وَ إِنْ أَبَیْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ لَكَانَتِ الْوُثْقَی وَلَكِنْ بِمَنْ وَإِلَی مَنْ أُرِیدُ أَنْ أُدَاوِیَ بِكُمْ وَ أَنْتُمْ دَائِی كَنَاقِشِ الشَّوْكَهِ بِالشَّوْكَهِ وَهُوَ یَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطِبَّاءُ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِیِّ وَ كَلَّتِ النَّزْعَهُ بِأَشْطَانِ الرَّكِیِّ...».((۱))

این سزای کسی است که بیعت با امام خود را بشکند. به خدا سوگند! هنگامی که شما را به جنگ با معاویه فرا خواندم، خوشایندتان نبود اما خداوند خیر شما را در آن قرار داده بود؛ اگر مقاومت می کردید شما را راهنمایی می کردم و اگر به انحراف می رفتید شما را به راه راست بر می گرداندم؛ اگر سر باز می زدید، دوباره شما را برای مبارزه آماده می کردم، در آن صورت وضعیتی مطمئن داشتیم امّا دریغ، با کدام نیرو بجنگم؟ و به چه کسی اطمینان کنم؟ شگفتا! می خواهم به وسیله شما بیماریها را درمان کنم امّا شما

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱.

درد بی درمان من شده اید؛ کسی را می مانم که خار در پایش رفته و با خار دیگری می خواهد آن را بیرون کشد! در حالی که می داند خار در بدن او بیشتر شکند و بر جای ماند. خدایا! طبیب این درد جان فرسا به ستوه آمده و آب رسان این شوره زار ناتوان گشته است.

امام علیه السلام در یک سخنرانی در کوفه که حوادث سخت آینده را بیان می فرمود، در نکوهش کوفیان فرمود:

«مَا لِی أَرَاکُمْ أَشْبَاحاً بِلَا أَرْوَاحٍ وَ أَرْوَاحاً بِلَا أَشْبَاحٍ وَ نُسَّاکاً بِلَا صَلَاحٍ وَتُجَّاراً بِلَا أَرْبَاحٍ وَأَیْقَاظاً نُوَّماً وَشُهُوداً غُیَّباً وَنَاظِرَهً عَمْیَاءَ وَ سَامِعَهً صَمَّاءَ وَنَاطِقَهً بَکْمَاءَ رَایَهُ ضَلَالٍ قَدْ قَامَتْ عَلَی قُطْبِهَا وَ تَفَرَّقَتْ بِشُعَبِهَا تَکِیلُکُمْ بِصَاعِهَا وَ تَخْبِطُکُمْ بِبَاعِهَا قَائِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّهِ قَائِمٌ عَلَی الضِّلَّهِ».((۱))

مردم کوفه! چرا شما را پیکرهای بی ر وح، و روحهای بدون جسد می نگرم؟ چرا شما را عبادت کنندگان بدون صلاحیت، بازرگانی بدون سود و تجارت، بیدارانی خفته، حاضران غایب از صحنه، بینندگانی نابینا، شنوندگان کر و سخنگویان لال مشاهده می کنم؟

پرچم گمراهی بر پایه های خود برافراشته شده و طرفداران آن فراوان شما را با پیمانه خود می سنجد وسرکوب می کند، پرچمدارشان - معاویه - از ملت اسلام خارج و در راه گمراهی ایستاده است.

امیر مؤمنان علیه السلام پس از جنگ نهروان، در نکوهش یاران خود، در سال ۳۸ه-.ق. که برای نبرد نهایی با معاویه سهل انگاری می ورزیدند، فرمود:

«یَا أَهْلَ الْکُوفَهِ مُنِیتُ مِنْکُمْ بِثَلَاثٍ وَ اثْنَتَیْنِ صُمٌّ ذَوُو أَسْمَاعٍ وَ بُکْمٌ ذَوُو

۱- نهج البلاغه، خطبه۱۰۸.

كَلَام وَ عُمْيٌ ذَوُو أَبْصَارٍ لَا أَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ اللِّقَاءِ وَ لَا إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ الْبَلَاءِ تَرِبَتْ أَيْدِيكَمْ يَا أَشْبَاهَ الْإِبِلِ غَابَ عَنْهَا رُعَاتُهَا كُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ آخَرَ وَ اللَّهِ لَكَأَنِّي بِكُمْ فِيمَا إِخَالُكُمْ أَنْ لَوْ حَمِسَ الْوَغَى وَ حَمِيَ الضِّرَابُ قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الْمَرْأَةِ عَنْ قُبُلِهَا».((۱))

ای اهل کوفه! گرفتار شما شده ام که سه چیز دارید و دو چیز ندارید: کَرهایی با گوشهای شنوا، لالهایی با

زبان گویا، کورانی با چشمهای بینا. نه در روز جنگ از آزادگانید و نه در هنگام بلا و سختی برادران یکرنگ هستید. تهی دست مانید ای مردم! شما چونان شتران دور مانده از ساربان هستید که اگر از سویی جمع آوری شدند، از دیگر سو، پراکنده می شوند.

به خدا سوگند! می بینم که اگر جنگ سخت شود و آتش آن شعله ور گردد و گرمی آن سوزان، پسر ابوطالب را رها می کنید همانند جدایی زن باردار از فرزندش.

آنچه که دربارهٔ تفاوت روحیهٔ اهل شام و عراقیان گفتیم، بیانگر این است که عامل اصلی پیروزی معاویه بر امیرمؤمنان علیه السلام اطاعت پذیری از حد فزون شامیان از یک سو، سرکشی و لجاجت کوفیان از سوی دیگر بوده است.

در جای دیگر می فرماید:

«يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلا رِجَالَ حُلُومُ الأَطْفَالِ وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّى لَمْ أَرَكُمْ وَلَمْ أعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَاللهِ

جَرَّتْ نَدَماً وَأعْقَبَتْ سَدَماً قَاتَلَكُمُ

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۷.

اللهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِی قَیْحاً وَشَحَنْتُمْ صَدْرِی غَیْظاً وَجَرَّعْتُمُونِی نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاساً وَأفْسَدْتُمْ عَلَیَّ رَأْیِی بِالْعِصْیَانِ وَالْخِذْلَانِ...».((۱))

ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفتان بی خرد که عقل های شما به عروسان پرده نشین شباهت دارد! چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی دیدم و هرگز نمی شناختم! آغاز شناخت شما - سوگند به خدا - پشیمانی و پایان آن اندوه عمبار شد. خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پرخون و سینه ام از خشم شما مالامال است! کاسه های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید و با نافرمانی و ذلت پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید...

۲- عامل روانی و فکری

مردم شام از نظر فکری در سطح خیلی پایینی قرار داشتند و این خود زمینه را برای تحکیم پایه های حکومت معاویه و درنتیجه پیروزی او، فراهم آورد.

مورخ شهیر مسعودی می نویسد:

پس از بازگشت معاویه از جنگ صفین، مردی از اهل کوفه برای کاری به دمشق رفت. در آنجا یک نفر شامی گریبان او را گرفته و مدعی شد شتری که او بر آن سوار است از آن اوست و در صفین از مرد شامی گرفته است. پس از مشاجرات فراوان برای دادخواهی پیش معاویه رفتند. مرد شامی ۵۰ نفر شاهد با خود برد و آنان نزد معاویه شهادت دادند که ناقه از آن اوست! معاویه پس از شنیدن دعوا و شهادت شاهدان، به نفع شامی قضاوت کرد و فرمان داد شتر

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

را از مرد کوفی گرفته تسلیم او کنند. مرد کوفی به معاویه گفت: ای معاویه! خدا خیرت دهد! شتر من که ناقه نیست، جمل است!

معاویه گفت: حکمی است که صادر شده و از جا برخاست و مجلس به هم خورد. پس از ساعتی که مدعی و شهود متفرق شدند، معاویه مرد کوفی را برگرداند و دو برابر پول شتر را به او داد و از او دلجویی نمود. سپس به او گفت: وقتی به کوفه بازگشتی به علی علیه السلام بگو، بدان که من با یکصد هزار نفر از چنین مردمی که تفاوت ناقه و جمل را نمی دانند، همواره آمادگی جنگ با او را دارم!!((۱))

مسعودی در ادامه می‌نویسد:

معاویه هنگامی که برای جنگ با امام علیه السلام روانه صفین شد، روز چهار شنبه ای در میان راه با لشکریان و مردم نماز جمعه برگزار نمود! اما هیچ کس در این باره چیزی نگفت و اعتراض نکرد!!

همچنین وی می نویسد:

وقتی که عبدالله بن علی – عموی سفّاح – بر آخرین خلیفه اموی، مروان حمار پیروز شد و او را به قتل رساند و شام را تسخیر نمود، گروهی از اشراف و ریش سفیدان شام را نزد سفاح فرستاد. آنان نزد سفاح سوگند خوردند که هرگز نمی دانستند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قوم و خویش و وابسته و وارثی جز بنی امیه داشته باشد! تا اینکه بنی عباس قیام کرده مسند خلافت را اشغال نمودند، آنگاه پی بردند که ایشان وابستگان پیامبرند!!((۲))

(بیچاره مردم شام، بستگان واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تا آخر هم نشناختند).

۱- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج۲، ص ۴۱.

۲- همان، ص ۴۳.

۳- جذب نخبگان فکری و مذهبی

یکی از عوامل پیروزی معاویه، جذب چهره های سیاسی و مذهبی بود. سیاستمداران دین به دنیافروش و عالمان بی خبر و ساده لوح، همیشه طعمهٔ چربی برای حاکمان سلطه گر به شمار می آمده اند. معاویه نیز از این حربه بی بهره نماند و برای نیل به هدف خود - که همان تکیه زدن بر کرسی خلافت اسلامی بود - با اقدام به یک معاملهٔ سیاسی، مغزمتفکر جهان عرب و روباه پیر سیاست یعنی عمرو عاص را به استخدام گرفت و نیز چهره سرشناس مذهبی شام یعنی شرحبیل بن سمط کندی را - که نفوذ زیادی در بین مردم داشت - با خود همراه ساخت تا به قدرت طلبی خود رنگ دینی ببخشد!!

هم اینک به شرح این دو ماجرا می پردازیم:

۴- استخدام عمرو عاص

اشاره

در مدت اقامت جریر در شام، معاویه با نزدیکان خود برای خروج از بن بست رایزنی کرد و نظر برادرش عتبه را جویا شد. عتبه به او گفت: از عمرو عاص کمک بخواه و تو از زیرکی او و با خبری. عمرو مرد دنیا پرست است. اگر دین او را به قیمت نیکو بخری با تو همراه خواهد شد!! معاویه رأی عتبه را پسندید و نامه ای به این مضمون به عمرو نوشت:

لابد جریان نبرد علی علیه السلام با طلحه و زبیر را شنیده ای! جریر نمایندهٔ علی برای گرفتن بیعت از من به شام آمده است اما من تأمل کردم تا در اموری که برای تو نیز بی نتیجه نیست با تو مشورت کنم

[پس] زود به سوی من رهسپار شو.((۱))

وقتی نامه به عمرو رسید، او با پسرانش محمد و عبدالله به مشورت پرداخت. عبدالله گفت: ای پدر! پیامبر درگذشت در حالی که از تو راضی بود، و نیز دو خلیفه پس از او همواره از تو خوشنود بودند و در وقت کشته شدن عثمان نیز تو از مدینه دور بودی. بنابراین اکنون نیز در خانه بمان؛ زیرا کسی تو را به خلافت بر نمی گزینند، نهایت کار تو نیز همانند دیگران در قبال مزدی ناچیز در شمار حاشیه نشینان معاویه قرار خواهی گرفت. امّا در گناه و بازخواست آن با او شریک خواهی بود!

محمد در پاسخ پدر یادآور شد: تویکی از بزرگان و صاحب نظران قریش هستی، اگر این کار فیصله یابد و تو از آن غافل باشی یکباره گمنام خواهی ماند! اکنون صلاح تو در این است که به گروه مردم شام بپیوندی و در ماجرای خونخواهی عثمان یکی از افراد مؤثر باشی! زیرا بنی امیه در هر حال این کار را خواهند کرد و پیشرفت خواهند نمود.

وقتی عمرو از دیدگاه هر دو پسرش آگاه شد، گفت: تو ای عبدالله! نظری اظهار کردی که برای دین من مفید است و اما عقیدهٔ تو ای محمد! دنیای مرا تأمین می کند. امّا من باید نیک بیندیشم و یکی از این دو راه را برگزینم.

شب هنگام با صدای بلند به خواندن این اشعار پرداخت:

شب فرا رسید و بیم و اندوه مرا در بر گرفت، پسر هند از من

۱- گلپایگانی، وحید، معاویه سردسته تبهکاران، ص ۱۳۸-۱۳۷.

خواسته است او را ملاقات کنم، اما من می دانم که در این دیدار چه غائله ها نهفته است. جریر از جانب علی آمده است و پیشنهادی به او داده که زندگی را به کام او تلخ کرده است، اگر نظر مرا در همکاری با خود جلب کند، شاید بتواند او را پاسخ بگوید و گر نه ذلت و خواری او حتمی است!

پروردگارا! چه کنم، چگونه در دریای حیرت فرو رفته ام، من کسی نیستم که زمام اختیارم را به دست او بدهم تا هر جا که می خواهد، مرا بکشاند. آیا او را فریب دهم که این از دئانت و پستی است، یا همچون دوست خیرخواه او را راهنمایی کنم؟ یا همچنان در خانه بمانم و در این سنّ پیری که هر لحظه در انتظار مرگم آسایش را بر همه چیز ترجیح دهم؟

عبدالله پسرم در عالم مشورت سخنی گفته است که اگر حبّ دنیا نبود سخنی بسی دلپذیر بود! و لی پسر دیگرم محمد در این باره با او مخالف است.

سرانجام در این شب سرنوشت ساز که برای همه ی دنیا پرستان - از معاویه تا عمرو عاص و عمر سعد - شب شکست درمصاف عقل و نفس بوده است، سپری شد و عمرو تصمیم گرفت تا بسوی شام حرکت کند! او به غلامش دستور داد ساز و برگ سفر را آماده کن و گفت: دنیا اکنون به من روی آورده است؛ چرا آن را از خود دور کنم؟! من مردی نیستم که عفت را بر گزینم و از گرسنگی به خوردن کاه قناعت کنم! درست است که جانب علی علیه السلام دین و حقیقت است، اما حرص و طمع نمی گذارد تا جانب معاویه را - که همراه با جاه و مقام است - رها سازم! من می خواهم در دنیا با آسایش و

خوشگذرانی زندگی کنم نه با تنگ دستی و قناعت!! عمرو این را گفت و به طرف شام به راه افتاد.((۱)) وقتی به شام آمد به معاویه گفت: من حاضرم با تو همکاری کنم اما پاداش من چیست؟

گفت: هرچه بخواهی. گفت: حکومت مصر.

معاویه که حاضر نبود مصر را از کف بدهد، طفره می رفت. باز هم عتبه، همو که آدرس عمرو را به معاویه داده

بود، به میدان سیاست وارد شد و معاویه را سرزنش کرد و گفت: تو حاضر نیستی عمرو را در برابر مصر خریداری کنی و فرمانروایی را به دست آوری؟ او دین خود را به تو فروخته است، تو نمی خواهی دنیای خود را با دادن سهمی به او آباد کنی؟ حرص را از خود دور کن و مصر را به او واگذار. معاویه رأی او را پسندید و مصر را به عمرو واگذارد کرد.((۲))

امیر مؤمنان در نامه ای به عمرو عاص، می نویسد:

«فَإِنَّکَ قَدْ جَعَلْتَ دِینَکَ تَبَعاً لِدُنْیَا امْرِئٍ ظَاهِرٍ غَیُّهُ مَهْتُوکٍ سِتْرُهُ یَشِینُ الْکَرِیمَ بِمَجْلِسِهِ وَ یُسَفِّهُ الْحَلِیمَ بِخِلْطَتِهِ فَاتَّبَعْتَ أَثَرَهُ وَ طَلَبْتَ فَضْلَهُ اتِّبَاعَ الْکَلْبِ لِلضِّرْغَامِ یَلُوذُ بِمَخَالِبِهِ وَ یَنْتَظِرُ مَا یُلْقَى إِلَیْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِیسَتِهِ فَأَذْهَبْتَ دُنْیَاکَ وَ آخِرَتَکَ وَ لَوْبِالْحَقِّ أَخَذْتَ أَدْرَکْتَ مَا طَلَبْتَ فَإِنْ یُمَکِّنِ اللهُ مِنْکَ وَ مِنِ ابْنِ أبی سُفْیَانَ أَجْزِکُمَا بِمَا قَدَّمْتُمَا وَ إِنْ تُعْجِزَا وَتَبْقَیَا فَمَا أَمَامَکُمَا شَرٌّ لَکُمَا وَالسَّلَامُ».((۳))

تو دینت را پیرو دنیای کسی کردی که گمراهی او آشکار است و

۱- همان، ص ۱۴۱-۱۳۸.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۳۶.

۳- نهج البلاغه، نامه ۳۹.

زشتی او پدیدار، آزاد مرد را در مجلس خود زشت می گوید و بردبار را در هنگام آمیزش سفیه می شمارد. تو سر در پی او نهادی و به طلب زیادت او ایستادی چون سگی که پی شیر رود، و به چنگال آن نگرد و زیادی شکار او را انتظار کشد. پس دنیا و آخرت خود را به باد دادی و اگر خواهان حق بودی بر آنچه می خواستی دست می نهادی. اگر خدا مرا بر تو و پسر ابوسفیان سیطره داد، سزای کاری را که کردید بدهم، و اگر مرا عاجز کردید و خودتان پایدار ماندید. عذاب الهی - که پیش روی شماست - برای شما بدتر است.

تحمیق شرحبیل توسط معاویه

پیر حیله و نیرنگ، عمرو عاص، جذب دستگاه معاویه شد. وی پس از طراحی چند نقشه شیطانی، در آخر درباره ی امیر مؤمنان علیه السلام و پاسخ به نماینده ی او به رایزنی پرداخت. عمرو به معاویه گفت: مردی بزرگوار از مردم عراق مانند جریر از جانب شخصیتی بی نظیر مانند علی علیه السلام نزد تو آمده است و بیعت تو را خواستار شده است. اگر یکباره بیعت او را رد کنی خطر بزرگی را پذیرا شده ای. صلاح در این است که شرحبیل بن سمط کندی را که مورد احترام عموم مردم شام است و از طرفی با جریر دشمنی دیرین دارد بخواهی و نظر او را در همراهی با خود و بر انگیختن مردم شام بر ضد علی علیه السلام جلب کنی.

معاویه هم نامه ای به شرحبیل - که در شهر حمص سکونت داشت - نوشت و او را به دمشق فراخواند. وقتی او به دربار معاویه آمد، معاویه تنی چند از نزدیکان خود را مأمورکرد تا به شرحبیل تلقین کنند که علی علیه السلام در قتل عثمان

مقصـر بوده است! این گروه نیز مأموریت خود را به خوبی انجام دادنـد و مغز شـرحبیل را شسـتشو دادنـد؛ به گونه ای که حتی پس از اینکـه شـرحبیل بـا جریر گفتگـو کرد و مطـالب مسـتند او را در بی گنـاهی علی علیـه السـلام شـنید و گروهی از مردم خیرخواه نیز او را از دسـیسه ی معـاویه آگاه ساختنـد، اما او مغلوب حیلـهٔ معاویه شـد و همراهی خود را با جنگ علیه علی علیه السلام در زیر پرچم معاویه اعلام کرد.

دستیـاران معاویه به انـدازه ای عقل و انـدیشه ی او را تسـخیر کرده بودنـد که نزد معاویه رفت و به او گفت: ای معاویه تو پسـر عموی امیرالمؤمنین! هستی و مـا هم مردم فـداکار و با ایمان هستیم. اگر دست بیعت به سوی علی علیه السـلام دراز کنی، ما تو را عزل کرده از شـام بیرون می کنیم و بـا دست خود تو را می کشـیم! زیرا بر مـا ثـابت شـده است که علی علیه السـلام ، قـاتل عثمـان است. [پس] بایـد برای خونخواهی او قیـام کنی، مـا نیز در کنـار تو هسـتیم؛ یـا پیروز می شویم یـا در این راه کشـته می شویم!((۱))

معاویه که از فریفتگی شـرحبیل اطمینان یافته بود، با خونسـردی گفت: من مخالفتی ندارم! اما باید همه ی مردم شام با این کار موافق باشـند. اکنون، تو با شـهرت و نیک نامی که در میان مردم داری، در شـهرهای شام بگرد و مردم را آگاه کن که عثمان، به دست علی علیه السلام و یارانش به قتل رسیده است. از این رو بر مسلمانان واجب است، به قصد خونخواهی او قیام کنند!!

شرحبیل نیز به فرمان او تن داد و به یکایک شهرهای شام رفت و مردم را به

۱- معاویه سر دسته تبهکاران، ص ۱۴۸-۱۴۶.

خونخواهی عثمان فرا خواند. مردم شام نیز - به جز گروهی از زهاد و گوشه نشینان - به اوجواب مثبت دادند.((۱))

سیاست تفرقه و اختلاف

معاویه که توان مقابله با امام علیه السلام را در خود نمی دید - تا برای به دست آوردن زمامداری مسلمانان، در میدان رقابت سیاسی و نظامی با آن حضرت قدم بگذارد - سیاست فریبکارانه تضعیف قوا، پراکنده کردن نیروی مقابل با فرصت سوزی، تحریک و احساسات مردم، ایجاد تفرقه و اختلاف بین آنها و ارسال نامه هایی به بزرگان مهاجر و انصار برای کارشکنی و مخالفت با امیرمؤمنان علیه السلام را در دستور کار خود قرار داد.

معاویه به افرادی مانند عبد الله بن عمر، سعد بن ابی وقاص و... نامه نوشت و به آنان یادآور شد که انتخاب جدید را - که با حضور و اشتیاق شورشیان انجام گرفته - نادیده بگیرند و خلافت را به شورای مسلمانان واگذارند. او با نیرنگ هر کدام از آنان را - مانند آنچه که با طلحه و زبیر کرد - نامزد خلافت کرده و برای به دست آوردن آن تحریک می کرد.((۲))

معاویه علاوه بر ناکثین و قاعدین و مخالفان امام علیه السلام ، با امام علیه السلام و یارانش سیاست تفرقه و جدایی را بکار بست. جریر بن عبدالله - که معاویه، با امروز و

۱- همان، ص ۱۴۹.

۲- همان، ص ۱۵۲.

فردا کردن او را در انظار عمومی خائن معرفی کرد و سرانجام او را از امام علیه السلام جدا کرد - یکی از آنها بود.

«قیس بن سعد بن عباده»، از یاران با وفا ولایق امام علیه السلام ، قربانی همین توطئه کثیف معاویه شد. قیس بن سعد انصاری، از ارکان نیرومندی بود که علی علیه السلام ، در دفع آشوبها به او تکیه داشت و او را به فرمانداری مصر گماشته بود. معاویه شیفته آن بود که قیس را به خود جذب کند؛ زیرا می دانست که او در میان انصار، جایگاه ارزنده ای دارد و مردانی همانند او روح بزرگ دارند اما تمام تلاش معاویه ناکام می ماند و با پاسخ دندان شکن قیس روبرو می شد.((۱))

معاویه، از همان شگرد همیشگی خود بهره برد و بازی با نامه های دروغین و جعلی را شروع کرد. معاویه از سوی قیس، نامه ای خطاب به خودش نوشت! و این نامه ی دسیسه آمیز کارش را کرد؛ زیرا نقشه این بود که نامه به دست علی علیه السلام برسد. معاویه با این نامه ی ساختگی، توانست میانه ی قیس را با امام خراب کند و قیس را قربانی توطئه ناجوانمردانه خود کند.

سیاست شیطانی

برداشت هایی از سیاست

الف) برداشت سیاست بازان حرفه ای:

اینان سیاست را به معنای شیطنت تفسیر می کنند و آن را مسلخ

ص: ۲۲۷

۱- علی بن ابی طالب، عبدالکریم خطیب، ص ۲۰۹.

ارزش های الهی و انسانی می دانند. سردمداران تفسیر این سیاست، معاویه، مأمون، ماکیاولی و همه ستمگران جنایت پیشه تاریخ اند که معتقد هستند هدف وسیله را توجیه می کند.

ب) برداشت مردان خدا:

اینان سیاست را به معنای تدبیر و مدیریت امور بندگان خدا و موضع گیری درست و صحیح در بحرانها می دانند. سر سلسله ی این دسته از سیاستمداران، امیر مؤمنان علیه السلام است. سیاست علی علیه السلام پایبندی به قرآن و موازین انسانی بود و سیاست معاویه، پشت پا زدن به تمام ارزشها بود که مرز بین سیاست الهی و سیاست شیطانی است.((۱))

دو سیاست متضاد

الف) سیاست امیر مؤمنان(ع):

«لا تسفکنّ الدم إلا فی حق».

کوچک ترین خون ناحقی بر زمین جاری نسازید.

فرمان امام علی علیه السلام :

تنها با جنگجویان بجنگید؛ چهارپایان مردم را غصب نکنید، اگرچه مجبور باشید پیاده راه بپیمایید! از آب چاه ها و چشمه ها در آبادی های گوناگون ننوشید، مگر این که افراد و اهالی آن مناطق راضی باشند، آن هم از زیادی و باقی مانده ی آب! مسلمانی را

۱- سیره سیاسی امام علی علیه السلام ، سید احمد خاتمی، ص ۲۲-۱۹.

دشـنام ندهید؛ معاهد و هم پیمانی را مورد سـتم قرار ندهید، اگرچه از مسلمانان نباشد؛ تنها طبق قانون و به حق می توانید خون کسـی را بریزید؛ اموال جنگجویان را نمی توانید تصـرف کنید؛ جز آنچه برای جنگ به همراه آورده اند: مانند اسب و اسـلحه. ((۱))

ب) سیاست معاویه:

اشاره

«لاتکُفُّوا ایدیکم عن النساء و الصبیان»؛

از زنان و کودکان هم دست بر ندارید.

فرمان معاویه:

هرکس که هم فکر و هم عقیـده شـما نیست، بکشـید! تمام آبادیها را خراب کنید؛ اموال را غارت نمایید؛ مال هر کس که سـر در فرمان ما ندارد، به زور تصاحب کنید؛ از آزار مردم خودداری نکنید؛ هواداران علی علیه السـلام را به قتل برسانید و حتی از زنان و کودکان هم دست نکشید.((۲))

تجزیه و تحلیل

علامه سید مرتضی عسکری (ره) - متفکر معاصر -

دربارهٔ این دو سیاست متضاد می‌نویسد:

در میـان این دو سـیاست، نـاگزیر، آن که فرمانش غارت اموال بود، بر آن که اموال مردم را محترم می شـمارد، پیروز می‌شود! زیرا کسانی که

۱- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۱۴۳.

۲- همان، ص ۱۴۱.

بخواهنـد بی بند و بار زندگی کنند و قانون را نشناسـند و از انسانیت روی برگردانند، ناگزیر بر افرادی که خود را در قید و بند اسـلام قرار می دهنـد و فضـیلت و انسـانیت را می شناسـند، پیروز خواهنـد شـد. البتـه نه پیروزی حقیقی که پیروزی دو روزه و ظاهری. برای این که دسته اول، در راه رسیدن به هدف شان، از هیچ چیز و هیچ کاری پرهیز نمی کنند اما گروه دوم در قید و بند آدمیت، از انجام بسـیاری از کارها منع شده اند. به خاطر همین پایبندی ها - که در جبهه اسلامی وجود داشت، یعنی قید و بنـد اسـلام و انسانیت - لشـکر عراق و افراد امام علیه السـلام سـخت سـهل انگاری می کردند و صدای حق جویانه و الهی امام علیه السلام ، را جواب نمی دادند؛ زیرا اینها جنگی در پیش

داشـتند که در دنیا جز مرگ، برای شان ثمری نـداشت؛ اگر پیروز شونـد، اموال دشـمن را نمی تواننـد به چنگ آورنـد و یا هر کس را که بخواهنـد بکشـند و یـا زن و فرزنـد آنهـا را به اسارت بگیرنـد؟! پس چرا جنگ کننـد؟ آنها در این راه، انتظار هیچ گونه سود مادی را ندارند و در مقابل، خطر مرگ آنها را تهدید می کند! بنابراین، اگر یک انگیزه الهی و یک فضیلت انسانی را در نظر نداشته باشند، به جنگ رفتن آنها بیهوده خواهد بود.

اما مردم شام، بسـیار سـریع، به نـدای معاویه لبیک می گوینـد؛ زیرا جنگی در پیش دارنـد که تمام غرایز حیوانی آنها را ارضاء می کنـد؛ هر کس را می تواننـد بکشـند و یا هر کس را که بخواهنـد، به بردگی و اسارت بگیرنـد؛ در آمـد مالی از راه غارت اموال مردم فراوان است! در این صورت، چرا گوش به فرمان معاویه ندهنـد و خواسـته های او را برآورده نسازنـد؟ به خصوص که اهل شام، از تربیت اسلامی هیچ گونه آگاهی نداشتند و پس از امپراطور روم، معاویه، حاکم شهر آنها شده بود!

ص: ۲۳۰

البته به فرض محال، اگر امام علیه السلام از روش حق جویی خود دست بر می داشت و مانند معاویه در عمل به لشکرش آزادی مطلق می داد، همه ی نقشه های ناجوانمردانه و توأم با حیله و دغلبازی معاویه، نقش بر آب می شد اما امام علیه السلام چنین کسی نبود. او به مردم کوفه می فرمود: به خدا سوگند! من به آنچه شما را اصلاح می کند، واقف هستم اما چه کنم که در عمل به آن، فساد خود را می بینم.((۱))

آری! امام علیه السلام می توانست با پول، مردم را بخرد و می توانست با مداهنه کاری و چشم پوشی از احکام خدا، قدرتمندان و شیوخ قبایل را به خود جلب کند. او قدرت داشت، با برآوردن خواسته های مردم، لشکری گران ترتیب دهد اما در تمام این اعمال، فساد خود و دین و آخرت

خود را می دید؛ او که پاکی را با همه عمق و ژرفایش چشیده بود، هرگز به این آلودگی ها دست نمی آلود.

اما معاویه طبق وصیت پدر و به خاطر ارضای جاه طلبی هایش، در جستجوی حکومت بود. او خواستار فرمانروایی بر سرزمین های وسیعی چون قلمرو اسلام بود و برای رسیدن به آن، به کار بردن هر وسیله ای را روا می دانست و از هیچ ناجوانمردی و پلیدی هم روی گردان نبود.((۲))

حضرت امام علی علیه السلام فرمود:

«وَاللهِ مَا مُعَاوِيَهُ بِأَدْهَى مِنِّى وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْ لا كَرَاهِيَهُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أدْهَى النَّاسِ وَلَكِنْ كُلُّ غُدَرَهٍ فُجَرَهٌ وَكُلُّ فُجَرَهٍ كُفَرَهٌ وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ

۱- همان، ص ۱۴۲.

۲- عسکری، علامه سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۳، ص ۱۲۴-۱۲۲.

يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَاللهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَهِ وَلا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِيدَهِ».(1)سوگند به خدا، معاویه از من سیاستمدارتر نیست اما معاویه حیله گر و جنایتکار است. اگر نیرنگ، ناپسند نبود، من زیرک ترین افراد بودم اما هرنیرنگی، گناه و نوعی کفر و انکار است. روز رستاخیز، در دست هر حیله گری پرچمی است که با آن شناخته می شود. به خدا سوگند من با فریبکاری غافلگیر نمی شوم و با سخت گیری، ناتوان نخواهم شد.

یاران جنایت پیشه معاویه

اشاره

معاویه؛ مجسمه نیرنگ، فساد و تبهکاری، در جنایات و سیاهکاری هایش تنها نبود بلکه افراد زیر او را یاری می کردند:

۱- عمرو بن عاص

اشاره

بدون تردید عامل اصلی رسیدن معاویه به حکومت و عامل همه ی جنایات او، عمرو بن عاص سهمی، دست راست و عقل منفصل او بود.

عمرو از دهاء و زیرکان عرب بود اما این زیرکی تنها در مسائل مادی و نیازهای طبیعی که با خواسته های او همخوانی داشت، دور می زد!

زندگی سیاسی عمرو از زمانی آغاز می شود که قریش به آزار مسلمانان پرداخت و گروهی از آنان به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و به سرپرستی جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت نمودند و کفار قریش دو تن از مردان چالاک و زیرک یعنی عمرو عاص و عبدالله بن ابی ربیعه مخزومی را از میان خود برگزیدند و با

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

هدایای بسیار نزد نجاشی فرستادند تا مسلمانان را به آنها تحویل دهند.

عمرو در سال هشتم هجرت به همراه خالد بن ولید و تعداد دیگر به مدینه آمدند و اسلام آوردند. او در سفری که به حبشه داشت، به این نتیجه رسید که چاره ای جز پذیرش آیین جدید ندارد؛ زیرا در آن وقت که او پی در پی برای بدبین کردن نجاشی به مسلمانان، نزد او می رفت و دست خالی بر می گشت. روزی نجاشی به او گفت: تو که ادعا داری محمد صلی الله علیه و آله وسلم پسر عموی تو است، چگونه امر او بر تو مشتبه مانده و این گونه با او رفتار می کنی؟ به خدا قسم! محمد صلی الله علیه و آله وسلم رسول خدا است و حق با اوست. عمرو به نجاشی گفت: تو نیز این را می گویی و به آن اعتقاد داری؟ نجاشی گفت: آری! حرف مرا بشنو و به او بپیوند. عمرو از آن روز تصمیم گرفت خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برود و ایمان آورد. از این رو در سال فتح خیبر به مدینه آمد و اسلام را اختیار کرد.((۱))عمرو در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همواره به مأموریت هایی فرستاده می شد که آخرین مأموریت او حکومت بر عمّان بود تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درگذشت. در چهار سال اول خلافت عثمان، عمرو والی مصر بود تا این که در اثر پیشآمدی عثمان به او بدبین شد و او را عزل کرد و عبدالله بن سعد عامری را به جای او گماشت و این آغاز کدورت میان آنان بود.((۲))

۱- الاستیعاب، ابن عبد البر، یوسف بن عبدالله، ج۳، ص ۱۱۸۵.

۲- همان، ص ۱۱۸۷.

عمرو از زیرکـان چهارگـانه عرب بود؛ به گونه ای که خلیفه دوم هرگـاه می خواست کسـی را در عقلش نکوهش نمایـد، می گفت: شهادت می دهم که آفریدگار تو و عمرو عاص یکی است! منظور وی این بود که خداوند خالق اضداد است.((۱))

از حیله های او که مسـیر تاریخ اسـلام را عوض کرد، مکری بود که در جریان حکمیّت به کار برد. او با طرح دو نقشه زیرکانه در مـدت کوتـاهی خلافـت را در اختیـار معاویه قرار داد؛ یکی مسـئله حکمیّت و دیگری سـیاست قرآن بر سـر نیزه کردن بود. وقتی شمشـیر مالـک اشتر خیمه معـاویه را به لرزه درآورد، معاویه سراسـیمه نزد عمرو آمـد و به او گفت: وقت آن نرسـیده که نقشه نهایی خود را اجرا

کنی؟ آخر ما که نابود شدیم و حکومت مصر را به او یادآور شد!

عمرو که دل در گرو حکومت بر سرزمین نیل داشت، بی درنگ خواسته ی معاویه را پاسخ گفته میان لشکر شام آمد و دستور داد که قرآن ها را بر نیزه کننـد!! و مردم عراق را به تسـلیم در برابر حاکم الهی فرا خوانند. همین زیرکی و آشـنایی با روحیات مردم بود که عمرو از آغاز مسـلمان شدن - چه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و چه بعد از آن - به مشاغل حساس و عهده داری ولایات نواحی بزرگ اشتغال داشت.((۲))

۱- همان، ص ۱۱۸۸.

۲- همان.

سخن امام دربارۀ عمرو عاص:

پس از شهادت محمد بن ابی بکر - که عمرو مسبب آن بود - امام علیه السلام ضمن سخنرانی در کوفه فرمود:

«وَلَمْ يُبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَهِ ثَمَناً فَلا ظَفِرَتْ يَدُ الْبَائِعِ وَخَزِيَتْ أَمَانَهُ الْمُبْتَاعِ فَخُذُوا لِلْحَرْبِ أُهْبَتَهَا وَ أَعِدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا فَقَدْ شَبَّ لَظَاهَا وَ عَلا سَنَاهَا وَاسْتَشْعِرُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ».((۱))

عمرو عاص با معاویه بیعت نکرد مگر آن که شرط کرد تا برای بیعت، بهایی (حکومت مصر) دریافت دارد که در این معامله ی شوم، دست فروشنده هرگز به پیروزی نرسد و سرمایه ی خریدار به رسوایی کشانده شود.

ای مردم کوفه! آماده پیکار شوید وساز و برگ جنگ فراهم آورید؛ زیرا آتش جنگ زبانه کشیده و شعله های آن بالا گرفته است، صبر و استقامت را شعار خود سازید که پیروزی می آورد.

امام علیه السلام در شناساندن عمرو و رد شایعات بیهوده او، در کوفه فرمود:

«عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَهِ يَزْعُمُ لأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَهً وَأَنِّي امْرُؤٌ تِلْعَابَهٌ أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا وَنَطَقَ آثِماً أَمَا

وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ وَيُسْأَلُ فَيَبْخَلُ وَيَسْأَلُ فَيُلْحِفُ وَيَخُونُ الْعَهْدَ وَيَقْطَعُ الْإِلَّ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَهَا فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَرْمَ سَبَّتَهُ...».((۲))

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۸۴.

شگفتا از پسر نابغه! میان مردم شام گفت: من اهل شوخی و خوشگذرانی بوده و عمر بیهوده می گذرانم! حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد. مردم بدانید! بدترین گفتار، دروغ است. عمرو عاص سخن می گوید، سپس دروغ می بندد، وعده می دهد وخلاف می کند، درخواست می کند و اصرار می ورزد اما اگر چیزی از او بخواهند، بخل می ورزد به پیمان خیانت می کند و پیوند خویشاوندی را قطع می نماید. پیش از آغاز نبرد، در هیاهو و امر و نهی، بی مانند است تا آن جا که دست به سوی قبضه شمشیرهارود اما در آغاز نبرد و برهنه شدن شمشیرها، بزرگترین نیرنگ او این است که عورت خود را آشکار کرده فرار نماید!

۲- مغیرهْ بن شعبهْ

اشاره

«مغیرهْ بن شعبهْ ثقفی»، همکار دیگر معاویه نیز یکی از زیرکان عرب بود و دست کمی از عمرو عاص نداشت. او درباره ی مسلمان شدنش می گوید:

من پیش از مسلمان شدن، با تنی چند از افراد بنی مالک، برای دریافت صله و بخشش، پیش پادشاه مصر رفتیم. وقتی به اسکندریه رسیدیم هدایایی که با خود برده بودیم، تسلیم پادشاه کردیم. ناگفته نماند که من در میان همراهانم، از همه پست تر و بی بضاعت تر بودم. پادشاه مصر به بعضی، بیش از دیگری صله داد و من جزو کسانی بودم که صله ام خیلی ناچیز بود.

وقتی خواستیم به وطن برگردیم، بنی مالک خیلی شادمان بودند و سوغات فراوان برای خانواده های خود خریداری کردند. من از این مسئله خیلی اندوهناک بودم که آنها در میان قبیله خود سربلندند و

من احساس سر افکندگی می کنم و این آزارم می داد. از این رو، تصمیم به کشتن آنها گرفتم! وقتی در میان راه، همگی با نوشیدن شراب، بی هوش شدند؛ من نقشه ام را عملی کردم و تمام دارایی آنها را برداشته، یکسره به مدینه آمدم. در مسجد پیش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب شدم و شهادتین را گفتم. ابوبکر مرا شناخت، پرسید مالکی! آنها که همراه تو بودند، کجا رفتند؟ من ناگزیر جریان را از اول تا آخر، تعریف کردم و گفتم این کاری بود که در حال شرک و جاهلیت، از من سر زد. اکنون مسلمان شده ام و خمس آنچه را به دست آورده ام تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می کنم!

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اسلام تو را می پذیرم اما از این اموال چیزی قبول نمی کنم، زیرا آن را از راه غدر و خیانت به دست آورده ای و مالی که از راه خیانت به دست آید، هرگز خیری در آن نیست. وقتی خبر کشته شدن ۱۳ نفر از بنی مالک به طائف رسید، بنی مالک، به قصد خونخواهی به قبیله ثقیف، اعلام جنگ دادند و پس از گفتگوی زیاد عمویم «عروهْ بن مسعود» ناچار شد خونبهای سیزده نفر را پرداخت کند.((۱))

آغاز زندگی سیاسی مغیره

مغیره، در زمان عمر، حکومت بصره را عهده دار بود و در آن دوران، کاری انجام داد که از حکومت بر کنار شد. او متهم شد که با زنی ارتباط نامشروع دارد. وقتی او به همراه شاهدان، به مدینه آمدند و دادگاه، در محضر خلیفه تشکیل شد،

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۴، ص ۴۵۳.

شاهـد چهارم، یعنی زیاد، هنوز نرسـیده بود. عمر از سه شاهـد دیگر، یعنی ابوبکره برادر زیادو نافع برادر دیگر زیاد و شـبل بن معبد، اتهام را پرسـید که همگی شـهادت دادند که مغیره با ام جمیل، ارتباط نامشـروع داشـته است. چون زیاد حضور نداشت، جلسه نهایی، در زمان دیگری و در مسـجد مـدینه برگزار شد. عمر از زیاد پرسـید، تو چه می گویی؟ مغیره دست به دامن زیاد شد که اگر تو نیز شـهادت بدهی، خون من ریخته می شود و هدر می رود! زیاد نیز گویا تحت تأثیر سـخنان مغیره قرار گرفت، گفت: ای امیر المؤمنین! من مغیره را در حال زنا ندیده ام! عمر تکبیر گفت و به مغیره دسـتور داد که سه شاهد را تازیانه بزنند!! او نیز برخاسـته، هریک را هشـتاد تازیانه زد! ابوبکره پس از تازیانه خوردن، گفت: باز هم شـهادت می دهم که مغیره زنا کرد. عمر بر آن شـد کـه ابـوبکره را دوبـاره تازیـانه بزنـد. امیرمؤمنـان علیه السـلام ، که در جلسه حضـور داشت، به عمر گفت: اگر دوباره حد را بر ابوبکره جاری کنی، من نیز مغیره را

سنگسار می کنم.((۱)) (در این صورت شهادت او، دو شهادت حساب می شد).

مغیره در زمـان جـاهلیت، از زناکـاران مشـهور بود. علاقهٔ او به زنان به انـدازه ا ی بود که در مـدت زنـدگی خود، بین ۳۰۰ تا ۱۰۰۰ زن را، به همسری برگزید!((۲))

مغیره پس از تبرئه شدن! به حکومت کوفه برگزیده شد. پس از عمر، عثمان

ص: ۲۳۸

۱- همان، ج۳، ص ۱۶۲-۱۶۱.

۲- ابن عبد البر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج۴، ص ۱۴۴۶.

او را عزل کرد. پس از عثمان، تا زمان جنگ صفین، در طائف بود، تا جریان حکمیت پیش آمد، او فرصت را مغتنم شمرد و به شام پیش معاویه رفت.

خیانت تاریخی

مغیرهٔ بن شعبه، با خوش خدمتی و زرنگی، سرانجام، از طرف معاویه، به ولایت کوفه گماشته شد زمانی که با خبر شد که معاویه در صدد است او را عزل کند و سعید بن عاص را به جای او بگمارد؛ برای حفظ سیاست، استعفای خود را نوشت و به شام فرستاد و معاویه نیز آن را پذیرفت.

او از این که از قدرت کنار گذاشته می شد سخت اندوهناک بود و در صدد چاره جویی برآمد. او در شام، نزد معاویه رفت و به او یادآور شد که باید برای خود، جانشین برگزینی و من در بین مردم عراق، همواره از یزید تبلیغ می کردم و افکار عمومی را با شخصیت او آشنا می کردم!

معاویه از این پیشنهاد مغیره بسیار خرسند شد و گفت: ای مغیره! به محل کارت برگرد و پایهٔ، این کار (جانشینی) را برای پسر برادرت یزید، استوار کن. تو کسی هستی که در هر کاری اقدام کنی به انجام می رسانی؛ تو را به خدا قسم می دهم که به کوفه برگردی و این کار را تمام کنی!!

مغیره، پس از این اقدام، به دوستانش گفت: پای معاویه را چنان در رکاب گمراهی و ضلالت گذاشتم که تا روز قیامت، جز با ریختن خونهای فراوان، نتواند آن را خارج کند!! آنگاه به محل مأموریت خود رهسپار شد.

مغیره، با این پیشنهاد شوم اولین کسی بود که بیعت با یزید و خلافت او پس از معاویه را به ذهن او انداخت.((۱))

او در قبال این خوش خدمتی به معاویه، تا پایان عمر، یعنی سال ۵۰ ه- ق. در حکومت کوفه باقی ماند.((۲))

سخن حسن بصری

حسن بصری می گفت:

دو نفر بودنـد که بـا دسـیسه هـای خود، کـار این مردم را به فنا و تباهی کشاندنـد؛ یکی عمرو عاص، آنگاه که به معاویه اشاره کرد که قرآن هـا رابالاـی نیزه کنـد و به این ترتیب مردم را به حکمیت فرا خوانـد تا سـرانجام اختلاف و پراکنـدگی میان آنها افتاد و این اختلاف - تا روز قیامت - همچنان بر قرار خواهد بود.

دیگری مغیرهْ بن شـعبهْ بود که با پیشنهاد خلافت یزید، امر حکومت مسلمانها را - که همواره به صورت شورایی انجام می شد - به سلطنت استبدادی و وراثت فرزندان از پدران، تبدیل کرد.((۳))

مغیره، کسی بود که دشنام به امام علیه السلام را - با صراحت - در کوفه رواج داد. او به دلایلی، کینه ی امام علیه السلام را در دل داشت که یکی از آنهـا اظهـار نظر امـام علیه السـلام در زمان عمر، درباره ی زنای مغیره بود که فرمود: اگر روزی بر مغیره دست یابم، او را

۱- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامهْ و السیاسهْ، ج۱، ص ۱۷۳.
۲- ابن عبد البر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج۴، ص ۱۴۴۶.
۳- جعفریان، رسول، تاریخ خلفاء، ص ۲۰۵.

سنگسار خواهم کرد. از این رو، کینه ی امام علیه السلام را به دل گرفت و برای خوشایند معاویه، در مجلس او، سخنانی به زبان آورد که جز کینه توزی او به امام علیه السلام دلیل دیگری نداشت. او روزی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دخترش را به خاطر دوستی با علی علیه السلام ، به او نداد، بلکه برای جبران نیکی های ابوطالب اقدام به این کار کرد.((۱))

آری! مغیره، برای ارضای حس قدرت طلبی خود، مسیر خلافت اسلامی را به انحراف هولناکی کشاند که بزرگترین، خونین ترین و غمبارترین تراژدی تاریخ بشریت - یعنی فاجعه کربلا - یکی از نتایج و پیامدهای آن بود.

۳ - زیاد بن ابیه (عبُید)

اشاره

سمیّه - مادر زیاد - کنیز حارث بن کلده، طبیب مشهور عرب بود. وقتی سمیّه نافع و ابوبکره را به دنیا آورد، حارث آنها را به فرزندی خود نپذیرفت و سمیّه را به عُبید، غلام رومی دختر خود بخشید. زیاد، در فراش عُبید به دنیا آمد

آغاز زندگی سیاسی زیاد

زیاد - در زمان خلافت عمر - به دلیل استعداد و هوش بی نظیری که داشت، برای اصلاح پاره ای از امور، به یمن فرستاده شد. وقتی از مأموریت بازگشت، در مجلسی که گروهی از بزرگان قریش، در آن حضور داشتند، ضمن سخنرانی فصیح و جذابی - که هرگز مانند آن شنیده نشد بود - جریان کار خود را به عمر گزارش داد، که شگفتی حاضرین را برانگیخت.

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص ۳۶۰.

عمرو عاص، از روی شگفتی، گفت: به به از این جوان زبردست و سخنور! اگر او از قریش بود بدون تردید، رهبری عرب را بر عهده می گرفت. ابوسفیان گفت: اکنون هم زیاد قریشی است و من نیک می دانم، چه کسی او را در رحم مادرش قرار داده است! امیر مؤمنان علیه السلام پرسید: چه کسی؟ گفت: من! امام علیه السلام فرمود: خاموش باش که گرفتار عقاب عمر خواهی شد.

زیاد در آن وقت، سخنان آنها را شنید واز همان جا، اندیشه ی پیوند خود را با ابوسفیان به خاطر سپرد. زیاد، در دوران عمر، مدتی عهده دار جمع آوری صدقات و برخی امور دیگر در بصره بود و زمانی نیز در بصره، به دبیری ابوموسی اشعری اشتغال داشت.

در دوران خلافت امیر مؤمنان علیه السلام ، زیاد، به ولایت فارس و نواحی آن فرستاده شد و به خوبی از عهده ی امور اجرایی و امنیتی آن جا برآمد.

امیر مؤمنان علیه السلام در نامه ای به زیاد چنین می نویسد:

فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِداً وَ اذْكُرْ فِی الْیَوْمِ غَداً وَ أَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَ قَدِّمِ الْفَضْلَ لِیَوْمِ حَاجَتِكَ أَ تَرْجُو أَنْ یُعْطِیَكَ اللهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِینَ وَ أَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِینَ وَ تَطْمَعُ وَ أَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِی النَّعِیمِ تَمْنَعُهُ الضَّعِیفَ وَ الْأَرْمَلَةَ أَنْ یُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِینَ وَ إِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِیٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَ قَادِمٌ عَلَی مَا قَدَّمَ. وَ السَّلامُ((1))

ای زیاد! از اسراف بپرهیز و میانه روی را برگزین؛ از امروز به فکر فردا باش و از اموال دنیا به اندازهٔ کفاف خویش نگهدار و زیادی آن

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۱.

را برای روز نیازمندیت، در آخرت پیش فرست. آیا امیدواری خداوند پاداش فروتنان را به تو بدهد، در حالی که از متکبران باشی؟ و آیا طمع داری، ثواب انفاق کنندگان را دریابی، در حالی که در ناز و نعمت قرار داری و تهیدستان و بیوه زنان را از آن نعمتها محروم می کنی؟ همانا، انسان به آنچه پیش فرستاده و نزد خداوند ذخیره کرده، پاداش دریافت خواهد کرد. با درود.

معاویه و زیاد

وقتی معاویه از تلاش های «زیاد»، در خدمت به امیر مؤمنان علیه السلام آگاهی یافت، نامه ای تهدید آمیز به این مضمون به او نوشت:

تو را قلعه های فارس مغرور ساخته، شبها همچون مرغان، در آن قلاع پنهان می شوی! به خدا قسم! اگر انتظار هایی که در آینده از تو دارم در میان نبود، با لشکری انبوه، بر سرت تاخته، با خواری تمام تو را می کشیدم و دستگیرت می کردم.

معاویه در پایان نامه اش، اشعاری نوشت که مضمون یکی از آنها این بود:

تو پدرت را، که از این جهان رخت بر بست، فراموش کرده ای، پدری که در زمان ولایت عمر نیز، به راهنمایی مردم می پرداخت.

وقتی این نامه به زیاد رسید، به میان مردم آمد و با ایراد سخنرانی گفت: شگفت از پسر هند بنیان گذار نفاق که مرا تهدید کرده است. با آن که می دانید میان من و او – امیر مؤمنان علیه السلام – پسر عمّ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و همسر فاطمه÷ و پدر سبطین و پیشوای مسلمانان و صاحب مقام و منزلت والاـ با یکصد هزار نفرمهاجر و انصار و سایر پیروان فداکارش، رابطه وجود دارد، به خدا قسم! اگر

معاویه بر همه ی آنها غالب شود و بر قلمرو من بتازد، من به تنهایی در مقابل او، پایداری خواهم کرد و تار و مارش خواهم ساخت!

سپس نامه ای به امام علیه السلام نوشته و در پیوست آن، نامهٔ معاویه را نیز به کوفه فرستاد. وقتی نامهٔ زیاد به امام علیه السلام رسید و از مضمون آن آگاه شد، به زیاد نوشت:

«وَ قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِیَهَ کَتَبَ إِلَیْکَ یَسْتَزِلُّ لُبَّکَ وَ یَسْتَفِلُّ غَرْبَکَ فَاحْذَرْهُ فَإِنَّمَا هُوَ الشَّیْطَانُ یَأْتِی الْمَرْءَ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ یَمِینِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ لِیَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَ یَسْتَلِبَ غِرَّتَهُ وَ قَدْ کَانَ مِنْ أَبِی سُفْیَانَ فِی زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَهٌ مِنْ حَدِیثِ النَّفْسِ وَ نَزْغَهٌ مِنْ نَزَغَاتِ الشَّیْطَانِ لَا یَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ وَ لا یُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ وَ الْمُتَعَلِّقُ بِهَا کَالْوَاغِلِ الْمُدَفَّعِ وَ النَّوْطِ الْمُذَبْذَبِ».((۱))

اطلاع یافتم که معاویه برای تو نامه نوشته، تا عقل تو را بلغزاند و اراده ی تو را سست کند، از او برحذر باش که شیطان است، از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ، به سوی انسان می آید، تا در حال فراموشی او را تسلیم خود کند و شعور و درکش را بُرباید.

آری! ابوسفیان، در زمان عمر بن خطاب ادعای بدون اندیشه و با وسوسه شیطان کرد، که نه نسبی را اثبات می کند و نه کسی با آن سزاوار ارث می شود. ادعا کننده، همچون شتری بیگانه است که در جمع شتران یک گله وارد شده تا از آبشخور آنها بنوشد اما دیگر شتران، او را غریبه دانسته و از جمع خود دور می‌کنند. یا چونان ظرفی که بر پالان مرکبی آویزان است و مدام از این سو، به دیگر سو لرزان است.

۱- نهج البلاغه، نامه ۴۴.

وقتی نامه ی امام علیه السلام به زیاد رسید و آن راخواند، گفت: به خدا قسم! علی علیه السلام به آنچه در دل من می گذشت گواهی داد و پیوسته در خاطرش بود که معاویه او را فرا خواند. پس از شهادت امام علیه السلام ، زیاد همچنان در فارس بود و همین امر سبب نگرانی معاویه شد که مبادا او با امام حسن علیه السلام سازش کند.

از این رو نامۀ مفصل و تهدید آمیزی به او نوشت که خلاصه اش از این قرار است:

امیر المؤمنین معاویه بن ابی سفیان، زیاد بن عُبید را آگاه می کند و به او می گوید که تو، ناسپاسی به جا آورده، عقوبت را برای خود خریده ای، با آن که سپاسگذاری برای تو سودمندتر است.

تو پنداشته ای که از چنگ من خواهی گریخت و پای از دایره قدرت من بیرون خواهی گذاشت! زهی بی خردی، ای پسر سمیّه معلوم الحال، تقصیر تو نیست، تو دیروز بردۀ، بی پدر و مادری بودی و امروز، امیر ناحیه ی پهناوری هستی؛ وقتی نامۀ من به تو رسید، مردم رابه اطاعت و بیعت من وادار کن و خود نیز تسلیم شو، تا خونت ریخته نشود! وگرنه تو را ربوده، دستگیرت می کنم و به وسیله کسانی که به هیچ وجه، به تو رحم نکنند، پای برهنه، از فارس به شامت خواهم کشاند! و تو را این جا، در بازار برده فروشان مانند برده، خواهم فروخت! و به حال اولت باز خواهم گرداند.

وقتی نامۀ معاویه به زیاد رسید، خشمگین شد و مردم را گرد آورده سخنرانی مفصلی ایراد کرد و در ضمن آن گفت: معاویه، سرکرده جنایت پیشه گان، نامه ای برای من نوشته است و در آن رعد و برق بسیاری کرده است؛ آن هم رعد و برقی بدون ابر باران زا! او نمی داند که به زودی تند بادی وزیده این ابر خشک را

ص: ۲۴۵

پراکنـده خواهـد کرد. من چگونه از او هراس داشـته بـاشم، بـا آن که میـان من و او، نواده پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم با یکصد هزار مهاجر و انصار قرار دارد؟

سپس نامه ای به این مضمون به معاویه نوشت:

ای معاویه! نامهٔ تو به من رسید. من تو را مانند غریقی می بینم که دستخوش امواج شده و برای رهایی خود، به خزه ها و پاهای غوکان چسپیده است! این تو هستی که ناسپاسـی را پیشه خود ساختی و سزاوار عقابی؛ زیرا خدا و رسول را پشت سر گذاشتی و در زمین به فساد و تباهی پرداخته ای.

اما این که مرا به سـمیّه سـرزنش کرده ای، تو خود به چند نفر منتسب هستی!! و اما این که نوشـته ای مرا دستگیر خواهی کرد، آیا تا کنون شنیده ای گنجشکی، بازی را بِرُباید؟ یا بره ای، گرگی را دستگیر کند؟!

تسلیم شدن زیاد

این سرسختی و قهرمان بازی چندان پایدار نماند و رعد و برق بی باران او با تندبادهای نیرنگ معاویه، به خاموشی

گراییـد! از آن جا که زیاد، آینـده را پیش بینی کرده و معاویه را پیروز میدان می دید، «مصـقلهْ بن هبیرهْ شـیبانی» را با ۲۰ هزار درهم به شام فرستاد تا زمینه ی پیوستن او را به معاویه فراهم نماید!

از طرفی وقتی، نامـهٔ زیـاد به معـاویه رسـید، سـخت در انـدیشه فرو رفت و دست به دامن مغیرهْ – که دوستی دیرینه ای بـا زیـاد داشت – شد. معاویه به مغیرهْ گفت: تو می دانی، زیاد مردی تیزهوش و با اراده است و همانند افعی در فارس خزیده تا فرصتی به دست آورد و زهرش را بریزد. من از او سخت بیمناکم.

ص: ۲۴۶

مغیره گفت: اگر نمردم، چاره ی کار را خواهم کرد. زیاد مردی دوستدار فخر و شرف و ترقی و شهرت است. اگر با او از درِ نرمی درآیی، بهتر به تو اطمینان پیدا می کند و بیشتر به تو می گراید. نامه ای بنویس، تا من آن را به فارس ببرم. معاویه نامه ای به زیاد نوشت و به او یاد آور شد:

ای پسر ابوسفیان! تو چنان به من بدگمانی و کینه مرا به دل گرفته ای که حرمت خویشی و نسب را نیز رعایت نمی کنی! و هیچ در نظر نمی گیری که، برادر من و پسر ابوسفیان هستی!! چقدر میان من و تو تفاوت است؟ من خونخواه عثمانم، که از خویشان دور من است و تو، برادرت را رها کرده دور کسانی هستی که هر چه به آنان نزدیکتر شوی، از تو دور خواهند شد؛ زیرا بنی هاشم با بنی عبد شمس، همچون کارد و گلو هستند و هیچ گونه سازشی با هم ندارند. اگر دوست داری، قدم پیش نِه و به سوی من بیا و اگر نمی خواهی با من دوست باشی، دشمنی هم نکن.

مغیره، رهسپار فارس شد و نامه را به زیاد رسانید. زیاد به واسطه ی دوستی و الفتی که از زمان خودداری از ادای شهادت، علیه زنای مغیره با او پیدا کرده بود، با خوشرویی از او استقبال کرد. مغیره، ضمن اندرز زیاد، او را به گذشت معاویه امیدوار کرد و گفت: تو به چه کسی تکیه کرده ای؟ جز حسن بن علی علیه السلام کسی باقی نمانده که او نیز با معاویه بیعت کرده است.

سرانجام زیاد، مغلوب دسیسه های معاویه و مغیره شد و پاسخ ملایمی به نامهٔ معاویه نوشت و پس از چندی خود نیز رهسپار شام شد! وقتی نزد معاویه آمد، به

گرمی از او استقبال کرد و در اولین اقدام دستور داد خواهرش (جویریه) با روی گشاده، نزد زیاد رفته و به عنوان خواهر، با او دیدار کند! سپس، با حضور مردم دمشق مجلسی رسمی ترتیب داد و به طور رسمی ملحق شدن زیاد به ابوسفیان را اعلام کرد! معاویه از مردم خواست که اگر در این باره چیزی می دانند، گواهی دهند! مردم نیز بدون درنگ دسته دسته برخاستند و شهادت دادند که زیاد، پسر ابوسفیان است!! و این را بارها، از ابوسفیان شنیده اند!! آنگاه «ابومریم سلولی» می فروش - که در زمان جاهلیت، در طائف میکده داشت - برخاست شهادت جالب و تاریخی خود را بازگو کرد!

وقتی سخن معاویه و شهادت مردم پایان یافت، زیاد برخاست و به مردم گفت: سخن معاویه و گواهان دیگر را شنیدید، من به حق و باطل این قضیه آگاه نیستم. معاویه و شهود بهتر می دانند چه می گویند اما می دانم که عُبید پدری مهربان و سرپرستی سازگار بود.((۱))

آری! معاویه بر خلاف دستور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و قانون اسلام، «الولد للفراش وللعاهر الحجر» زیاد را فرزند ابوسفیان خواند و او نیز با خفت، این نسبت ننگین را پذیرفت! مردم شام نیز که از ضعف اراده و ناتوانی خرد و اندیشه رنج می بردند، به این رسوایی گواهی دادند! از طرفی، گروه اندکی از مردم با

اندیشه با پوزخند و نفرت، به این بازی ننگین می نگریستند، از آن جمله ابوبکره - برادر

۱-) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۴، ص ۷۰-۶۷.

پرهیزکار زیاد بود - که به شدت رنج می برد. او وقتی شنید که زیاد قرار است از طرف معاویه، به عنوان سرپرست حاجیان، به حج برود، از این رو، نزد او آمد و گفت: تو با این کار ننگین - که به مادرت تهمت زنا زدی و پدرت را از خود نفی کردی - می خواهی مرتکب کار بزرگتری نیز بشوی. تو در سفر مکه، لابد با ام حبیبه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، دیدار خواهی کرد. اگر ام حبیبه تو را بپذیرد، توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و هتک حرمت اوست و اگر نپذیرد، جز رسوایی برایت نخواهد بود. در یکی از سالها که زیاد با معاویه به حج رفته بود، به مدینه نیامد تا گرفتار این محذور نگردد.((۱))

وقتی که عایشه می‌خواست نامه ای برای زیاد بنویسد، تردید داشت که او را با چه عنوانی خطاب کند. سرانجام نوشت: از ام المؤمنین عایشه به سوی فرزندش زیاد! وقتی نامه به دست زیاد رسید، خندید و گفت: پیداست که عایشه، درباره ی عنوان من، به تعب افتاده است.((۲))

زیاد از سال ۴۵ به بعد و پس از پیوند با ابوسفیان، ولایت بصره را به ضمیمه هند و بحرین و عمان عهده دار شد و پس از چندی، کوفه، عراق، سیستان و خراسان و در واقع شرق کشور اسلامی تا رود جیحون، جزو قلمرو و فرمانروایی او گردید. زیاد در اجرای دستورات معاویه، چشم و گوش بسته عمل می کرد و از

۱- همان، ص ۷۱-۷۰.

۲- همان، ص ۷۶.

هیچ ستمی به مردم، دریغ نمی ورزید. او در کوفه، مردم را دسته دسته جلوی قصر می آورد و فرمان می داد تا امیر مؤمنان علیه السلام را دشنام دهند و از او بیزاری بجویند. اگرکسی از فرمانش سرپیچی می کرد، بی درنگ از دم تیغ می گذراند.((۱))

این جو خفقان و ترس و وحشت، تا سال ۵۳ بر قرار بود. بدین ترتیب به پاسخ این سؤال می‌رسیم که چرا کوفیان، با آمدن پسر زیاد، مسلم بن عقیل علیه السلام را رها کردند؟!

۴ – بُسر بن ارطاهْ عامری

اشاره

بُسـر از افسران جیره خوار و جنایت پیشه معاویه بود که در تحکیم پایه های قدرت او با کشتار، غارت و ایجاد رعب و وحشت، سهمی به سزا داشت. پس از جنگ صـفین و مـاجرای حکمیت، معـاویه برای ارعاب مردم و ایجاد وحشت میان آنان، به بُسر فرمـان داد تـا با سه هزار نفر از سواران خود، از شام حرکت کرده و قلب جزیرهْ العرب را پیموده تا صـنعای یمن به پیش رود و تمام شـهرها و قصـباتی را که به نحوی سر در فرمان امیرمؤمنان علیه السـلام دارند، قتل عام کند و از مردم دیگر برای او بیعت بگیرد.

در واقع معـاویه می خواست، کسـانی را که نتوانسـته بود بـا زر و تزویر بـا خود همراه کنـد، بـا نشـان دادن برق نیزه و شمشـیر خاموش سازد و نطفه ی هرگونه قیام و نهضتی را قبل از انعقاد بی اثر کند و از بین ببرد.

۱- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج۲، ص ۲۳۵.

بُسـر در پی فرمان معاویه رهسـپار شـد، چنان سـرگرم کشـتار، جنایت و هتک ناموس شد که تا آن روز، هرگز مانند آن سابقه نـداشت. وقتی او به مدینه رسـید، ابو ایوب انصاری، عامل امام علیه السـلام در مدینه، پا به فرار گذاشت و بُسـر بدون مقاومت، وارد شـهر شـد و یکسـره به مسـجد پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم آمـد و بالاـی منبر رفت و فریـاد زد: پیشوای من (عثمان) کجـاست؟ او دیروز در میـان شـما بـود، اکنون کجـاست؟ او از مردم زهر چشم گرفت و این گونه وانمود کرد که تـا لحظه ی دیگر فرمان قتل همه را صادر خواهد کرد و با این ارعاب از مردم، برای معاویه بیعت گرفت.

بُسـر خانـهٔ ابو ایوب و چنـد خـانه دیگر را به آتش کشـید و هر کس را که متهم به خون عثمـان بود، به دم تیغ سپرد. او پس از چند روز اقامت و برپایی قیامت در مدینه، ابوهبره را به عنوان امیر جدید برگزید و رهسپار مکه شد.

قُثم بن عباس، عامل مکه نیز گریخت! و بُسر، هماننـد مـدینه و بدون مقاومت، وارد مکه شد و با دشـنام و ناسـزا از مردم بیعت گرفت و شـیبهْ بن عثمان را امیر مکه کرد و خود به جانب یمن رهسپار شد و در مسیر راه از پیروان امام علیه السلام هر کس را که دید، از دم تیغ گذراند.

در یمن نیز، عُبید الله بن عباس، عامل امام علیه السـلام پا به فرار گذاشت!! و بُسر وارد یمن شد و جنایت تاریخی و مشهوری را به نام خود نوشت!! او در آغاز، عبدالله بن عبد المدان، جانشین ابن عباس را با پسرش گرفته به قتل

رساند. سپس دو کودک عبیدالله بن عباس، به نامهای عبدالرحمن و قُثم را دستگیر کرد.

هرچنـد بُسـر در این مأموریت سـیاه جنایات بزرگی انجام داد اما او با کشـتن دو کودک خردسال عبیدالله، یکی از ننگین ترین جنایت های تاریخ را به ثبت رساند. او پس از دسـتگیری این کودکان، فرمان داد آنها را پیش چشم مادرشان خوابانده، همانند گوسفند سر بریدند و جسد آنها را زیر خاک پنهان نمودند.

مادر آنها پس از مشاهـده این منظره ی رقّت انگیز، بیهوش شد و پس از چندی، عقل خود را از دست داد! پس از آن، پیوسـته به گریه و شیون پرداخته، نوحه سرایی می کرد و اشعاری را به این مضمون می سرود:

یا من أحسّ من ابنیّ اللذین هما

یا من أحسّ من ابنیّ اللذین هما

یا من أحسّ من ابنیّ اللذین هما

نبئت بُسراً، وما صدقت مازعموا

أنحی علی وَدِجَیْ إبنیّ مرهفةٌ

کالدُرّتین تشظّی عنهما الصدف

سمعی وقلبی، فعقلی الیوم مختطفٌ

مُخّ العظام فمُخّی الیوم مزدهف

من قولهم ومن الإفک الذی وصقوا

مشحودهٌ، و کذلک الإثم یقترف

وای بر کودکـان عزیز من که همچـون دو مرواریـد غلطـان بودنـد. ای وای بر طفلاـن مظلوم من که در قلب من جـای داشـتند، اکنون با رفتن شان دل از برم ربوده شد. و ای وای بر فرزندان دلبندم که با رفتن خود، مغز استخوانم را آب کرده اند. شنیده ام که بُسـر خونخوار آنها را سـر بریده است، اما باور نمی کنم راست بگویید. شنیده ام که کارد برنده بر گلوی آنان نهاده و آنان را کشته و با این کار، مرتکب جنایت بزرگی شده است.

بُسر پس از این جنایت، در شهرهای یمن به جولان پرداخت و هر جا از

پیروان علی علیه السلام ، کسی را می یافت به دم تیغ می سپرد.

گویند در این شبیخون های پی در پی، درمجموع، سی هزار نفر را به قتل رساند و گروهی را در آتش سوزاند.((۱))

سخن امام(ع)

وقتی گزارش های پیاپی شکست یاران و کارگزارانش در برابر بُسر، به امام علیه السلام رسید، امام علیه السلام این خطبه را ایراد فرمود:

... أُنْبِئْتُ بُسْراً قَدِ اطَّلَعَ الْيَمَنَ وَ إِنِّی وَاللهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هَؤُلاءِ الْقَوْمَ سَيُدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ وَ بِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فی الْحَقِّ وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فی الْبَاطِلِ وَ بِأَدَائِهِمُ الأَمَانَهَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ وَبِصَلاحِهِمْ فی بِلَادِهِمْ وَ فَسَادِكُمْ فَلَوِ ائْتَمَنْتُ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبٍ لَخَشِيتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلاقَتِهِ... .((۲))

... به من خبر رسیده که بُسر بن ارطاهْ بر یمن تسلط یافته است. سوگند به خدا می دانستم که مردم شام،

به زودی بر شما غلبه خواهند کرد؛ زیرا آنها در یاری کردن باطل خود وحدت دارند و شما در دفاع از حق خود متفرقید! شما امام خود را در حق، نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند! آنها نسبت به رهبر خود، امانت دار و شما خیانتکارید؛ آنها در شهرهای خود، به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی! اگر من کاسهٔ چوبی آب را به یکی از شما امانت دهم می ترسم که بند آن را بدزدید.

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص ۱۲۱-۱۱۶.

۲- نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، خطبه ۲۵.

رسوایی بُسر

جالب این که همین بُسر، با این همه سفّاکی و قهرمانی در کشتن مردم بی دفاع! در جنگ صفین، وقتی با امیر مؤمنان علیه السلام به مبارزه برخاست، ناچار شد از شیوه ی ننگین عمرو عاص استفاده کرده و با کشف عورت خود جان بی مقدارش را نجات دهد!!

وقتی نیزه ی امام علیه السلام بر سینه او فرود آمد، زره پولادین او، مانع کشتنش شد و از روی اسب به زمین افتاد و چون مرگ را در چند قدمی خود می دید، لباس خود را کنار زده، عورتش را نمایان کرد!! امام علیه السلام با بزرگواری از او چشم پوشید و روی برگردانید و بُسر نیز جان ننگین خود را از معرکه به در برد!

مالک اشتر به امام عرض کرد: یا امیر مؤمنان علیه السلام ! این بُسر بود، چرا رهایش کردی؟ امام علیه السلام فرمود: بگذار برود، آیا با این رفتارش (کشف عورت) او را بکشم!!

وقتی بُسر نزد معاویه رفت، معاویه به او گفت: ای بُسر! سرافراز باشی که هُمای دولت، از سر عمرو پریده، بالای سر تو به پرواز درآمده است!((۱))

سرانجام بُسر

وقتی خبر جنایات او و کشتن کودکان عبیدالله بن عباس به امام علیه السلام رسید، خیلی اندوهناک شد و بُسر را نفرین کرد و فرمود: بار خدایا!این مرد، دین خود

۱- وقعهٔ الصفین، ص ۴۶۳-۴۵۹.

را به دنیا فروخته و از هیچ گونه خیانتی روی گردان نیست، پروردگارا! او را که اکنون به هر جنایتی دست می زند، از دنیا مبر، مگر آن که عقل او را زایل کنی! نفرین امام علیه السلام دامن بُسر را گرفت و او در پایان عمر عقل خود را از دست داد و گرفتار مالیخولیا شد و فریاد میزد شمشیر مرا بدهید که می خواهم کشتار کنم!((۱))

۵- سفیان بن عوف

وی در جنگها و فتوحات شام، با ابوعبیده جراح همراه بود. بعدها، معاویه نیز فرماندهی جنگ با رومیان را به او سپرد. او از طرف معاویه، مأموریت یافت تا به قلمرو علوی حمله ببرد. معاویه ضمن توصیه هایی که وقت اعزام به او می کرد، گفته بود: با هر کس که در طول سفر جنگی خود روبرو شدی و با تو همراه نبود، بی درنگ او را بکش! هر قریه

و آبادی که در راه، از کنار آن گذشتی؛ ویران کن! اموال را غارت کن؛ زیرا غارت اموال، از نظر تخریبی، بی شباهت به کشتار نیست، چه بسا در بعضی موارد جانگدازتر نیز باشد.

معاویه، سفیان را به سرکردگی یک لشکر ۶۰۰۰ نفری، منصوب کرد و به این مأموریت فرستاد. در شهر انبار پادگان کوچکی بود که یکصد سرباز محافظت آن را بر عهده داشتند، تعداد زیادی از آنها کشته شدند و شهر به غارت رفت و سفیان، با اموال فراوانی نزد معاویه بازگشت.((۲))

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید،ج۱،ص ۱۲۱.

۲- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج۲، ص ۱۵۰.

او در این حمله، فرمانـدار شـهر و گروهی از مردان و زنـان را به قتـل رسانـد. وقتی این خبر به امام علیه السـلام رسـید، در یک سخنرانی، ضمن نکوهش کوفیان فرمود:

«... وَ هَـذَا أَخُو غَامِـدٍ وَ قَـدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَـارَ وَ قَـدْ قَتَـلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ وَ أَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا وَ لَقَـدْ بَلَغَنِی أَنَّ الرَّجُـلَ مِنْهُـمْ كَـانَ يَـدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَه الْمُسْـلِمَهِ وَ الأُخْـرَى الْمُعَاهِـدَهِ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَـا وَقُلُبَهَـا وَ قَلَائِـدَهَا وَ رُعُثَهَـا مَـا تَمْتَنِعُ مِنْـهُ إِلَّا بِالاسْتِرْجَاعِ وَالاسْتِرْحَامِ ثُمَّ انْصَـرَفُوا وَافِرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ وَ لَا أُرِيقَ لَهُمْ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِماً مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسَفاً مَا كَانَ بِهِ مَلُوماً بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِی جَدِيراً...».((۱))

... و اینک، فرمانده معاویه (مرد غامدی) با لشـکرش، وارد شـهر انبار شده و فرماندار من، حسان بن حسان را کشـته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است. به من خبر رسـیده که مردی از لشکر شام به خانه ی زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه اسـلام بوده، وارد شده و خلخال و دستبند و گردنبند و گوشواره های آنها را به غارت برده،در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع، جز گریه و التماس نداشـته انـد. لشـکریان شام، با غنایم فراوان رفتند، بدون این که حتی یک نفر از آنان زخمی بردارد و یا قطره ی خونی از او بریزد. اگر برای این حادثه تلخ، مسـلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد بلکه از نظر من سزاوار است که جان دهد.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۶– ضحّاک بن قیس

وی در جنگ های معاویه، بسیار جانفشانی می کرد و سختی های زیادی را به جان می‌خرید! او مدت زیادی، رئیس پلیس شهر دمشق بود و در سال ۵۳ حاکم شهر کوفه شد و چهار سال در آن جا بود. او دو باره، رئیس پلیس دمشق شد. در وقت مرگ معاویه، او عهده دار کفن و دفن وی بود و یزید را که در چراگاه بود، از مرگ پدرش آگاه ساخت.((۱))

معاویه، ضحّاک را با ۳۰۰۰ سرباز، به سوی عراق فرستاد و به او فرمان داد که از قسمت پایین سرزمین – واقعه – گذر کرده تمام اعرابی را که در این نواحی ساکن هستند و از امام علیه السلام پیروی می کنند، غارت کند!

ضحّاک به سوی عراق رفت و به غارت مردم پرداخت تا این که به سرزمین ثعلبیه رسید. در آن جا، حاجیانی را که عازم مکه بودند، غارت کرد و اموال شان را به یغما برد. سپس با عمرو بن قیس، برادرزاده عبدالله بن مسعود، برخورد و او را – که همراه کاروانی به مکه می رفت – با گروهی از همراهانش کشت. وقتی خبر حملهٔ ضحّاک به کاروان حاجیان، به امیر مؤمنان علیه السلام رسید، در سخنرانی فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ الْمُخْتَلِفَةُ أهْوَاؤُهُمْ كَلامُكُمْ يُوهِى الصُّمَّ الصِّلَابَ وَفِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمُ الأعْدَاءَ تَقُولُونَ فى الْمَجَالِسِ كَيْتَ وَكَيْتَ فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُ حِيدِى حَيَادِ مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ دَعَاكُمْ وَلا اسْتَرَاحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ أعَالِيلُ بِأضَالِيلَ وَسَألْتُمُونِى التَّطْوِيلَ دِفَاعَ

۱– اسد الغابه، ابن اثیر، چاپ اول، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی،۱۴۱۶ ه– ق. ج۳، ص ۳۶.

ذِی الدَّیْنِ الْمَطُولِ...».((۱))

ای مردم کوفه! بدن های شما در کنار هم اما افکار و خواسته های شما پراکنده است؛ سخنان ادعایی شما، سنگ های سخت را می شکند اما رفتار سست شما دشمنان را امیدوار می سازد؛ در خانه های تان که نشسته اید، ادعا و شعارهای تُند سر می دهید اما در روز جنگ می گویید: ای جنگ از ما دور شو! آن کس که از شما یاری خواهد، ذلیل و خوار است و قلب رها کننده ی شما آسایش ندارد بهانه های واهی می آورید چون بدهکاران خواهان مهلت، از من مهلت می طلبید... .

۷- نعمان بن بشیر

نعمان، در فتنه های دوران عثمان، هوادار او به شمار می رفت. پس از آن، با معاویه همراه شد و سپس با یزید همکاری کرد.

نعمان، کسی است که پیراهن خون آلود عثمان را از مدینه به شام آورد. او در دوران معاویه، حاکم کوفه و پس از آن، حاکم شهر حمص شد. معاویه، در سال ۳۹ نعمان را با یک هزار سوار، به شهر «عین التمر» فرستاد؛ آنان شهر را غارت کردند.

در این شهر، پادگانی مسلّح از سربازان امام علیه السلام ، که حدود یکصد نفر بودند، در شهر «عین التمر» حضور داشتند. نعمان به آنان یورش برد اما مدافعان دلیر شهر، غلاف های شمشیر را شکستند و به مقابله با آنها پرداختند. در اثنا جنگ پنجاه نفر

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

از اطراف به یاری آنان آمدند. افراد نعمان به گمان این که کمک و نیروی بزرگی برای دشمن رسیده است، شبانگاهان به طرف مرزهای شام گریختند.((۱))

امیر مؤمنان علیه السلام ، پس از شنیدن این واقعه، در نکوهش کوفیان فرمود:

«مُنِيتُ بِمَنْ لا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ وَلا يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ لا أَبَالَكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبَّكُمْ؟ أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ؟ وَلا حَمِيَّةَ تُحْمِشُكُمْ؟!...»((۲))

گرفتار کسانی شده ام که چون فرمان می دهم، فرمان نمی برند و چون فرا می خوانم، اجابت نمی کنند. ای مردم بی اصل و ریشه! در یاری پروردگار تان، در انتظار چه هستید؟ آیا دینی ندارید که شما را گِرد آورد و یا غیرتی که شما را به خشم وادارد؟

۸- سمرهْ بن جندب

پس از آن که زیاد، حکومت کوفه و بصره را با هم عهده دار شد، شش ماه در بصره و شش ماه دیگر در کوفه، ماندگار بود و زمانی که به کوفه می رفت، سمره بن جندب را به نیابت خود در بصره می گماشت.

این مرد به اندازه ای خونریز و ستم پیشه بودکه رفتارش، بیدادگری های زیادی را از یاد می برد!! وقتی از «ابن سیرین» پرسیدند که «سمرهْ» کسی را کشته است؟ گفت: بپرسید آیا کسانی که به دست سمره کشته شدند، به شمار می آیند؟!

۱- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج۳، ص ۱۵۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱، ص۲۱۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۳۹.

زمـانی زیـاد به کوفه رفت، وقتی بر گشت به او گزارش دادنـد که سـمره هشت هزار نفر را کشـته است! زیاد او را فرا خوانـد و پرسید: نترسیدی در میان این کشتگان، بی گناهی هم باشد؟! سمرهْ گفت: اگر دو برابر آن را هم کشته بودم، باکی نداشتم!!

روزی سـمره بـا سـواران خود، از راهی می گـذشت. مردی نـا به هنگـام بـا جلوداران او روبرو شـد و تـا به خود آمـد، یکی از سواران سمره نیزه خود را در دهان آن مرد فرو کرد که در دم جان سپرد! وقتی سمره رسید و آن مرد را آغشته به خون دید، از چگونگی کشـتن او پرسـید، سـپس گفت: مردم بایـد بدانند که هرگاه ما با موکب به جایی رهسـپاریم، از برابر ما دور شوند و خود را در معرض خطر قرار ندهند!

پس از مرگ زیاد، وقتی معاویه سـمره را از فرمانداری موقت بصـره عزل کرد، سـمره گفت: لعنت بر معاویه! اگر من آن گونه که فرمان او را بردم، خدا را می پرستیدم، تا ابد سعادتمند بودم!((۱))

پیشگویی های امیر مؤمنان(ع) درباره ی معاویه و بنی امیه

اشاره

امیرمؤمنان علیه السـلام بارها و در مناسبت های گوناگون درباره معاویه و سیطره او بر جامعه اسلامی، سخن گفته است؛ گاهی این سخنان را در قالب هشدار به مردم کوفه بیان

می فرمود.

در این بخش به بیان برخی از سخنان امام علیه السلام ، در این خصوص، می پردازیم:

۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، ذیل وقایع سال ۵۰-۵۳.

هشدار به کوفیان و خبر از سلطه معاویه

امام علیه السلام در یکی از خطبه هایش دربارهٔ سلطه ستمگرانه ی معاویه بر کوفیان، هشدار می‌دهد و آنها را در این خصوص، مورد تقبیح و نکوهش قرار می دهد و می فرماید:

«أمَّا إِنَّهُ سَیَظْهَرُ عَلَیْکُم بَعْدِی رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُوم مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ یَأْکُلُ مَا یَجِدُ وَیَطْلُبُ مَا لا یَجِدُ فَاقْتُلُوهُ وَلَنْ تَقْتُلُوهُ ألا وَإِنَّهُ سَیَأْمُرُکُمْ بِسَبِّی وَالْبَرَاءَهِ مِنِّی فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِی فَإِنَّهُ لِی زَکَاهٌ وَلَکُمْ نَجَاهٌ وَأمَّا الْبَرَاءَهُ فَلا تَتَبَرَّءُوا مِنِّی فَإِنِّی وُلِدْتُ عَلَی الْفِطْرَهِ وَسَبَقْتُ إِلَی الاِیمَانِ وَالْهِجْرَهِ».((۱))

آگاه باشید! پس از من مردی با گلوی گشاده و شکمی بزرگ بر شما مسلط خواهد شد که هرچه بیابد می خورد و تلاش می کند آنچه ندارد، به دست آورد. او را بکشید و اما هرگز نمی توانید او را بکشید. آگاه باشید! به زودی معاویه شما را به بیزاری و بدگویی از من وادار می کند بدگویی را هنگام اجبار دشمن، اجازه می دهم که مایه بلندی درجات من و نجات شماست اما هرگز، در دل از من بیزاری نجویید که من با فطرت توحید به دنیا آمده ام و در ایمان و هجرت، از همه پیش قدم تر بوده ام.

نکته های خطبه امام(ع)

۱- شکم بارگی معاویه

بر اساس مستندات تاریخی، معاویه به پرخوری زبان زد بود. آن قدر می خورد که می گفت: خسته شدم اما سیر نشدم! سفره را جمع کنید. این بیماری

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵۷.

در اثر نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، دامنگیر او شده بود. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ابن عباس را دنبال معاویه فرستاد، تا نامه ای بنویسد. او نیامد و بهانه آورد که مشغول غذا خوردن است! این بهانه جویی سه بار تکرار شد! حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را نفرین کرد و فرمود:

«اللهم لاتشبع بطنه».

«خدایا شکم او را سیر نکن».((۱))

شاعر عرب در حق او سروده است:

و صاحب لی بطنه کالهاویه

کأنّ فی امعائه معاویه((۲))

مرا رفیقی است که شکم او مانند جهنم است، تو گویی در درون او معاویه است.

در شرح حال «نسائی»((۳)) - که از دانشمندان معتبر اهل سنت و صاحب «سنن نسائی» است - نوشته اند:

او مدتی در شام حدیث می گفت و همواره از فضایل امیر مؤمنان علیه السلام بازگو می کرد. به او گفتند: شام پایگاه بنی امیه است، از فضایل معاویه بگو! او گفت:

من برای معاویه فضیلتی نمی شناسم جز این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: خدا شکم تو را سیر نکند! اهل شام از این گفتهٔ او بر آشفتند و او را به اندازه ای کتک زدند، که در بیرون شهر جان داد.((۴))

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۴، ص ۵۵.

۲- همان.

۳- نسایی، احمد بن شعیب بن علی، متوفی ۳۸۳ ه- . ق.

۴- محلاتی، ذبیح الله، کشف حقیقت، تهران، چاپخانه عسکری، ص ۲۶۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج۱۱، ص ۱۲۴.

۲– خبر از شهادت خودش پیش از معاویه

نکته دومی که حضرت علیه السلام در این خطبه اشاره می کند، این است که امام علیه السلام ، پیش از معاویه، از دنیا خواهد رفت و پس از او، معاویه بر امور مسلّط خواهد شد. این پیشگویی را در برخی موارد به صورت کنایه بیان کرده بود.

در مجلسی فرمود: ای مردم! ماه رمضان که برترین ماه هاست آمد، آسیاب حکومت در این ماه، به حرکت در می‌آید، بدانید شما امسال در یک صف حج می کنید و نشانه آن این است که من در میان شما نیستم.((۱))

۳– دست نیافتن معاویه به اهداف شومش

اشاره سوم حضرت علیه السلام این است که معاویه، به دنبال چیزی است که نمی یابد. به احتمال زیاد منظور امام علیه السلام اندیشه نابودی اسلام و نیّت شوم و خطرناک معاویه است.

در فصل اول، در این باره، نکاتی را یادآور شدیم.

۴– مرگ طبیعی معاویه

چهارمین نکته که امام علیه السلام در این خطبه بیان فرمود این است که معاویه، سزاوار مرگ است اما کشته نمی شود. (با مرگ طبیعی می میرد). همین طور نیز شد؛ به گونه ای که در شب نوزدهم رمضان، وقتی حضرت امیر علیه السلام ضربت خورد، بنا بود در همان شب معاویه نیز ترور شود اما شمشیر به ران او برخورد کرد و جان سالم بدر

۱– الارشاد، شیخ مفید، ترجمه رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.

برد. اما این که معاویه را سزاوار کشتن می داند، گذشته از مسائلی که خون او را هدرمی کند، بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود که فرمود: وقتی معاویه را بر منبر من دیدید، او را بکشید.

«ابوسعید خدری» راوی حدیث می گوید: ما این کار را نکردیم و به همین دلیل رستگار نشدیم.((۱))

۵- بدعت گذاری معاویه در رواج دشنام به امیر مؤمنان(ع)

پنجمین نکته که حضرت علیه السلام بیان می کند، بدعت زشت معاویه، دشنام به امیر مؤمنان علیه السلام است. معاویه، در سرزمین پهناور اسلامی طبق دستور العملی از مسلمانان خواست تا حضرت علی علیه السلام را ناسزا گویند و از او بیزاری جویند. این کار ناپسند و ناجوانمردانه، در مراکز مقدسی همانند منابر، نماز جمعه و جماعات و حتی مکه و مدینه انجام می گرفت. این سنت تا زمان عمر بن عبدالعزیز (حدود پنجاه سال)

ادامه داشت.((۲))

گروهی از بنی امیه، به معاویه گفتند: تو که به آرزویت (به دست گرفتن حکومت) رسیدی، ای کاش از دشنام این مرد، دست بر می داشتی؟ معاویه گفت: نه به خدا سوگند! این کار را رها نمی کنم تا این که کودکان، بر این روش بزرگ شوند و بزرگترها نیز پیر شوند؛ به گونه ای که کسی از او فضیلتی نقل نکند!!((۳))

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱، ص ۳۴۸؛ الغدیر، امینی، عبدالحسین، ج ۱۰، ص۱۴۷-۱۴۲.

۲- نجفی یزدی، سید محمد، پیشگویی های امیرالمؤمنین علیه السلام ، قم: سپهر، ۱۳۷۹ش، ص۱۰۱.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۴، ص ۵۷.

به گفته «سیوطی» - از بزرگان اهل سنت - در زمان بنی امیه، بر فراز بیش از هفتاد هزار منبر علی بن ابی طالب علیه السلام را به خاطر سنّت معاویه، لعن می کردند!((۱))

۶- خاموش نشدن نام علی(ع) با تبلیغات منفی معاویه

نکته ی دیگری که از کلام امام علیه السلام استفاده می شود، عدم تأثیر تبلیغات سوء دستگاه جبار معاویه در نابودی نام امام علی علیه السلام است. امام علیه السلام فرمود:

اگر شما را به ناسزا گویی از من وادار کردند، مرا ناسزا گویید که این کار برای من نقص نیست بلکه سبب زیادی شرف و بلندی مقام و فراگیر شدن یاد من خواهد شد.

سید محمد نجفی یزدی می‌نویسد:

آری! برادارن یوسف نیز می خواستند سقوط در چاه را سبب فراموشی یوسف از ذهن پدر قرار دهند اما خداوند همان چاه را نردبان ترقی و حکومت و عزت یوسف قرار داد و فرمود: «والله غالب علی امره»((۲)) «خداوند همیشه پیروز است»؛ و همان خداوند، این معجزه را به طور واضحتر در مورد ولی خود، علی بن ابی طالب علیه السلام انجام داد. تلاش همه جانبه دشمنان را از نظر سیاسی، فرهنگی، نظامی و تبلیغاتی، نردبان عظمت حضرت علیه السلام و اسباب نشر فضایل او در شرق و غرب عالم قرار داد و امروز از بنی امیه و معاویه، جز با خواری و لعنت یاد نمی شود اما حضرت علی علیه السلام و فرزندان او، بر دلها حکومت می کنند.((۳))

ص: ۲۶۵

۱- الغدیر، امینی، عبدالحسین، ج۲،ص ۱۰۲.

۲- یوسف/ ۲۱.

۳- نجفی یزدی، سید محمد، پیشگویی های امیرالمؤمنین علیه السلام ، ص ۱۰۴.

این کلام امام علی علیه السلام مصداق این کلام خداوند است که فرمود:

کافران می خواهند نور خدا را با گفتار باطل خاموش کنند، البته خدا نور خود را حفظ خواهد کرد، هرچند کافران خوش ندارند.

۷- معاویه نمی میرد تا فرمانروای امت شود

امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین در میان لشکر خود متوجه غوغایی شد، حضرت علت آن را پرسید، گفتند: معاویه کشته شده است.

امام علیه السلام فرمود: نه، قسم به آن که جانم در دست اوست، او نمی میرد تا این که امیر این امت شود و همه با او بیعت کنند. عرض کردند: پس چرا با او می جنگید؟ فرمود: تا عذری میان من و پروردگار باشد. این قضیه به گونه ای دیگر نیز نقل شده است.((۱))

۸- معاویه نمی میرد تا آن که صلیب بر گردن آویزد

علامه مجلسی (ره) روایت می کند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

پسر هند (یعنی معاویه) نمی میرد تا این که صلیب بر گردن خود آویزان کند و آن گونه شد که حضرت فرموده بود.((۲))

صاحب «حدیقهْ الشیعه» نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «یموت معاویه علی غیر ملّتی»؛ «معاویه بر غیر از دین من می میرد».

۱- المناقب، ابن شهرآشوب قم: چاپخانه علمیه، بی تا، ج۲، ص ۲۵۹.

۲- بحارالانوار، مجلسی، محمد باقر، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش، ج ۴۱، ص ۳۰۵.

«احنف بن قیس» می گوید:

من وقتی از علی علیه السلام شنیدم که معاویه بر دین اسلام نخواهد مُرد، برای من سؤالی پیش آمد تا این که به شام رفتم. شنیدم که معاویه مریض است؛ به عیادت او رفتم، دیدم رو به دیوار خوابیده و بُتی به گردن آویخته است! علت را پرسیدم، گفت: دکتر به من دستور داده و گفته است این بت نیست، بر گردن خود بیاویز که برایت سودمند است! قاضی القضات اهل سنت نیز گفته است: معاویه در حالی مُرد که از بت توقع شفاعت داشت.((۱))

۹- پیشگویی حضرت(ع) درباره شهادت عمروبن حُمُق خزاعی

وی یکی از یاران وفادار امیر مؤمنان علیه السلام است. حضرت به او فرمود:

ای عمرو! تو پس از من کشته می شوی و سر تو را از شهری به شهر دیگرمی گردانند و در اسلام این اولین سری است که از شهری به شهر دیگر می گردانند. وای بر قاتل تو!، بدان که نزد هیچ قومی نروی، مگر آن که تو را تسلیم نمایند، فقط مردان قبیله بنی عمرو أزدی هستند که هرگز تو را تسلیم نخواهند کرد. سرانجام آنچه امام پیشگویی کرده بود، واقع شد و عمرو، از ترس معاویه، آواره شد و در میان قبایل، سرگردان بود و در آخر به قوم خودش پناه برد و آنها نیز او را تسلیم دشمن کردند! عمرو کشته شد، سر او را از عراق به شام، نزد معاویه فرستادند و در اسلام، این اولین سری بود که از شهری به شهر دیگر فرستاده می شد.((۲))

۱- حدیقهْ الشیعه، محقق اردبیلی، تصحیح صادق حسن زاده، چاپ اول، قم: انصاریان، ۱۳۷۷ش، ج۱، ص ۴۶۳-۴۶۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۲،ص ۲۹۰.

۱۰- آگاهی دادن از تروریست های معاویه

«اصبغ بن نباته» - از یاران امام علیه السلام - می گوید:

نماز صبح را با علی علیه السلام خواندیم، ناگاه مردی با لباس سفر پدیدار شد،امام علیه السلام پرسید: از کجا می آیی؟ گفت! از شام. فرمود: برای چه؟ گفت: کاری دارم. حضرت فرمود: تو به من می گویی، یا من جریان را به تو بگویم؟! عرض کرد: شما بگویید! امام علیه السلام فرمود: در فلان روز، از فلان ماه و سال، معاویه اعلام کرد؛ هر که علی را بکشد ده هزار دینار به او جایزه می دهم. فلان مرد پذیرفت اما پس از این که به خانه رفت، پشیمان شد.

روز دوم، منادی ندا داد هر که علی را بکشد بیست هزار دینار جایزه دارد. این بار نیز شخصی برخاست و اعلام آمادگی کرد اما او هم پشیمان شد و استعفا داد. روز سوم منادی از طرف معاویه اعلام کرد، هر که علی را بکشد، سی هزار دینار به او داده خواهد شد! و تو پذیرفتی و برای کشتن من آمدی! و تو مردی از طایفه حِمْیَر هستی. آن مرد گفته های امام علیه السلام را تصدیق کرد و از نیت خود برگشت. حضرت علیه السلام به قنبر فرمود: توشه راه وآذوقه برای او فراهم نما.((۱))

۱۱- آگاهی امام(ع) از حیله معاویه

روزی معاویه به اطرافیان خود گفت: چگونه می توان فهمید که مرگ من زودتر است، یا مرگ علی علیه السلام ؟ همگی گفتند، راهی نیست. معاویه گفت: من این را از خود علی به دست می آورم؛ زیرا او

۱- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج۴۱، ص ۳۰۶.

سخن باطل نمی گوید! سپس، به سه نفر از افراد مورد اعتماد خود مأموریت داد که با هم به طرف کوفه حرکت کنید اما با هم وارد کوفه نشوید بلکه به ترتیب وارد شده خبر مرگ مرا اعلام کنید! مواظب باشید گفته های شما، درباره چگونگی مرگ من هماهنگ باشد! آنگاه بنگرید علی علیه السلام چه می گوید!

آن سه نفر به همین ترتیب وارد شده و خبر مرگ معاویه را گزارش دادند! مردم خوشحال شدند و خدمت امام علی علیه السلام آمدند. حضرت به این سخن اعتنایی نکرد اما وقتی مردم اصرار کردند، فرمود: نه! معاویه هرگز نمی میرد تا این که محاسن من به خون سرم رنگین شود و این خبرها، حیله ای است که پسر خورنده جگرها با آن بازی می کند. این سخنان امام علیه السلام به معاویه رسید.((۱)) (فهمید که حضرت زودتر از او از دنیا خواهد رفت).

۱۲- پیشگویی امام(ع) درباره حکومت بنی امیه

حضرت علیه السلام ، ضمن نکوهش مردم کوفه، به آنها هشدار داد و فرمود:

... پس از این عده ای از بنی امیه بر شما مسلط خواهند شد که هیچ یک از آنها به شما مهربانی نمی کند، مگر یکی از آنها (عمر بن عبدالعزیز)؛ باری! سیطره بنی امیه بر شما مردم، امتحانی است که خداوند متعال مقدر فرموده و بدون تردید اتفاق خواهد افتاد. نیکان شما را می کشند و بدان شما را به بردگی می گیرند، گنجها و

۱- کشف الغمهْ عن معرفهْ الائمه، اربلی، علی بن عیسی، ترجمه علی بن حسین زواره ای، چاپ اول، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۱ ه- ق . ج۱.

اندوخته های شما را از خلوت خانه هایتان بیرون می برند، این انتقامی است که به خاطر آنچه از کارهای خود و صلاح دین و دنیای خود ضایع کردید به آن مبتلا می شوید...((۱))

۱۳- پیشگویی حضرت(ع) درباره شهادت حُجر بن عدی و یاران او

پس از ضربت خوردن امیرمؤمنان علیه السلام ، «حُجربن عدی» به عیادت حضرت آمد و با خواندن اشعار فصیح و زیبایی، حضرت را تمجید کرد و تأسف خود را ابراز کرد.

وقتی نگاه امیر مؤمنان علیه السلام به او افتاد و اشعار او را شنید، به او فرمود:

وقتی تو را به بیزاری از من فراخوانند، چه خواهی کرد؟ حُجر گفت:

ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، اگر مرا با شمشیر قطعه قطعه کنند و برای سوزاندنم آتش برافروزند و مرا در آن اندازند، اینها را بر بیزاری جستن از تو ترجیح خواهم داد! حضرت فرمود: به هر خیری موفق باشی، ای حجر! خدا به تو از جانب خاندان پیامبرت خیر دهد.((۲))

در پیشگویی دیگری فرمود:

ای اهل عراق! به زودی از شما هفت نفر در سرزمین عذراء کشته می شوند، مثل آنان همانند اصحاب «أخدود» است.

سرانجام حجر و یاران او به دست عمال معاویه و در عذراء به شهادت رسیدند.((۳))

۱- نجفی یزدی، سید محمد، پیشگویی های امیرالمؤمنین علیه السلام ، ص ۲۲۰.

۲- نفس المهموم، قمی، شیخ عباس، ترجمه آیهْ الله شیخ محمد باقر کمره ای، چاپ پنجم، قم: اسوه، ۱۳۷۴ش، ص ۱۹۴.

۳- بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۴۱، ص ۳۱۶.

۱۴- چگونه ای آنگاه که چند عین بر یک عین ظلم کنند؟!

در زمان عثمان، «حذیفة بن یمان»، به امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد:

معنای سخنی که در حرّه (اطراف مدینه) به من فرمودی که چگونه ای ای حذیفه، زمانی که چند عین بر یک عین ظلم کنند! تا دیشب نفهمیدم اما الآن دانستم که عین اول، ابوبکر است، که نامش عتیق((۱)) بود و عین دوم، عمر. حضرت فرمود: عبدالرحمن بن عوف را فراموش کردی که متمایل به عثمان بود (در شورایی شش نفره) سپس فرمود: زود است که به اینها عمرو بن عاص و معاویه فرزند جگر خواره بپیوندند؛ پس آنها «عتیق»، «عمر»، «عبدالرحمن»، «عثمان»، «عمرو عاص» و «معاویه» عین هایی هستند که برای

ستم بر من اجتماع کرده اند.((۲))

۱۵- خبر از ستمگری و فساد بنی امیه

«وَاللهِ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لا يَدَعُوا لِلَّهِ مُحَرَّماً إِلَّا اسْتَحَلُّوهُ وَلا عَقْداً إِلَّا حَلُّوهُ وَ حَتَّى لا يَبْقَى بَيْتُ مَدَرٍ وَ لا وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ وَ نَبَا بِهِ سُوءُ رَعْيِهِمْ وَحَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ بَاكٍ يَبْكِي لِدِينِهِ وَ بَاكٍ يَبْكِي لِدُنْيَاهُ وَ حَتَّى تَكُونَ نُصْرَةُ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كَنُصْرَةِ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ وَإِذَا غَابَ اغْتَابَهُ وَ حَتَّى يَكُونَ أَعْظَمَكُمْ فِيهَا عَنَاءً أَحْسَنُكُمْ بِاللهِ ظَنّاً فَإِنْ أَتَاكُمُ اللهُ بِعَافِيَةٍ فَاقْبَلُوا وَإِنِ ابْتُلِيتُمْ فَاصْبِرُوا فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ».((۳))

۱- ابوبکر را به دلیل زیبایی اش عتیق می گفتند. در پاورقی فصل دوم توضیح داده شد.

۲- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۴۱، ص ۳۱۲.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۹۸.

سوگند به خدا! بنی امیه چنان به ستمگری و حکومت ادامه دهند که حرامی باقی نماند جز آن که حلال شمارند و پیمانی نمی ماند جز آن که همه را بشکنند و هیچ خیمه و خانه ای وجودنخواهد داشت جز آن که ستمکاری آنان در آن جا راه یابد و ظلم و فسادشان، مردم را از خانه ها کوچ دهد تا آن که در حکومت شان دو دسته بگریند: دسته ای برای دین شان و دسته ای برای دنیای شان که به آن نرسیده اند؛ یاری خواستن یکی از دیگری، چونان یاری خواستن برده از ارباب خویش است که در حضور او فرمان می‌برد و در غیاب او بدگویی می کند. در حکومت بنی امیه هر کس به خدا امیدوارتر باشد، بیش از همه رنج و مصیبت می‌بینند. پس اگر خداوند عافیت و سلامتی بخشید، قدر شناس باشید و اگر به بلا و گرفتاری مبتلا شدید، شکیبا باشید که سرانجام، پیروزی با پرهیزکاران است.

۱۶- خبر از فتنه های بنی امیه

«أَلَا وَإِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِی عَلَیْکُمْ فِتْنَهُ بَنِی أُمَیَّهَ فَإِنَّهَا فِتْنَهٌ عَمْیَاءُ مُظْلِمَهٌ عَمَّتْ خُطَّتُهَا وَخَصَّتْ بَلِیَّتُهَا وَ أَصَابَ الْبَلاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِیهَا وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِیَ عَنْهَا وَ ایْمُ اللَّهِ لَتَجِدُنَّ

بَنِی أُمَیَّهَ لَکُمْ أَرْبَابَ سُوءٍ بَعْدِی کَالنَّابِ الضَّرُوسِ تَعْذِمُ بِفِیهَا وَ تَخْبِطُ بِیَدِهَا وَ تَزْبِنُ بِرِجْلِهَا وَتَمْنَعُ دَرَّهَا لَا یَزَالُونَ بِکُمْ حَتَّی لَا یَتْرُکُوا مِنْکُمْ إِلَّا نَافِعاً لَهُمْ أَوْ غَیْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ وَ لَا یَزَالُ بَلَاؤُهُمْ عَنْکُمْ حَتَّی لَا یَکُونَ انْتِصَارُ أَحَدِکُمْ مِنْهُمْ إِلَّا کَانْتِصَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ وَ الصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَصْحِبِهِ تَرِدُ عَلَیْکُمْ فِتْنَتُهُمْ شَوْهَاءَ مَخْشِیَّهً وَ قِطَعاً جَاهِلِیَّهً لَیْسَ فِیهَا مَنَارُ هُدًی وَ لَا عَلَمٌ یُرَی نَحْنُ أَهْلَ الْبَیْتِ مِنْهَا بِمَنْجَاهٍ وَ لَسْنَا فِیهَا بِدُعَاهٍ ثُمَّ یُفَرِّجُهَا اللَّهُ عَنْکُمْ کَتَفْرِیجِ الْأَدِیمِ

بِمَنْ یَسُومُهُمْ خَسْفاً وَ یَسُوقُهُمْ عُنْفاً وَ یَسْقِیهِمْ بِکَأْسٍ مُصَبَّرَهٍ لَا یُعْطِیهِمْ إِلَّا السَّیْفَ وَ لَا یُحْلِسُهُمْ إِلَّا الْخَوْفَ فَعِنْدَ ذَلِکَ تَوَدُّ قُرَیْشٌ بِالدُّنْیَا وَ مَا فِیهَا لَوْ یَرَوْنَنِی مَقَاماً وَاحِداً وَ لَوْ قَدْرَ جَزْرِ جَزُورٍ لِأَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا أَطْلُبُ الْیَوْمَ بَعْضَهُ فَلَا یُعْطُونِیهِ».((۱))

بدانید که ترسناک ترین فتنه ها در نظر من، فتنه بنی امیه بر شماست؛

فتنه ی کور و تاریکی که سلطه اش همه جا را فرا گرفته و بلای آن دامنگیر نیکوکاران است. هرکس آن فتنه ها را بشناسد، نگرانی و سختی آن دامنگیرش می‌شود و هرکس که فتنه ها را نشناسد، حادثه ای برای او رخ نخواهد داد.

به خدا سوگند! پس از من بنی امیه برای شما زمامداران بدی خواهند بود؛ آنها چون شتر سرکشی که دست به زمین کوبد و لگد زند و با دندان گاز گیرد و از دوشیدن شیر امتناع ورزد، با شما چنین برخورد می کنند و از شما کسی باقی نگذارند، جز آن کس که برای آنها سودمند باشد، یا آزاری به آنان نرساند و بلای فرزندان امیه بر شما طولانی خواهد بود، چندان که یاری خواستن شما از آنها، چون یاری خواستن بنده از مولای خود یا تسلیم شده از پیشوای خود باشد. فتنه های بنی امیه، پیاپی با چهره ی زشت و ترس آور و تاریکی با ظلمت دوران جاهلیت بر شما فرود می آید؛ نه نور هدایتی در آن پیدا و نه پرچم نجاتی در آن روزگار به چشم می خورد.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

۱۷– سرانجام تلخ و دردناک بنی امیه

ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از آن فتنه ها در امانیم و مردم را به آن نمی خوانیم سپس خدا فتنه های بنی امیه را نابود و از شما جدا خواهد کرد، مانند جدا شدن پوست از گوشت، که با دست قصابی انجام پذیرد!

خداوند خواری و ذلت را به دست افرادی به فرزندان امیه می چشاند که به سختی آنها را کنار می زنند و جام تلخ بلا و ناراحتی و مصیبت را در کام شان می ریزند و جز شمشیر، چیزی به آنها نمی دهند و جز لباس ترس بر [اندام] آنها نمی پوشانند.

در آن هنگام، قریش دوست دارد آنچه در دنیاست بدهد تا یکبار مرا بنگرد، گرچه برای لحظهٔ کوتاهی ولو به اندازه ی کشتن شتری باشد تا بااصرار، چیزی را بپذیرم که امروزه پاره ای از آن را می خواهم اما به من نمی دهند.

۱۸–هشدار از آینده تلخ فرزندان امیه

«فَمَا احْلَوْلَتْ لَكُمُ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا وَ لَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رَضَاعِ أَخْلَافِهَا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَائِلًا خِطَامُهَا قَلِقاً وَضِينُهَا قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السِّدْرِ الْمَخْضُودِ وَ حَلَالُهَا بَعِيداً غَيْرَ مَوْجُودٍ وَ صَادَفْتُمُوهَا وَ اللَّهِ ظِلًّا مَمْدُوداً إِلَى أَجَلٍ مَعْدُودٍ فَالْأَرْضُ لَكُمْ شَاغِرَةٌ وَ أَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ وَ أَيْدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ وَ سُيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مُسَلَّطَةٌ وَسُيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ.

أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ دَمٍ ثَائِراً وَ لِكُلِّ حَقٍّ طَالِباً وَ إِنَّ الثَّائِرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ وَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ وَ لَا يَفُوتُهُ مَنْ هَرَبَ

ص: ۲۷۴

فَأَقْسِمُ بِاللهِ یَا بَنِی أَمَیَّهَ عَمَّا قَلِیلٍ لَتَعْرِفُنَّهَا فِی أَیْدِی غَیْرِکُمْ وَ فِی دَارِ عَدُوِّکُمْ أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِی الْخَیْرِ طَرْفُهُ أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا

وَعَی التَّذْکِیرَ وَ قَبِلَهُ».(1)

شما، ای فرزندان امیه! زمانی از لذت و شیرینی دنیا بهره مند شدید و از پستان آن نوشیدید که افسارش، رها و بند جهازش، محکم نبود (زمان عثمان) تا آن جا که حرام دنیا، نزد گروهی چون میوه ی درخت سدر بی خار آسان و حلال آن دشوار و غیر ممکن شد.

به خدا سوگند! دنیایی که در دست شماست، چون سایه ی گسترده ای است که زود به پایان خود نزدیک می شود. امروز زمین برای شما خالی و گسترده و دست های تان برای انجام هر رفتار نادرستی باز و دست های رهبران واقعی بسته است. شمشیر شما بر آنان مسلط و شمشیر آنان از شما باز گرفته شده است.

بدانید! هر خونی، خونخواهی دارد و هر حقی را خواهنده ای است. انتقام گیرنده ی خون های ما، چون حاکمی است که برای خود داوری کند و او خداوندی است که از گرفتن کسی ناتوان نگردد و کسی از پنجه عدالت او نمی تواند بگریزد. ای فرزندان امیه! سوگند به خدا! زود باشد که این خلافت و دولت را در دست دیگران و در خانه دشمنان خود بنگرید. بدانید! بیناترین چشم ها، آن است که در دل نیکی ها نفوذ کند و شنواترین گوش ها آن است که پندها و تذکرهای سودمند را در خود جای دهد.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

۱۹- آینده تاریک بنی امیه

«فَعِنْدَ ذَلِکَ لَا یَبْقَی بَیْتُ مَدَرٍ وَ لَا وَبَرٍ إِلَّا وَ أَدْخَلَهُ الظَّلَمَةُ تَرْحَةً وَأَوْلَجُوا فِیهِ نِقْمَةً فَیَوْمَئِذٍ لَا یَبْقَی لَهُمْ فی السَّمَاءِ عَاذِرٌ وَ لَا فی الأَرْضِ نَاصِرٌ أَصْفَیْتُمْ بِالْأَمْرِ غَیْرَ أَهْلِهِ وَ أَوْرَدْتُمُوهُ غَیْرَ مَوْرِدِهِ وَ سَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِمَّنْ ظَلَمَ مَأْکَلًا بِمَأْکَلٍ وَ مَشْرَباً بِمَشْرَبٍ مِنْ مَطَاعِمِ الْعَلْقَمِ وَ مَشَارِبِ الصَّبِرِ وَ الْمَقِرِ وَ لِبَاسِ شِعَارِ الْخَوْفِ وَ دِثَارِ السَّیْفِ وَ إِنَّمَا هُمْ مَطَایَا الْخَطِیئَاتِ وَ زَوَامِلُ الآثَامِ فَأُقْسِمُ ثُمَّ أُقْسِمُ لَتَنْخَمَنَّهَا أُمَیَّةُ مِنْ بَعْدِی کَمَا تُلْفَظُ النُّخَامَةُ ثُمَّ لَا تَذُوقُهَا وَ لَا تَطْعَمُ بِطَعْمِهَا أَبَداً مَا کَرَّ الْجَدِیدَان».((۱))

از سیطره فرزندان امیه، خانه ای در شهر یا خیمه ا ی در بیابان باقی نمی ماند جز آن که ستمگران بنی امیه، اندوه و غم را به آنجا می کشانند و بلا و کینه توزی را در همه جا مطرح می کنند. پس در آن روز برای مردم، نه عذرخواهی در آسمان و نه یاوری در زمین باقی خواهد ماند؛ زیرا نا اهلان را به زمامداری برگزیده اید و زمامداری را در جایگاه دروغینی قرار داده اید اما به زودی، خداوند از ستمگران بنی امیه انتقام می گیرد. خوردنی را به خوردنی و نوشیدنی را به نوشیدنی؛ خوردنی تلخ تر از گیاه علقم و نوشیدنی جانگداز تر از شیره ی درخت صبر. خداوند از درون، ترس و وحشت و ازبیرون، شمشیر را بر آنها مسلط خواهد کرد که آنها مرکب های عصیان ونافرمانی و شتران بارکش گناهانند. من پیاپی سوگند می خورم که پس از من، بنی امیه خلافت را چون خلط

ص: ۲۷۶

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸.

سینه، بیرون می اندازند و پس از آن، دیگر تا روز و شب از پی هم در گردش است برای بار دیگر مزه حکومت را نخواهند.

۲۰- پیشگویی از شهادت امامان(ع)

امیر مؤمنان علیه السلام ، در جواب نامه معاویه، می نویسد:

ای معاویه! پیامبر خدا، زکریا علیه السلام ، با ارّه بریده شد و حضرت یحیی را قومش کشتند و سرش را بریدند، در حالی که آنها را به خدا دعوت می کرد و این به خاطر بی ارزشی دنیاست. دوستان شیطان، از قدیم با دوستان خدای رحمان جنگیده اند.

حضرت علیه السلام ، با استناد به «آیه ۲۱» «سوره آل عمران» که می فرماید: «کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را به ناحق می کشند و کسانی از مردم را که به عدالت امر می کنند نیز می‌کشند، آنان را به عذاب دردناك بشارت بده، می نویسد:

ای معاویه! پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من خبر داده که امتش، به زودی محاسن مرا از خون سرم رنگین خواهد کرد و من شهید خواهم شد و تو پس از من، زمام امور را به دست می گیری و به زودی پسرم حسن را ناجوانمردانه و به وسیله سمّ می کشی و پسرت یزید - که خدا او را لعنت کند - به زودی، پسرم حسین را می کشد، که این کار را به نیابت از او، پسر زناکار به عهده می گیرد.((۱))

۱- سلیم بن قیس، هلالی، کتاب اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی، چاپ اول، قم: الهادی، ۱۳۷۵ش، ص ۴۴۵.

۲۱- پیشگویی از آینده سیاه امت به دست بنی امیه

امیر مؤمنان علیه السلام در همین نامه، ضمن خبر ازآینده سیاه مردم - در دوران سیطره بنی امیه بر آنها - به معاویه می نویسد:

پس از تو حکومت این امت را هفت نفر از فرزندان ابی العاص و مروان بن حکم و پنج نفر از فرزندان او (مروان) به دست می گیرند که تکمیل دوازده امامی است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رؤیا آنها را دیده بود که از منبرش پشت سر هم و مانند میمونها می پرند و امت او را از دین خدا به عقب بر می گردانند و آنها از نظر عذاب شدیدترین مردم در روز قیامت هستند.

در همین نامه، امام علیه السلام برای معرفی این دوازده تن، به معاویه می نویسد:

دو نفر از طایفه مختلف قریش و ده نفر از بنی امیه، یکی از آن ده نفر رفیق توست که به خونخواهی او آمده ای و تو و پسرت و هفت تن از فرزندان حکم بن ابی العاص که اول آنها مروان است.((۱))

بدان ای معاویه! به خدا قسم، این نامه را برای تو نوشتم در حالی که می دانم تو از آن نفعی نمی بری بر تو تأثیری ندارد و از این خبر خوشحال می شوی که به زودی، تو و پس از تو پسرت، حکومت را به دست می گیرید؛ چرا که آخرت برای تو مهم نیست و تو به آخرت، کافر هستی! اما به زودی پشیمان می شوی، همان طور که پشیمان شدند آنان که این حکومت را برای تو پایه گذاری کردند و تو را بر ما مسلط کردند اما زمانی پشیمان شدند که ندامت، سودی نداشت.

۱- همان، ص ۴۴۴.

از چیزهایی که سبب شد تا برای تو نامه بنویسم این بود که به نویسنده ام دستور دادم، این را برای شیعیانم و رؤسای اصحابم نسخه برداری کند به امید آن که خداوند به وسیله این نامه آنان را نفعی دهد، یا یکی از آنها که نزد توست آن را بخواند و خداوند به وسیله این نامه و به وسیله ما او را از گمراهی به هدایت و از ظلم تو و اصحاب تو وفتنه ی آنها خارج کند و نیز دوست داشتم حجت را بر تو تمام کنم.

جواب نهایی معاویه به امیر مؤمنان(ع)

معاویه برای حضرت نوشت:

ای ابوالحسن! گوارایت باد که آخرت را مالك می شوی و گوارای مان باد، که دنیا را مالك می شویم!((۱))

نتیجه گیری نهایی

از آنچه گفتیم نتایج زیر به دست می آید:

۱- معاویه از نظر نسبی، پیشینه خانوادگی بسیار ننگین و فاسدی داشت. شخصیت خانوادگی او به شدت لکه دار و خاستگاه وجودی او آشفته بود؛ به گونه ای که به چهار تن منسوب است! او خود به این واقعیت آگاه بوده و از این جهت، گرفتار ننگ و احساس حقارت بوده است.

۲- معاویه تا پایان عمر، اسلام رانپذیرفت! بلکه تظاهر به اسلام می کرد. او

۱- همان، ص ۴۴۸-۴۴۵.

وقتی شنید که پدرش ابوسفیان، اسلام آورده است، ضمن سرودن اشعاری، او را سخت نکوهش کرد که با روی بر تافتن از بُتها و گرویدن به آیین محمد صلی الله علیه و آله وسلم ننگ ابدی را به دودمان بنی امیه آورده است! خود او تنها در پنج ماه آخر عمر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، به مدینه آمد و با اکراه و به ظاهر اسلام آورد.

او بارها، خشم و دشمنی خویش را با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ابراز و کفر خود را اظهار کرد و سرانجام نیز، آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده بود، در حال شرک، از دنیا رفت.

۳- هواداران و دوستان معاویه - که از معایب او آگاه بودند - برای سرپوش گذاشتن بر نقایص او، در صدد فضیلت تراشی و شخصیت سازی او برآمدند! و با جعل عناوین دروغین، مانند «خال المؤمنین» و «کاتب وحی» خواستند، برای او در افکار عمومی مسلمانان، موقعیتی دست و پا کنند!

این اقدام سیاسی هواداران أموی، از طرف اندیشمندان اهل سنّت مورد انتقاد و استهزاء قرار گرفت. به گفته ی یکی از عالمان اهل سنّت، بنی امیه برای اینکه علی علیه السلام را کوچک نمایند! معاویه را بزرگ کردند!!

۴- راهیابی معاویه و بنی امیه به دستگاه خلافت اسلامی، پاداش همکاری و سکوت ابوسفیان در برابر سران سقیفه بود. پس از تشکیل سقیفه و خلافت ابوبکر، ابوسفیان ناراضی از این امر، نزد امام علی علیه السلام آمد و خواهان بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام شد. سران خلافت که به خوبی از میزان نفوذ ابوسفیان و مکر او آگاه بودند، برای همراه کردن او با حکومت، فرزندان او یزید و معاویه را در

ترکیب فرماندهان لشکر قرار دادند. از اینجا بود که معاویه، نخستین گام را در پلکان قدرت گذاشت.

۵- در زمان خلیفه دوم با گسترش و توسعهٔ قلمرو حکومتی معاویه و نیز حمایت های بی بدیل خلیفه از معاویه، قدرت و حکومت معاویه پی ریزی و تقویت شد؛ نهالی که در زمان ابوبکر کاشته شد، اینک به درخت تنومندی تبدیل شده بود که معاویه به میوهٔ آن چشم دوخته بود!

خلیفه دوم بر خلاف روحیه ی خشن و سیره ی سخت گیرانه ای که نسبت به کارگزارانش داشت، معاویه را در حاشیه ی امن قرار داد و با او برخوردی کاملاً متفاوت در پیش گرفت. عمر با آنکه معاویه را کسرای عرب! می خواند، هیچ گونه نظارت و باز خواستی از او نکرد!

۶- در دوران عثمان - که توپ در زمین بنی امیه قرار گرفته بود - معاویه با خاطری آسوده و آزادی به مراتب بیشتر از زمان عمر، به خود کامگی پرداخت.

در این دوران، حکومت شام به صورت مستقل درآمده بود و معاویه، در قبال عملکرد خود، پاسخگوی مرکز خلافت نبود! او سرانجام، زمینه قتل عثمان را فراهم آورد تا به

آرزوی دیرینهٔ خود دست یابد و درخت امیدش، به بار نشیند.

۷- معاویه ازنظر شخصیتی، دچار عقده های روانی بود. او از سابقه خانوادگی و آلودگی نسبی اش، به شدت احساس حقارت و سرخوردگی می کرد. از سوی دیگر، فضایل اجدادی بنی هاشم و رذایل اخلاقی نیاکان بنی اُمیه به این عقده ها افزوده بود. معاویه برای رهایی از این رنج جانکاه و سرپوش گذاشتن بر این

احساس حقارت، تمام اصول انسانی و اخلاقی را برای رسیدن به قدرت، زیر پا گذاشته بود و در این راه، از هیچ جنایتی فرو گذار نمی کرد.

همچنین امیر مؤمنان علیه السلام در جای جای نهج البلاغه، دنیامداری و دل بستگی شدید به آن حیله و نیرنگ - که از ویژگی های خاص معاویه به حساب می آمد - و نیز بردگی ابلیس را از دیگر شاخصه های شخصیتی معاویه معرفی کرده و پیاپی به او هشدار داده است.

۸- دشمنی دیرینه میان بنی امیه و بنی هاشم - که معاویه میراث دار آن بود - سبب شده بود تا او در برابر امیر مؤمنان علیه السلام ، سر تسلیم فرود نیاورد و با تمام توان به کارشکنی و رویارویی با امام علیه السلام بپردازد و به دلیل دشمنی معاویه با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم - که ریاست و قدرت قبیله ای بنی امیه را درهم شکسته بود - پذیرش حکومت امام علیه السلام برای او بسیار دشوار می نمود. عطش مهار نشدنی معاویه به قدرت - که بذر آن در کودکی در وجود او کاشته شده بود - و کینه های پنهان او از امیر مؤمنان علیه السلام ، که بستگان او را در بدر، به خاک ذلت افکنده بود، از دیگر عوامل به شمار می آید.

۹- معاویه که در قتل عثمان نقش اساسی داشت، از آن به عنوان نردبان صعود بر بام خلافت بهره می برد. پس از آن به تحریک عناصر قدرت طلب و دنیامدار همچون طلحه و زبیر پرداخت و آنان را به جنگ بر ضد علی علیه السلام وادار

کرد. در نتیجه جنگ خونین جمل به وقوع پیوست و جنگ صفین - که معاویه خود پیشاهنگ آن بود و در آن خون هزاران مسلمان به زمین ریخت - و فتنه

خوارج – که امیرمؤمنان علیه السلام ، قربانی تفکر جاهلی آنان شد – از دیگر اقدامات شوم و تبهکارانه معاویه به حساب می آید.

۱۰– موارد زیر، مهمترین عوامل پیروزی ظاهری معاویه بر امیر مؤمنان علیه السلام است:

الف) اطاعت پذیری و فرمانبرداری بی قید و شرط مردم شام از معاویه، که در این زمینه زبان زد بودند؛

ب) نافرمانی و خیره سری مردم کوفه و سرپیچی آنها از فرمانهای حکیمانه امیر مؤمنان علیه السلام ، که امام علیه السلام بارها زبان به گلایه و اعتراض گشوده بود؛

ج) مهم تر از همه، سیاستهای ماکیاولی گونهٔ معاویه بود که برای رسیدن به اهدافش، از هر وسیله ای استفاده می کرد.

۱۱– اطراف معاویه را کسانی پر کرده بودند که در سفّاکی و جنایت پیشگی، دست کمی از خود او نداشتند. عناصر سیاه دل و سنگ دلی که برای بهره مند شدن از سفره معاویه و به دست آوردن دل او حاضر بودند هر ننگی را به جان بخرند! افرادی همانند عمروعاص، مغیرة، بُسر، مسلم، ضحاك و...؛ دین به دنیا فروشانی که در تاریخ نام ننگینی از خود برجای گذاشتند و در آخرت نیز عذاب ابدی را برای خود مُهیّا کردند؛

نوریان مرنوریان را جاذبند

ناریان مرناریان را طالبند

۱۲– معاویه و دودمان دیو صفت و تاریک اندیش بنی اُمیه، یا به تعبیر قرآن – شجره ملعونه – با حاکمیت بر سرنوشت جهان اسلام، نه تنها جامعه اسلامی بلکه

جامعه بشـری را از سرچشـمه زلال هدایت و نعمت بی بدیل ولایت و امامت علوی علیه السلام محروم کردند. امیر مؤمنان علیه السلام ضمن پیشگویی سیطره بنی امیه بر مردم وهشدار به آنها، فرجام دردناک و سیاه باند اموی را نیز بیان فرموده بود.

ابیاتی از شاعر معاصر عرب «عبـدالمنعم فرطوسـی» را به عنوان حسن ختام این پژوهش می‌آوریم که ضـمن چکامه ای بلند، بر بالای گور معاویه خوانده است:

هنا معاویه فی قعر مزبله

یا قبر اخبث خلق الله این ثوت

هذا معاویه فی الشام محتفر

قم من حضیض المساوی یامعاویه

تغض بالخزی من لعن الملایین

سود الفضائح من حمرا الکوانین

کأنّما هو من ابناء صهیون

وان–ظر سماء العلی من آل یاسین((۱))

اینجا معاویه است که در قعر مزبله افتاده است و نفرین میلیونها انسان، خاری را در گلوی او انداخته است.

ای گور پلیدترین خلق خدا! آن رسوایی های سیاهت و آن وقایع خونینت چه شد؟

این است معاویه در شام که حقیرافتاده، گویا یکی از فرزندان صهیون است.

ای معاویه! سر از لجن زار نکبت به درآر و آسمان بزرگ و پر ستارهٔ آل پیامبر را مشاهده کن.

۱– دیوان الفرطوسی، چاپ نجف، ۱۳۸۶ه– . ق، ج۲، ص۶۷–۶۳.

آری!

دشمن آن باشد که قصدجان کند

نیست خُفاشک عدوی آفتاب

تابش خورشید او را می کُشد

دشمن آن نبود که خود جان می کُند

او عدوی خویش آمد در حجاب

رنج او خورشید هرگز کی کشد((۱))

ص: ۲۸۵

۱- مثنوی، دفتر دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تصحیح عبدالکریم سروش، ص ۲۱۳.

فهرست منابع و مآخذ

۷ قرآن کریم.

۷ نهج البلاغه، ترجمه مرحوم دکتر محمد دشتی (ره) .

۱. ابن ابی الحدید معتزلی، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، محقق: محمد ابراهیم ابوالفضل، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ ه- .ق.

۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، مترجم: رضا رجب زاده، چاپ اول، مشهد: رستگار، ۱۳۷۹ ش.

۳. ابن اثیر، احمد بن یحیی، اسد الغابهْ، چاپ اول، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ ه- ق.

۴. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، ترجمه سید محمد حسین روحانی، چاپ دوم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۴ ش.

۵. ابن جوزی، یوسف بن قز اوغلی، تذکرهْ الخواص، بغداد: مؤسسه اهل البیت، ۱۹۹۱م.

ص: ۲۸۷

۶.ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، چاپ اول،۱. بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۰م.

۷. ابن شهرآشوب، محمد بن علی، مناقب، قم: چاپخانه علمیه.

۸. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه وحید گلپایگانی، چاپ سوم،ایران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت آموزش عالی، ۱۳۹۷ ه- . ق.

۹. ابن عبد ربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۹م.

۱۰. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۵م.

۱۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامة و السیاسة، ایران: ۱۴۱۳ ه- .ق.

۱۲. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، المعارف، چاپ اول، محقق: ثروه عکاثر، چاپ اول، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۳ش.

۱۳. ابن هشام، عبدالملک، السیرهْ النبویهْ، چاپ اول، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی. ۱۹۹۳م.

۱۴. ابوریه، محمود، ابوهریره شیخ المضیرهْ، چاپ دوم، بیروت: اعلمی.

ص: ۲۸۸

۱۵.ابی داود، سنن ابی داود، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۶. احمد بن حنبل، المسند، چاپ دوم، دار الفکر، ۱۴۱۴ ه- .ق.

۱۷. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، چاپ اول، قم: اتحاد، ۱۳۳۹ش.

۱۸. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمۀ عن معرفۀ الائمۀ، ترجمه: علی بن حسین زوارهای، چاپ اول، تهران: اسلامیه، ۱۳۸۱ ه- .ق.

۱۹. اسکافی معتزلی، ابوجعفر، المعیار و الموازنۀ، محقق: علامه محمد باقر محمودی (ره) ، چاپ اول، بیروت: فواد بعینو، ۱۴۰۲ ه- . ق. اصل کتاب چاپ ۲۲۰ه-.ق.

۲۰. اصفهانی، ابو الفرج، الاغانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۲۱. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، تحقیق: سید احمد صقر، بیروت: دار المعرفه.

۲۲. امینی، علامه عبدالحسین، الغدیر، چاپ دوم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶ه- ق.

۲۳. بدران عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، بیروت، دار المسیره.

۲۴. البسوی، ابویوسف یعقوب بن سفیان، المعرفۀ و التاریخ، بغداد: مطبعه الارشاد، ۱۳۹۴ ه- .ق.

ص: ۲۸۹

۲۵. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، چاپ دوم، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۴ ه‍- .ق.

۲۶.بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۲۷. بیضون، ابراهیم، رفتار شناسی امام علی علیه السلام در آیینه تاریخ، ترجمه علی اصغر محمدی سیجانی، چاپ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹ ش.

۲۸. ثقفی، ابی الهلال، الغارات، چاپ اول، بیروت: دار الاحتواء، ۱۹۸۷م.

۲۹. جاحظ، عمرو بن الحر، الرسالهْ السیاسیهْ، چاپ اول، بیروت: دار مکتبه الهلال.

۳۰. جاسم، عزیزالله، امام علی علیه السلام نماد حکومت حق، محقق و مترجم: موسی دانش، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱.

۳۱. الجزایری، عبدالباقی قرنه، معاویهْ، چاپ اول، قم: دار التفسیر، ۱۳۸۴ش.

۳۲. جعفریان، رسول، تاریخ خلفاء، چاپ دوم، قم: دلیل ما، ۱۳۸۲ش.

۳۳. جواد علی، تاریخ العرب قبل الاسلام، قم: منشورات رضی، ۱۳۷۲ش.

۳۴. حسان بن ثابت، دیوان حسان، بیروت: دار بیروت للطباعه و النشر، ۱۹۸۷م.

۳۵. حسینی زبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس، چاپ شانزدهم، کویت، وزارت ارشاد، ۱۳۸۵ه‍- ق.

ص: ۲۹۰

۳۶.حلبی شافعی، السیرهْ الحلبیهْ، دار احیاء التراث العربی.

۳۷. حلّی، حسن بن یوسف المطهر، نهج الحق و کشف الصدق، چاپ اول، قم: دار الهجره، ۱۴۰۷ه- . ق.

۳۸. خاتمی، استاد سید احمد، سیره سیاسی امام علی علیه السلام ، تهران: نشر مطهر، ۱۳۷۹ش.

۳۹. خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفهْ بن خیاط، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۳۹۷ ه-. ق.

۴۰. دمشقی، ابن کثیر، البدایهْ و النهایهْ، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۸م.

۴۱. ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ه-.ق.

۴۲. رشاد، علی اکبر و همکاران، دانشنامه امام علی علیه السلام ، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی دین و دانش معاصر، ۱۳۸۰ ش.

۴۳. محمدی ری شهری، استاد محمد، اهل البیت فی الکتاب و السنهْ، چاپ دوم، قم: دار الحدیث، ۱۴۱۷ ه- .ق.

۴۴. زمخشری، جارالله، ربیع الابرار، بغداد، وزاره الاوقاف.

ص: ۲۹۱

۴۵. سبحانی، آیت الله جعفر، فروغ ولایت، چاپ پنجم، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام ، ۱۳۸۰ش.

۴۶.سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفا، چاپ اول، لبنان، عالم الکتاب، بی تا.

۴۷. شهرستانی، الملل و النحل، بیروت: دار السرور.

۴۸. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق، تهران، المکتبه الاسلامیه.

۴۹. صاحب یونس، معاویهْ بن ابی سفیان در کتاب و تاریخ وسنت، چاپ اول، بیروت، دار العلم، ۱۴۲۳ ه- .ق.

۵۰. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، چاپ دوم، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۹ ه- ق.

۵۱. طقوش، محمد سهیل، دولت امویان، مترجم: حجت الله جودکی - مصحح: رسول جعفریان، چاپ دوم، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.

۵۲. عسقلانی، ابن حجر، الاصابهْ فی تمییز الصحابهْ، چاپ اول، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۱ ه- ق.

۵۳. عسقلانی، ابن حجر، تطهیر الجنان، مصر: مکتبه القاهره،

۵۴. عسکری، مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ترجمه: محمد علی جاویدان و همکاران، چاپ نهم، تهران: منیر، ۱۳۷۷ش.

۵۵. علوی حضرمی، محمد بن عقیل، النصایح الکافیهْ، مترجم عزیزالله عطاردی، چاپ اول، تهران: آرمان، ۱۳۷۳ش.

۵۶. عماد زاده، حسین، امویان، ابوسفیان و معاویه، چاپ اول، تهران: مکتب القرآن، بی تا.

۵۷. قاضی عبدالجبار، تثبیت دلایل النبوهْ، الدار العربیه.

۵۸. قرشی، شیخ مهدی، معاویهْ امام محکمهْ الجزاء، چاپ اول، بیروت: دارالمحجه البیضاء، ۱۴۱۸ ه- . ق.

۵۹. قمی، شیخ عباس، تتمهْ المنتهی، چاپ دوم، تهران: ۱۳۳۳ش.

۶۰. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ترجمه آیه الله شیخ محمد باقر کمره ای، چاپ پنجم، قم، اسوه، ۱۳۷۴ش.

۶۱. قمی، شیخ عباس، وقایع الایام، تعریب، سید محمد باقر قزوینی، بیروت: بلاغ، ۱۹۴۸م.

۶۲. گلپایگانی، محمد وحید، معاویه سردسته تبهکاران، چاپ اول، تهران: اعلمی، بی تا.

۶۳. متقی هندی، علی بن حسام، کنز العمال، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ه- .ق.

ص: ۲۹۳

۶۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، چاپ سوم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.

۶۵. مجلسی، علامه محمد باقر، حیات القلوب، چاپ چهارم، بی جا: سرور، ۱۳۸۲ش.

۶۶. محقق اردیبلی، حدیقة الشیعة،

تصحیح: صادق حسن زاده، چاپ اول، قم: انصاریان، ۱۳۷۷ ش.

۶۷. محلاتی، ذبیح الله، کشف الهاویه، تهران: مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۵ ه- ق.

۶۸. محلاتی، ذبیح الله، کشف حقیقت، تهران: چاپخانه عسکری.

۶۹. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ه- ق.

۷۰. مسلم، صحیح مسلم، چاپ چهارم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۷۱. مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ترجمه رسول محلاتی، چاپ پنجم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.ه- ش.

۷۲. مفید، محمد بن محمد، الجمل، محقق: سید علی میر شریفی، چاپ دوم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ ه- . ق.

۷۳. مقریزی شافعی، احمد بن علوی، النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم، چاپ اول، مصر: الاهرام، بی تا.

۷۴. نجفی یزدی، سید محمد، پیشگویی های امیر المؤمنین علیه السلام ، چاپ اول، قم: سپهر، ۱۳۷۹ش.

۷۵. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، چاپ دوم، مصر: مؤسسه العربیه الحدیثیه، ۱۳۸۲ ه- .ق.

۷۶. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، ترجمه: اسماعیل انصاری زنجانی، چاپ اول، قم: الهادی، ۱۳۷۵ش.

۷۷. واقدی، المغازی، بیروت: اعلمی، ۱۹۸۹م.

۷۸.یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، چاپ هشتم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ش.

ص: ۲۹۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹